

ورو عای ماور چین آمده است و خبر حدیث بیک منی است و بعض حدیث را فخر بن بخت رسالت بنا صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار لوک و مسلمین
 و آیام ماضیه استعمال کنند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه گفته شد و کاهی در کتب صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا قتاده و کثرو قاسم نقل نتوان گفت و کرد و خبر جماع و نقل
 بدان راه بود چنانکه از احوال آن وقت و اخبار ماضیه و کتبه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم رفع
 است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بعضی سند آید و کاهی بعضی ذکر سند و اظهار
 آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی کرد و بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ را وی از رواه حدیث از میان ساقط کرد و اسناد آن پیوسته آید از حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
 را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرد و منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از بسا دی سند و او اهل آنست از اعلی خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقطی باشد یا بیشتر و کاهی
 تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مضنی است و تعلیق است و تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی
 از ازم کرده است که درین کتاب خبر صحیح یا و بعضی از آنرا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل باطل
 چنانکه باقی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک منی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
 علما چه بخواند و آنست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنفہ و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا
 و ایشان گویند که ارسال بحدت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام ثقه است و اگر نزد وی صحیح بود ارسال نمید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام شافعی رحمته الله علیه حدیث
 مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از شای اسناد است اگر ساقط در راوی باشد متوالی و بی هم متصل
 خوانند بضمیم و سکون عین و فتح ضا و مجه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پسیم بلکه از زیاده جایزه جا از منقطع گویند و منقطع بعضی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است
 که از ادلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل از ادلس خوانند و فاعل از ادلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند
 و فعلی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و کرده است که اگر ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه در آن غرض
 فاسد نباشد مثل انخاسی سماع از شیخ بحدت مضرس و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کلا پیشین است و بمعنی اختلاط و اشتباه و کلام
 نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند یا بحدت و وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در نهاد یا متن از راوی حدیث
 اختلافی واقع شود تقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا مبادل را وی مکان را وی دیگر یا متنی مکان قوی و امثال آن از حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
 حدیث آورده بحدت غرضی و مصلحتی آنرا مدح گویند ثقیله این کلام مخبر میکرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر آنرا که جایز است
 اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ما هر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و غفنه روایت
 حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و مضن حدیث را گویند که روایت کرده شده باشد یا بن طریق و غفنه از خوف تدلیس مغفرت بحدت اشتباه و القاس مذکور و هر
 حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطعی بود و بعض مرفوع را مسند گویند
 هر چند مرسل و بعض منقطع بود و المقدمه اول و صلب و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معال است شاذ و لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در حدیث
 حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از آن ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است بسبیل در اینجا ترجیح است نزد مخط
 و ضبط یا کثرت عد و دیگر و جو و رجحان پس آنرا که راجع است مخوط و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند را وی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر مرفوع
 است پس در منکر معروف هر دو را وی ضعیف اندکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و مخوط هر دو را وی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و مخوط و معروف هر دو
 راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت را وی دیگر قوی یا ضعیف نگه دارند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرود بدان و از بیج جانب اصلی موافق و معارضه آن نباشد
 و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکورند و حدیث مطعون بفتق و لغو غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و نه اصطلاحات
 لا مشاجره و معطل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاذح است و صحت آن و درمی یابند از اهل عبارات و حدائق
 در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این را وی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است منی آنکه میخوان
 میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
 شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
 و اگر از دو صحابی باشد او را شاید گویند چنانچه میگویند له شواهد و مشهده حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاذ و پیدا کردن آن اعتبار نخواهد
 و متصل حدیث تبقیه قسم است صحیح و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و من متوسط حدیث صحیح آن است که بقل مل تمام الضبط متصل
 اسناد متنی ثابت شده باشد اگر این صفات بوجه کمال و تمام پدید است آن را صحیح نهاده خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان

کرده صحیح گویند و اگر نقصان نشده از احسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جز نقصان ضعیف وی کرده آن را حسن لغیر گویند و ظاهر کلام قوم در آنست
که در حسن نقصان در حدیث ضعیف و نقصان در ضبط است نقطه و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف حسن لغیر نقصان
در حدیث صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام متکشف گردد بدانکه مراد بعدالت بلکه است در شخص که حامل و باعث گردد و او را بر طاعت
تقوی و مروت و مراد تقوی اجتناب اعمال سیه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از ضعیفه اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است
که اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کیره است و مراد بمرتبه تنزه از بعضی خائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات و نیه چنانکه اکل و
شراب و بازارد و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شهادت مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بمرعیه و مراد بضبط
خط مثبت مسویع و مروی است از فوائد و اختلال مثبتی که ممکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باید داشت و حفظ قلب است
ضبط کتاب نباید داشت و حیاتی است آن زود و دامت ادا و وصل و وجه طبعی متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب را وی دوم اشیام را وی سیم کذب موم فسخ
چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که ثابت شده باشد کذب و وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی وی کذب موضوع
خوانند و هر که ثابت شد از وی تعد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست از اختلاف شام زور چون توبه کند که از قائل او مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بحکم ظن غالب است و قطع و یقین بدان را نیست
فان الکذب تعد صدق و الا اشیام را وی بکذب انکه مشهور و معروف شده باشد بدو نوع گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده
و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرعیه نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیث متروک او بهیچ وجه صحیح نیست و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
و انوار صدق و سیاهی صلاح درنا صیحه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق مذرت دروغی در کلام وی و در حدیث نبوی بوجه و آید اگر چه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که از داخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت ظن و روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز بجهت ظن در حدیثی که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی
نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که تعد هست یا غیر تعد چنانکه گویند اخباری رجل و اخباری شیخ و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبوی مگر آنکه صحابی باشد که اینجا همه عدل اند و اگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخباری عدل و اخباری تعد اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را تعد خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
بگویند نام او را همه بدانند که تعد است و اگر نام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد و پیروی است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه تا و ایل نه بطریقی مجود و عناد که آن کفارت و حدیث مبتدع مراد و است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لایح و سیاه
لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکبر است امری متواتر از امر شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مراد و است و هر که نبیین صفت بود اگر چه مخالف
او را تکفیر کرده باشد مقبول است اما تضام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاط آن است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام تردید و تمیز آن بوده قبول نکنند و اگر تمیز
بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که معقوب بدعت وی بود برین تقدیر مراد و است و باجماع علای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهل ارباب مذاهب را تعد و ظن
الاصول میگویند که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از تعدد خارج و از انما که منسوبه بقدر تشیع در نفس و دیگر اصحاب بدع و اهل ارباب مذاهب دیگر احتیاط کرده اند و توجع نموده اند از اخذ
حدیث از این فرق و هر که مراد انیات است اتقی و شک نیست که تعد حدیث از این فرق با بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مراد وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع از ارباب میگرداند و تعد اهل وصل و وجه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول از جهت غلط خلعت دوم کثرت خلعت سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ اما غلط خلعت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند خلعت در سماع و تحمل حدیث و خلط کلام
و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و این موجب شده حدیث است و اعتبار روی از وجه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که با
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما طعن پنجم و پنجم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توجیه کرده اگر اطلاق یافت
شود بر توجیه وی بهتر از آن بران و دریافت علل و اسباب قاصده آنرا حدیث معلول خوانند و این اغرض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتوان نمود بان مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر مراتب رواه و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا وارفتنی که میگویند که تعدادی مثل وی درین
باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلول از قاصد حجت قاصد بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد رجم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان بود یا صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرد و حدیث و منی معتبر نبود و این قسم را نیز شاکویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و
خارض شده بجهت عارضی مثل احتمال حافظ بکسر یا در باب بصرف اوقات کتب این قسم را تحت نامند و اگر چیزی را که پیش از احتیاط و احتمال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قول کرده شود و اگر تکرار کرده و جدا ساخته توقف کند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد، اگر این قسم را تعالعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بر تبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل حدیث صحیح اگر دوی و سی یکی است از غریب نامند و اگر دو و بود غیر لویند و اگر زیاده از دو و بود مستور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رده بعدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد و متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود است که اگر در یک موضع هم یحییین افتد غریب است ولیکن انفرادی نباشد و اگر هر جا یحییین آمدند مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید است که همه جا یحییین آمد و اگر یک جا یکی آید آن غیر بنود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار از یاد برد و در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین قرن اقل حاکم را کثرت فافهم و از اینجا معلوم شد که غریب منافات بصحت ندارد و حدیث صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی معنی شایسته آید از شد و دو که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید با حدیث غریب و بعضی ارشاد در اینر مفرود دوی تفسیر کرده انانی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شایسته است و غیر شایسته یعنی فرد ثقه و آنکه مقام طعن مذکور شود معنی مخالفت ثقات است و وصل حدیث ضعیف است که یکی ازین شرائط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا مفعول ذکر و در دوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و کفایت او با قطع قسم بود و بشد و ذنکار و علت موصوم کرد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد او ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهها و لغیرها نیز متفاوت است تعادلات مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثال آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید ازین العادین از پدرش از جدش و بعضی مالک را از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم را سندی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا نیز اعلای است و عدلی از اسانید را اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسأله درست است و الله اعلم بقلوبه عادات ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی زاو است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا او معنی اوست که شک و تردد دارد و در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراتب اینها مصطلح نیست بلکه با میل الیه الطبع است بعید است و وصل احتجاج در احکام بنجر صحیح لذاته جمع علیه است و بهم چنین حسن لذاته نزد عالم و آن محلی بصحیح است در احتجاج اگرچه در مرتبه کمر است و چون حدیث ضعیف تعدد طرق بر تبه حسن برسد آن نیز صحیح بدست و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموعی که آن تعدد طرق داخل حر است نه ضعیف صریح به الاینه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میگرد و تعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و ذن و فحش خطاب و اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم لضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر منصورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که حقوق ضعف لضعف افاده نمی کند و ت را و الا این سخن ظاهر الفضا است و قد بر و وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب معتقه با گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معارض ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و حودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب روایات و فائقی اشارات و محاسن نکات و ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان می رود و مرصحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است و در رجال دوی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم بحالیه فی موضع و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه اند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و در برابر و سه صد و بیست و شش است و باجماع مذکور جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترا آنچه مفرد است بان بخاری پسترا آنچه مفرد است بان مسلم پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم پسترا آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از انتم حدیث که انترام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفتی باشد که رعایت کرده اند از اینجا دوی و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شد و ذنکار و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدم شرح سفر السعاده گفته است و الله اعلم و وصل احادیث ضعیفه منجه نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند تمامه صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز بنیاده اند چنانچه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیاروده اند من درین کتاب مکر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاروده ام در دوی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیث صحت یا از جهت مقاصد و دیگر و حاکم ابو عبد الله پیشا پوری کتابی فی ضعیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرد گذشت است و است از اتلافی و استدرک نموده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط

عارض شده پس بمبالغه شریقی مانان اختیار کرد و درست که نوبتی در نماز بود و زنبور مرده نوبت او را پیش زد و نماز را قطع نمود رحمه الله علیه رحمه واسعه و کافه بخاری را
غیر این جامع صحیح کتاب است مانند کتاب ادب مفرد و دفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب بسوط و کتاب فوائد
ذکر باعثة بن تصنیف بخاری صحیح جامع را پوشیده نمائند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیه جمیع احادیث و آثار درج
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان انحضرت لغایت وسیع و اذهان
در نهایت ضفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث رجوع و تالیف کرد و کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که کسی به راز نوشتن احادیث نمی
کرده بودند تا بمبادی بعضی از آن قرآن مغلط شود و در بادمی نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا شد پس جماعتی مثل زهری و بیح بن ضبیح و معبد بن ابی عوبده و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی
علیه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند تا مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطن تصنیف کرد و آنچه
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعد هم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز
بن جریج بحمیمین اول مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن سبکی از عیان علمای
مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای مجتهدین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مساند نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ
کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح بخاری تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمیع صحیح و از وی
مر و لیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل انحضرت ایستادم و هر وجهی بر دست من است و آن سرور را با دیدم و گفتم که
از روی مبارک می میرانم و این واقعه را بر معتبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از روی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز را باعث و موه که شد بر تالیف و تحریر
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصده هزار حدیث ترجیح نموده ام و جلسته خجسته منی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال
تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و درم در این کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در مسجده ابراهیم نمود و هیچ
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بر دایته آمده که غسل باب زفرم میکرد و دو رکعت نماز
خلف مقام میکرد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد نمیداد و این عده از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحمل تراجم کتابت خود
در مدینه در میان قبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تقدیم رسانیده و هر ترجمه که فیه ثبوت دو رکعت نماز میکرد و دو وجو فیق میان نقل کرده مدینه آن گفته
اند که مسوده کتاب در مسجد ابراهیم کرده باشد و در مدینه مطهره از ابیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را در نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تحقیق
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مخلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و در
او اربعین بشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه بالهام مجاور و منخص میگشت فیه ثبوت و الله اعلم و الوزیدم و زی کوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چه کتاب مر از من می گویی گفتم یا رسول الله کتاب تو که ام است گفت کتاب من چه بن اسمیل بخاری و بعض
علما و عظماء آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و در قدم که انحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمیع
علما بر آنکه که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مضنه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهى و در میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست و الله
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت قنات و قضای حاجات و دفع غیبات
و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شداید خوانده اند و بمراورسیده و مقصود خود را در یافته اند و از آنرا مانند تریاق محب دانیست
و این مضی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب
صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و جهات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است
و میان علمای این عصر شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شتی نتوانده اند الا که نجات و کثرت از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای حیرت کرده

ذی کرمه و فایده بخاری رحمت الله علیه آورده اند که محمد بن اسماعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود
 ارگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نمودند یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن کمر بستند برای او زدند و در راه و در شهر و در بیابان
 مدتی در بخارا بود و بیشتر ماجادیت و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استعاضه نمود که صحیح جامع خود و
 تاریخ کبیر را بیاور تا سماع آن دو کتاب از تو نام محمد بن اسماعیل فرستاده او را گفت من خوانی که دانش علم را و نمی برم آنرا به سرای مردم اگر او را حاجتی هست بخاری را بیاور
 باید نزد من حاضر شود و در مسجد من یا در سرای من و علم بشود و روایتی آنکه دالی بخارا استعاضه نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و اوصیان سازد که در آن مجلس غرض ایشان
 نشاء و استماع حدیث خود باشد بخاری در جواب گفته فرستاد که قومی را دون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این را بحسب و حشمت ندیدم میان بخاری
 و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسماعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بزرگواران آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند و دالی بخارا
 و جمعی از اعیان آن مبله که بادی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ابرهم ما قصد و نی به فی انفسهم و اولادهم و اهلهم خداوند انبیا ای ایشان را خیرای آنچه
 قصد کردند و ابدان در دانه های ایشان و اولاد ایشان حق تعالی وعای او را در شان آنجا بخت قبول کرد ما بی ازین امر نگذرشتند بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بغزل و الی و بانکی
 ویرا بردار و از گوش ماده نشاندند و کشته کردند و اندامیکه سرای بکار این است و در زندان جلس کردند تا بر و آن جمعی از اعیان که بادی مواظقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند
 که موه عبرت خلقی گشتند شعیه مده قوم اذ احلوا منزله حل الرضا و یسیر الجودان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر به قدر رسید اهل سمرقند که بتولی باو رفت
 و از وی استعاضه نمودند که بسم قدر آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریه خرنات رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن مبله اختلاف دارند و در بودن و
 آن مبله در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یابد بشی از ملاحظه اختلاف خلق و اختلاف ایشان و خوف و قبح و رفتن ایشان که منجر بدین کرد و طول و دل تنگ
 شد و بعد از نماز سجده دست برد عابد داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی الیک خداوند انتک آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس برادر
 مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در رجب جمعه چهار ماه از عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائه سبله بخارا و وفات وی
 شب شنبه عرّه شوال سنه ست و خمسين و مائین بود رحمة الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
 در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد و گفت یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
 چیست فرمود انتظار محمد بن اسماعیل بعد از چند روز خرفت بخاری رسید چون تقصص نمودم از وقت و فاش همان ساعت بود که من در واقع دیدم بودم پیغمبر را صلی الله علیه
 و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند در ایام طیبه از مشک از قبر او میدید و این را سحبه می از خاک تربت او استنشام میکردند و مردم بزبانت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند
 چنانکه مغلی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجه از چوب بر سر تربت و ترقیب دادند و مردم خاک ماحول پنجه می بردند و همان را می می شنیدند و تا مدت های مدید آن ریخته
 باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری پی کل روید و لاله روید اندر ته وی کمالی بهمنشین در من اثر کرد و گرنه من همان حاکم که هستم احوال مسلم ابو الحسن مسلم
 بن الحجاج بن مسلم بن در بن کوشا و القشیری نسا و نسا بوری و طنا و مسکنانکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از باب این فن
 و یکی از متقیان و مبرران این علم شریف بوده و قدوه و عموه و استادان و اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش و طلب حدیث با قهاره اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
 حدیث نموده در خراسان ایرجی بن یحیی و اسحق بن راهب و غیره و در ری از محمد بن محمد بن جمال بن محمد از ابی غسان سمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلم قشیری و
 و غیره و در سجستان از سبعم بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار اهل و حفاظ عصر خود که فوق او بوده
 اند و رحلت کرد به بغداد و چند بار و تخریث کرد و در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن
 هارون و احمد بن سلمه و ابوعبسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که خصوصاً اصحابی ایشان متعسر است و در صحیح محمد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده
 اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب بتورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث
 مسجع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان جبری گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النسا بوری پرسیدم که کدام یکی ازین اهل علم است
 گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز کرد گفتم وی چنین گفته که گفت یا ابا عمر کا هی غلط می کنی بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از انصار ابلکت و ذکر میکند
 در جای دیگر بنام پس کمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود و او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است بر
 علم وی و راست میرود بر ابی بادی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخندمت وی شافت و بسیار آند و رفت کرد بروی و دار قطنی گفته که اگر
 بخاری نمی بود میرفت مسلم و نمی آمد و با سجد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان او را و هسته و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث
 کتاب او در کتاب خود مقرر کرده و بسیار دلیلی کرده که با وضوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نموده و اهل اسانید مسلم آنست که میان و و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم چار واسطه باشد و هشاد و چند حدیث در صحیح و این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر نیست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

و کتاب او هم محدثین و کتاب تیز و کتاب من لیس لا اذله و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصر مبین و شیخ محمد الذین نویدی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که که از بهترین
و امعان نظر تا مل کند و هیچ مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسناد احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت آن از انقائس تحقیق و جواهر تدقیق و انوار
و روح و احتیاط و تحوی در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از نحاس و انجم بات بدانند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او ندیده
و کسی که مساوی مل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت فلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی لو کتاب بخار
است در صحت و قنات و نزد بعضی از مغایره کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری تا آن از حیثیت جودت و وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای
اسلام تصحیح با صحت صحیح او بر هیچ بخاری واقع نشده و بیشک صفائی که صحت بر آن و ایراست که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ
و علت است در بخاری اتم است و شرط بخاری در آن صفات قوی و اشد ولادت مسلم در سال و دویست و چهار و بقولی در سال و دویست و شش و وفات او در نیشابور
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال و دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بده نیشابور واقع شده و رحمه الله علیه احوال مالک الوعد الله مالک بن انس
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دارالجموعه یعنی مدینه مطهره بوده کان الله مونا و رعایه قیما محمد تا حجه وی از تبع تابعین است از نافع
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جامع دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت
حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلأق و بشیر و طوافط و حماد بن عمار و یحیی بن
منصور و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل البیاء و هم از اساتید
منقول است که در حق او گفته اذ ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصبح من مؤطا و مالک و در آن زمان صحیح بخاری و
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالده که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم این تر از مالک
نیست و از امام مالک منقول است که گفت که کسی باشد که من از وی حدیث کتاب حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من قوی تر گرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول
خدا صلی الله علیه و سلم با قصی الغائبه میکوشید و چون شخصی لطلب علم بدر سراسی مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس این شخص که قوی میخواند یا حدیث اگر گفتی قوی میخوانم
مالک بیرون آمدی و جواب قوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخوانم او را بنشاندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظم ساختی و دو
ساده بنهادی و بر بالای ساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنوادی آوردی که در آن رشید در انکام طفت
خود بزیارت رسول الله علیه و سلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با انجام رسید مالک
خودت که بیرون آید در آن گفت اگر مقتدای مسلمانیان فضل فرماید و هر روز در ذلک حاضر آید و فرزندان ما این و ما مون از و سماع حدیث کنند ثمت از و بپاست
مالک بکر اهیت در وی نکریت و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تصنع فی عزه شی رفعة الله العلم لولی و لایا فی لغی بکذا و لیسست مکران غت چیزی را که بلند گردانیده آنرا
حق غش نه علم چیزیست که بجا نباشد و می بیانند نه علم بجا نباشد کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از منبر که اصل و قله شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از
غیر اید بارون با بصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بیستس انرا
بر من و بکذا از من پس این و ما مون را بدر سراسی مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدان صف نشانندی که دیگران و آورده
انکه بارون بر مالک زرمی فرستاد مالک سجد شکاران خود گفت که این مال را نگاهدارید و خرج کنید بعد از آن بارون مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در محبت
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بنده ببندد تو موافقت کنی کتاب تو بیا رحم مالک گفت عاشا این کتابی است که من بر اندازم علم و دانش خود صحیح کرد
و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خلا بگردم و بستم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بنده ببندد من آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت من
پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد بارون اعتذار نمود و مبلغ نکوفت شافعی کوید دیدم بر در سراسی مالک اسی چند از اسبان خراسانی و بغله چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز
بهتر از اسب و بر سیل تعجب با وی گفت چه نیکی می نمایاند این افراس و بغال گفت یا اباعبد الله این بدیده است از من بسوی تو قبول کنی گفت پس از اینها یک دابره برای خود نگاه دار تا سواری
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمین کسی که تربت رسول صلی الله علیه و سلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه و سلم
باقصی الغایت کوشیدی و دیگر از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج بذت عمر و مسجد انحضرت صلی الله علیه و سلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و با سبع و تسعین و ده فاش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی ویرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلا ی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و او را نسبت بجد و شافع کرده شافعی گفته و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر
هاشم بن عبد مناف است که جد انحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلدت بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدۀ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه وکونید که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب پس امام شافعی را باین جات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافعی بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده و حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل کعبه اسیر مسلمانان شده و مدینه خویش داد و مسلمانان کشت و ولادت شافعی در غزه بود و بولعی در عقلمان بود و بولعی در منی او را بکه برنده نشو و نما در آنجا یافت و وی بیست ساله بود که خط قرآن کرد و چون ده ساله شد موهای مالک را یادداشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکّه بود خوانده و چون پانزده ساله کشت علمی عصر او را اذن قوی داد و بعد از آن رحلت بدر بنه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که در ابتدای امر مراصل بسیار بود و بشعر و بسیاری ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر در خط عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و یکچند نزد من بنشیند و خقب خود شنیدم که کونیده میکفت یا محمد علیک بالقد و مع الشعرو هم از وی منقول است که بیش از اوان بلوغ پیغمبر را متلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که من فرمود صاحبی گفتیم لیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتیم تو فرمود نزدیک من آئی و من بکشای چنان کردم پس آب دهان مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرستاد و من فرستادم امض بارک الله فیکت و یک بعد ازین واقعه در من بخشی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع شده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید و ساعتی نظر بجانب من نمود و گفت یا را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد پیغمبر و ترس از خدای تعالی و از معاصی محبت و محترز باش بدرستی که تو را شانی عظیمست و در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس منی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از او خواستم در حال و احوال با من گفت ای جوان خبر بگیر که خدای تعالی در دل تو نور القادر نموده است پس اطمان آن نور را بظلمت محصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز در او روی و غیر هم خلق کثیر روایت کرده از وی احسن جنبل را و ابو ثور و غری و غیر ایشان خلاقی بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بعد از رفت دو سال انجا اقامت نمود و علمی انجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از بکه بازگشت پس فویتی دیگر بعد از رفت بعد از آن غریمت معر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد جنبل منقول است که گفت ما نشاء ختم ناسخ حدیث رسول راضی الله علیه و سلم از منسخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نه شستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز شافعی در نیامده ام الا که احمد بن جنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز با میکفت اللهم اغفر لی ولوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است هر روز را و مانند عاقبت است هر مردم را و گفت سی سال است که شب نکرانیده الا که عابرا برای شافعی کرده ام و استغفار رفته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که در اس و رئیس اهل مدینه است با احمد بن جنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین بعد از شافعی میروی احمد گفت اگر درست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر بسیار فضل او بیت حمس که رواش نباشدش روزی ننگ دارد و زودانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بجا رت گرفت و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای دقت او مدح و ثنای طبع بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و حکم و حسن بیان و سیرت و جودت راسی و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهر زاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود و تاجارید وی برای وی چراغ روشن میبخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میکفت چراغ برادر پس به تذکر و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیا را از ابو محمد پرسیدند که در مصباح چه اراده می کرد گفت در تبارکی ذکر جلال بیشتر دهم و از کلمات اوست رضی الله عنه مستفید علی الکلام بالصبر و علی استنباط بالفکر و نر گفته من وعظ اخاه سرافقه نصیحه و زانه و من وعظ علانیه فقه و فقه و ثناء و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیمت حسن الخلق و جلال کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جا لا قط و کونید که بارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بپاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم مایه طبع در موائد احباب است بارون گفت هذا بیت القصیده و وی گفته آنچه علما را زیست و به فقر است یا قناعت و خوشنودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیار است و فقر جبال خطر است و آورده اند که منی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صند در اقبال از دنیا و مفارقت از برادران و منی و بر صند و آشنایان جام موت و به بدیاری که در او در رسیدن و برخداوند تعالی و اورد شدن بعد از آن در کربیه شد و ابیات چندی خواند و جای عفو و مغفرت الهی و جلال داد و لا تش در صد و پنجاه از بهجت و وفاتش روز جمعه بلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقبره مشهور زیاده و بیشتر ک به رحمه الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ابی اسد بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ریحی بن مزابر بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مروج از محصل نشو و نما و در بعد ادا فقه و طلب علم و تحصیل حدیث در آن و یار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بعد و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از زید بن ارون و یحیی بن سید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلافت بسیار و روایت دارند از او مشایخ عظام و خطای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو درده و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه و در حق او

گفته احمد بن حنبل است میان خداوند و بندگان او بر زوی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمد و نگذاشتند در آنجا احدی را که او را معذرت و اطمینان باشد
 از احمد بن حنبل احمد بن سید داری گوید من ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
 است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده و تمام آن
 زیاده از مفسد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سجستانی منقول است که گفت محالست با احمد بن حنبل محالست آخرت است و یا هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود می آوردند
 که احمد بن حنبل فخر اقلیاد کرد و دو هفتاد و سه سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد الغزیز مرثیه او صد هزار دینار زر سنجید
 کرده بخند و فرستادند وی از آنجمله که یکصد و شصت و یک هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراثه حلال بمن رسیده است بجز آنکه
 و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بان و هیچ از آن قبول نکرد شمس که چه کرد او در قمر ششم با هزارهستم که باب چشمه خورشید و امن ترکم و از وی در باب
 صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرج علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمت الله علیه و
 واستخاطه رباعی دست و دل ما هر چه تی ترخوشت و ازادی ما هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش منسله یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود و سجستانی
 منقول است که گفت دوستی شخص را از کار مشایخ حدیث وین با شمس هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چنان من یک کس مثل احمد بن
 حنبل ندیده گفته در علم جواب داد در علم و زبده و در جمع نیکوئی با علی بن المدنی گوید در اصحاب ما را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اخذ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن محمد
 گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو حاصم بنیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که و انما شایده و حال آنکه در میان شما نقیص نیست و در ایستادن و خدمت ایشان مینمود
 گفته در میان ما یک موقوفه است بنسبت که گیت آن گفته همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق انفراد که میخواستی آمد ابو حاصم بازگشت
 و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که پا بر گردن مردم ننم ابو حاصم با اهل مجلس گفت این از جمله آنکه او یکی است آنگاه گفت که کشاده سازید برای آن مجلس را
 پس کشاده ساختند و او را بر برادر خود نشان داد و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنیدند همچنین مسائل می پرسیدند و جواب مسائل گفتند
 ابو حاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میرودند و آنرا که بر روی زمین میروند و از آن قوامی حج و اسنای بر این علوم تمام درخت مکان و وقت مذہب و جهاد
 این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد اجاب غوث اعظم شیخ محمد الدین عبدالقادر رضی الله عنه و از ضیاء حامل مذہب و نایب احوال او
 است و در بعضی الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینها ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی
 ازین دو مذہب و مشهور و مقرر آن است که ایشان جنلی مذہب اند و ذکر ایشان در خالیه واقع و ثابت است و الله اعلم و ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و سستین و مائت و
 وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن عبدالعصر احوال ابو داود سجستانی بن اشعث بن اسحاق بن بشیر
 سجستانی یکی از آنجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان
 و شام مصر و جزیره را در یافته و لغز و تحلل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن جریر
 و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره هم روایت کرده اند از او پس روی عبداللہ و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلل و غیره هم و ابو داود در بعضی ساکن بودند
 و بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس بسند او را و
 استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
 بیرون آورده و در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بان است و ادعی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چه
 حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه مالا یغنیه سوم لا یكون المؤمن مؤثقا حتی یرضی لایحه یا رضی لنفسه چهارم ان اعمال
 بین و ان السجرات بین و بینا مشبهات السجده و او که خلال در شان او گفته که ابو جواد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زبده و ورع و بصارت و مهارت
 در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از انجاری و مسلم و ابو داود
 منقول است که گفت درین خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الاصحاف
 بغداد آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد و در پیگیری و در احکام مجروح وی کسی تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و مردم خواندند گشت در میان مردم مثل مصنف که تمنی می
 کرد و بآن و مخالفت نمی کردند از او موسی بن هرون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که آنچه
 که یکی از معتقدایان رفدگار است در نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دود و فائش در سال دویست و هفتاد و پنج بود و ابو حاتم
 ثومنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن النضر که سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوٰه و السلام و از ثقات مجمع علیهم
 بوده و مر او را در حدیث و نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و ورع و اتقان و ولادت او در بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب خدین

فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان
کتاب جامع او گفته اند به کاف الجعده و من المقلد وایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن الشیخ
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از روی خلاقی بسیار مانند محمد بن احمد مجبلی و یثیم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث
در سنن او این حلل دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الانس زمان العصار منهم علی دینه کالتابعین علی البحر و المسلم و ابو داود ثلاثی ندارند چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد
بر علمای مجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمال البنی تصنیف او است و آن را از حسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامین درین باب
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای عبادت مجرب اکابر است و ولادت ترندی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم احوال
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن یحیی بن سنان النسانی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی مجتهدین
العلماء در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در هیچ طریقی حدیث و بیان نهج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا
و مستمسکی ساخته بمعنی اینون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امای زمان از او پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد و او را بنویشتن صحیح
مجدد پس مجتهدی از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب استعطا نمود و چون محدثان گویند رواه النسانی مراد ایشان
مجتهدی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و معتمدای نسائی خوانند حاکم ابوالفیه
نیشابوری گویند شنیدم از ابو علی نیشابوری حافظ که چهار نفر از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یا در اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی پیش از یکدیگر که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که علم حدیث و جرح و تعدیل رواه آن مذکور شود در زمان خود و بود در خاست
و یوم غمی نمی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق می کند که قرنی علیه وانا اسمع و در روایت از وی می گویند حدیثا و اخرنا خا که در روایت دیگری از مشایخ
خود میکوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث و نسائی خشونت واقع شد و دیگر بعد از آن مجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین مجلس
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او را از او را می شنید و از وی استماع حدیث نمیداد و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار را سبب
ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محمد میکوید از شیخ عبد الله یا فیه منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسانی
صاحب مصنفات و متقدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او افتخار و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدشت
آمد و اهل آن ناحیه نبوی در مسجد با گفته چه میکوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لعنایرضی معاویه ان یخرج را ثابرا من حتی یفضل و روا
اگر گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شیخ الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی پیچیدند و پیچیدها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر لبه دریا
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بگردش و از آن جهت بیمار شد و در آنکه وفات یافت و میان صفاه و مرده مدفون گشت و بهمین یا فیه
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التیمه و السلام تصنیف کرد تا او را گفته چرا فضائل صحابه و دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر تصنیف
آن بود که در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافته ام از امامیه المؤمنین علی خاستم که خداوند تعالی ایشان را راه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تا لایف کردم و او این
روز روزه میداشت و یکروز از افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار روزه داشت و میان ایشان قسم میکرد و در امی آن سراری نیز میداشت و ولادت نسائی
در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حفاظ
احادیث ثقه و متحجی است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در حلت نمود و طلب حدیث بیلا و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلماء با اصول سنه و کتب سنه مشهور شده و بصحاح سنه نیز تعبیر کرده اند و نبی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و دشمن نسائی و سنن ابن ماجه چون
محدثان حدیثی را گویند رواه البخاری مراد این است که شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی در کتاب وی ازین جهت طعن و عیب کرده اند از آن حیث که آن حدیثی
است منکر بل موضوعی و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوعی است و بسره شخصی بوده اند و اصحابان که آنرا وضع کرده و ولادت ابن ماجه
در سال بیست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود احوال دادی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدلمی یکی از حفاظ
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است باز در و یوم و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
ماجه و حبان بن هلال و النضر بن شیبیل و حیوه بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قزاقی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن فضل را
از ابو الذنبد جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما را که یزید عبد الله بن عبد الرحمن علیک بذاک السید علیک بذاک السید

حلیت بدانک السید بنده که در خط و در دنیا چار اند محمد بن اسمعیل در بخاراه ابو زنه در می و مسلم بن الحجاج در شاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
 است که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سده واسطه باشد و مانده حدیث و کتاب المصنفین مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سب و پنجاه
 و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید مانده محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سرخورد در پیش انداخت نگاه مهر را کرد و کل استرجاع
 گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمه الله علیهما احوال داد قطنی ابو الحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال
 فرید عصر و حید و هر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث پیچید بود با صدق و دمایت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
 بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و تفه و ادب و شعر صاحب کمال تفه بر ابی سعید اصطخری کرده در اب حدیث از و از خلائق بسیار دارد
 در روایت و از اندازی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برفانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیده که مثل در قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
 من چگونه دیده باشم ولادت وی در بخاراه در سال صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بخاراه در چار شنبه بیت و دوم ذیقعه سال صد و هفتاد و پنج احوال بهیچ
 ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و متقدمان حدیث و تفه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره فایده انصاف مرعی داشته و تفه
 بیشتر کرده و گویند که تصانیف او بنابر جزو رسیده و گویند که او را در علم کافی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مراد که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
 تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی در قطنی و دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الله بن سید از وی مصری چارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
 پنجم ابو عمر بن عبد الله بن عمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی هفتم خلیل ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و دومی تفه از شیخ سهل صعلوکی
 حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یاری آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی بی بنیاد و بی اجازت او متاد و بی مهارت تصرف میکرد
 و او را و این شیخ از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن خورک و ابو عبد الله سلی و از و از مشایخ میر مصنفات بیعتی کتاب جوط
 و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوه و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب لغت و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
 الایمان و کتاب خلافاست ولادت او در خراج که قریه است از قریه بیعت واقع شده در شعبان سال صد و هشتاد و چهار و وفاتش در شاپور در سال چار صد و پنجاه
 و هشت بود و بخاراه او را از بخاراه کرده بوطن خودش باز آورده و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت احوال در ذین ابو الحسن زرین بن معویه البغدادی صاحب
 کتاب تجرد فی الجمع من الصحاح و وفات او بعد از احوال پانصد و بیست بوده و عبد ری منسوب است بعد الدار بن قسطنطینی مشهور است از قش رحمه الله علیه احوال اما
 نفو و بی لغت می می الدین و گیت او ذکر یا نام وی یکی بن شرف خرامی است و خرامی بجای جمله کمسوره و برانست است بخرام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
 عشره اول از محرم سنه احدی و تثن و ستانه در نوای از شام که از اعمال و مشق است و نسبت بوی نوای نیز گویند و آت کرد قرآن مجید را پس قدم آورد بدمشق در سنه تسع و
 در ربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذہب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذہب را در بقعه سال و کشت کرد دو سال چنانکه پهلونها و بزین و میخاند در شب و روز و
 در شب مشایخ در انواع علوم مدینه و تفه کرد بر بسیاری او مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی می محمد مذہب شافعی و محمد و متع و مرت اوست بعد از
 و الا ان مدار مذہب شافعی بر تفسیر و تحقیق اوست و بود وی رحمه الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بجام و بنمیزد از فو که اکثر قوت اهل اندیاب
 بر آن است بخت آنکه در ضامنت آن بود از حیانت و شبه و قوت میکرد با بنی آدم از بدوی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز و میگردید از نماز عشا و شرب نمیکرد و میگردید
 نزد سحر و نمیزد آب رغب چنانکه عادت شامیان است و اختیار نمیکرد و افراد را و اتفاق نیفتاد در او از نزوج و بسیار میکرد دیداری در عبادت و تصنیف میکرد و ام معروف
 دینی نمیکرد و میگردید و امر او غیر هم در راه نمیداد و لهنت را درین کار و دو بار بچ رفت و متولی شد در احدیث الشریفه را در سنه خمس و ستین و گرفت از وظائف وی چیزی یافت
 از عالم و نبود در نیمه بارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی مسکینه و قار در بحث و در جمع احوال و نمزود از تصب شافیت و متصف با انصاف و نقل میکرد در کتب خود
 از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بمصروف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببله خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بسیار افتاد نزد والدین خود پس
 وفات یافت در شب چار شنبه چهارم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستانه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمه الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوحی
 گیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الخلیف الصمدی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرتة الجوز میگویند و می کرد بر وی کار
 روئیند کرمی عالم بود و فاضل و تفه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و تفه و سیر و تواریخ و اخبار و مواطع و متنازل بود از اهل عصر خود درین ابواب
 و مشغول بود بوظیفه و ذکر و قصص و حکایات و جواب میداد سولات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیخ فاضل
 ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمود در آن پس راضی شدند حکم ابن جوزی و وی بر بر و عظمی گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصلایه پس رعایت
 جانبین کرده و قرص اصابت نموده گفت افضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم اتقی بنی بته فی بنی سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند بنحین ذکر کرد
 این حکایت را امام یاضی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که انصار مدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذہب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پدران خود

از این جزوی پس بدین فصل اناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این جزوی در جواب او این کلام گفت و این جزوی را کتابت در موضوعات حدیث که افزوده است در
تجارب و نسبت وضع با حدیث و حکم کرده است و روی بر بسیاری از احادیث مجروح و توجیم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ بن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته احتیاط نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و ولادت ابن جزوی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله و ابن
جزوی را کتابت مشهور است علی بن ابی طالب بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطریق مرموم و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصم صابر طائفة صوفیه و ما لکرم
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بطله حال و طبع سکر و نسبت کرده بر زبان این طایفه علیه راجع و چون و حقاقت با وجود آنکه کتابهای خود را منظر ساخته
است و بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تخیس ابلیس است که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سواد بخیر و غرض هر یک از اخبار علم و کلام
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشییع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تفریط از حد اعتدال در رد و تشییع دالات برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از مکران این طایفه علیه است و
نزع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته است که تذکره اندام صاحبان از این کتاب دی که مورث سوء ظن است بر کتابت شیخ و گفته که علی را زشتی باشد و نسبت عدم عصمت
و غلبه حال و سنا و تقدیر لازم است متر زلات ائمه و جنوات کبار و اگر بنا کنیم در مقام نصیحت و تذکره تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که قرض بر قول کذبی تعیین بر قابل زیر که ستر زلال ائمه واجب است
و انصاف در حق لازم و دیناتی که صاحب و مشوب هوای نفس باشد معلول و این طریق اسلام است و تسکیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جزوی افزوده کرده است در شان این طایفه و
انکار کرده است این را از اجزای شافعی با جواب قوم بدینچه میگویند میان طریقین و اصلاح میدهند بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عقیق الدین عبد الله یافعی در تالیف
خود سیدی احمد بن رزوق را کتابت است و دقیق متین مدین منسی بقواعد الطریقین و الجمع بین الشریع و الحقيقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و حساب
کاتب حرف را تعلیم کرده آن کتاب را و اجازت داد بر وایت آن سیدی الشیخ القلیب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کرد مین منسب سائل از در سائل خود خصوصاً در سال مرجع البحرین فی البحرین
الطریقین و بالله التوفیق و باجماع بود ابن جزوی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلوم و فضل و جوانی خود بود متعسف غلبه خشن عافاه الله و عیب بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از هر
آنکه در بعد از او بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار و اعاده الله من کذا
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب و بر گزید و عباد و زمان خود از بعد از او و غیر آن از بلاد و توشیح و تجلیل میکرد و آنرا بحیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی چهل و غرور بظاهر علم و فضل شیخ
عالم عارف کامل خارج محرم با سادس الله روحه و فاضل علی المستفیدین فیوضه و فتوح در فصول سکه از تصانیف ایشان است هر ذکر ابن جزوی بتقریب و زنده اند که بهوشیخ الحافظ ابوالقاسم
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجزوی بود امام حافظ ضعیف شیخ مصنف در اقسام علوم دینیت و پنجا و تصنیف کرده بود در او را قبولی نام نزد خاص و عام
و بود ولادت او بعد از در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان و اسط و بنهار ماند در رختخانه پنج سال بسبب انکار
بر شیخ عبد القادر در طلب الا و لیا و تاج المعاف و محبت انکار ابن جزوی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله فذلان و طلیس شیطان و غرور و عجب آدمی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مظهر میکرد و اندک کلام خود را و اگر سلامت میامد ابن جزوی از نفس و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن
پاییده و سلامت و نهان متکلمین و تملک اهل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستفیدیه امر طایفه از اجازت بله انا انما کلام خواجه محمد با راست
بلطف رحمه الله علیه رحمة واسعة و کتابت حرف و کلام او علی الله شانه و صانه عا شانه که دیدم من در حرم شریف که زاد با الله تشریفاً و قطعاً رساله را که بود در وی ذکر ابن جزوی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میکرد بر داشته بردارد و بعضی مشایخ و علمای در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ خود وضع و تجا و از وی پس
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشته از جرئه وی پس رفتم بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصص این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ و از
ابن جزوی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و غیره و وی مردی عالم محدث کبیر است احمد بن حنبلت یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان نهی قابل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را افضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله
العافیة و العاقبة بالخير اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرم المحمّد الله تامة افراد احمد از هر جایی بر هر محمّدی که باشد در برابر بر نفعت و بر هر صفت کمال
بهر مضی و بهره در هر وقت و هر مکان از ازل تا بد برو جلا و ام و انفعال ثابت است مر خدای را و راجع و اکل است بوی و مخصوص است بذات اقدس دی که بخشنده
جمع نعم پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمع کمالات و مفضل کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق و هدیه ایشان و اقتدار بخشنده و ممکن است
و با قطع نظر از وجود محمد که نیکان و شایسته کنند و کان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بیش آیات و اخبار کمالات و فاضله آلاء و سبایغ نعمای عظیمه
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد و نیکان را به شایسته و تحمید ذات مجید و شکر نعم عظیمه خود واجب شد اتمال این امر نمودن و زبان بحد و ثنائی حضرت وی کشود این گفت
مصنف بخیر و و نستعین به و نستغفره حمد میگویم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن که بر می افلا فام و الانفعال
را چون حصول این شان و تمجید و تکمیل آن بخت عظیم و خلیه است یاری میجویم و حمد و کاری میجویم از حضرت و بی و تبری می نمایم از جل و قوت خود و طلب آموزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر و تحریر و تقریر آن و ادای حق آن پر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کاه و صمدیت حق را شایسته اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که را به شکر خدا خواسته بودید

در جستجوی آن بزنند باجماع ده گفت و گوی آن جویند بعد هزار زبان که گفته ممکن نیست که حمد و شکر کسین بخت خدا گویند و نعوذ بالله من مشو و انفسنا و پناه میگیریم
بعد از بدی های انفسهای خود و من کفایت آنها را و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است با شوب ریا و سمع طعن و اثبات حول و قوت نفس با تکل و تنهال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تو از آلا و دام نعمها با تصدی برای تصنیف حدیث یا تصور و تصحیح نیت و اخلاص طوبیت یا تقصیر در شکر تو حقین بخت عظمی و عطیة کبری یا تکل باطل
و تلافی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تساول در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یحک الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ گناه کننده مرا و او را و من یضلل الله فلا هادی له و هر که راه گرداند او را خدای تعالی نیست هیچ راه نمایند مرا و او را و این کلام اگر چه خبر است از بیان واقع و اثبات توحد
تقریظی در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و خط و وقایف از ضلالت است از حضرت دمی سبحانه یعنی تویی راه نمایند و گناه کننده و دگر کسی نه پس عاقلان عاقل
هدایت و نکاد از ضلالت که تو فاد می بر هر چه خواهی و تحقیق آن است که هدایت و معنی دارد یکی راه نمودن یعنی بیان کردن راه و نشانهای آنرا و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را ابلیس و اصرام و دوم راه نمودن یعنی بردن مقصد و رسانیدن بان و این کلام حضرت حق سبحانه است و از غریبی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکه و بیفایده آورد مصنف شما و تین را گفت و اشهد ان لا اله الا الله
و کواهی میدهم و اخبار بنمایم بر سبیل جرم و قطع که نیست هیچ خدای منزلی بر پیش غیر آن ذات که متصف است بجمع صفات کمال و منزله است از سادات تصور و زوال
وحد و لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مراد از شهادة تكون للنجا و وسیله کواهی و ادلی که باشد مرستکاری را از آتش و دوزخ و از عذاب و
عقاب بعد و سخا خداوند تعالی سبب و دستا و زو و لوفع الدرجات کفیل و هرگز گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را خاص من و پذیرا و آن
شهادتی است که بعد از اصرام و موافات طلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا آوردن صیغه جمع و حمد و استعانت و استغفار لفظ واحد در شهادت است که در آنجا ملاحظه کثرت و رویت آلاء و تفضیلات و ذلالت و شرف
صفات است و اینجا محمل مشاهد و عدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جرم
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد زیرا و نیست که مصنف اینغی را معتقد گردد که از نفس خود بخلاف حمد موافق و مطابق بود بکمال ایمان و اشهد ان لا اله الا الله
عبد و رسول و کواهی میدهم بر سبیل جرم و یقین که محمد بن خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه و طوق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او نیست که بر آید و فرستاد او را الله تعالی و در خالی که راههای ایمان ناید و نیست شده بود نشانهای آن و خبیت افکارها و ثمره
بود و ثمره های آن و وهنت ادکافها و سست و بی بنیاد گشته بود در گناههای قوی آن و رکن بنیم کرانه قوی هر چیزی که اذی الصراح و جهل مکاف نهادند دانست و
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیه جمیع و انما که پیران و مشایخان ایشان از علمای دین و سالکان
طریق یقین و مرادیه ناپید شدن آثار و فرو نشستن انوار و مست کشتن ارکان ایشان ترک عمل بود با نچه ایشان غفلت از شریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده
اند از اعمال خلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و آداب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتب و منزلت و ماسایجی حق ایشان و تکل
و ادراک مراد بطریق ایمان علوم و اعمال و آداب و فضیلت و تحمیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریقی
است توان رسید و مراد از غفای آثار و خوار و درین ارکان و جهل مکان عدم سلوک اینطریق و رعایت و اهتمام بتحمیل و تکمیل آن خشیان صلوات الله و سلامه
علیه من معالمنا ما عفا پس بر او داشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رتبه های خدا تعالی و سلام او نازل با بدو می از محله های نشان طریقی ایمان
اینچنین نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگر چه کور چشمان باطن آن تبصره نمودند و بدان رسیدند یا وجود غایت خدای خود را و کمال و وضوح آن
و شفی من العلیل فی تأیید کلمة التوحید من کان علی شفا و تدریعی و او و بر باند و می صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بر قوت دادن کلمه حمد
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی گرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار خضره آتش دوزخ پس این پنج بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا خضره من اتاه و مراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در آنکه نسخ یعنی محو است یعنی محو و مراد بدان جنس بیازان است و من بیاید
است یا تبصیریه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرمود رحمه الله علیه که در اصل سبع و اجمع نسخ حاضر از کتاب مشکوٰۃ علیل یعنی بی نقطه صحیح شد یعنی بیار می
آنست که گفته شده و باست که بنین محمد خوانند و بر این تقدیر می تواند بود که مشتق باشد از غل یعنی کینه یا از غل بر وزن غل که هم معنی کینه است یا معنی سوزش و شکلی است و مراد باطنی باشد
که کینه و ران ابل ایمان بودند و مانند نتحان در تیره جالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته و الله اعلم بالصواب انتهى کتم من و بعد از توفیق غیل صدر و معنی شکی یا سخی آن و معنی خوش
سینه آمده است کمال الشامع یعنی غیل صدر در هم آن تصور را پس با بنینی باشد و متعلق به شفی کرده و نیز بهی دارد و معنی آن ظاهر تر است کلامی و اوضح سبیل الهدی لمن
اراد ان یسلكها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه و اظهر کونوا السعاده لمن قصد ان یسلكها و هوید او پیدا ساخت که
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آیتک آن داشته باشد که اذک که در آن کجبار و مراد بکجای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجیحات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب است و هر که این کوزه ذوق را در آید سعادت ابدی از نعمت حضرت غوث و دیگران
تخلی و تقدس نصیب وی گردد و لاجل و لا اله الا الله کثر من کثر البخت اشارت بان است اللهم ارزقنا الله در من قال بیت اسیر لقت تن مانده و گزیده تورا چه بخت است که در ملک جهان
حق نیست اگر نیکو بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و برانگیختن سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ادا دین سلوک و قصد ملک آن نماید خواه
نه نماید خواه بشنود که چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فایده و نفع آن با ایشان عاید میشود و گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و پس چنانکه در تفسیر کریمه برای المتقین گفتند
اما بعد فان التمسک بحدیث لا یکتسب الا بکماله است که چون شخصی کلامی را در بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر یابد و گویا بعد از اختلاف است. باب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلام حکم نمود کسوف و مشهور است که اول کسی که حکم باین کلام نمود داود پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و تقدیر ظاهر آن است که نام بعد
حد و صلوة و تشهد مذکور میشود که درستی حیث در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیکرد و الا بالاعتقاد لما صدق و من
مشکوک بود که پیروی کردن بر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوک روزی در دیوار که گذراند و ندارد و چنانچه در وی نهند یعنی طایفه مشرکین
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم لطافی که در آن چراغ باشد و فاضله نور مقبوس از دل مستند که بمنزله چراغ است بخلیق فیه بایده باطل شریف بمنزله زجاجه است مانند کعب
در خشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر و شباهت چراغ تا موقوف افتد بکرمه مثل نور مشکوک فیه مصباح المصباح فی زیاده الایة و الا اعتصاما بمجمل الله لا یتیم الا ببیان کشفه
اعتصام چنانکه زدن جل رس بیان سخن پیدا گشته کشف کرده و برین کرمه کردن یعنی شکستن و چنانکه در زدن بجل خدا که سبب و رسید و حصول بجا قرب دی کرده و
نمود و در بیان کردن و اشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در بجل الله یا عهده و بیانی است که خداوند سبحان و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بر بوبیت و التزام طاعت و عبادت است و در زدن است ایشان آن عهده را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهده را بر بسته و اقرار باطلی ارواح بابدان و سبب طریقی
که و رات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتباط قیام و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبر این صلوات الله و سلامه علیه را این عهده را بیاد مردم می دهند خصص بید رسول علیه و علی
و من الصلوة افضلها و انکما به بیانی ضمیم و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بایات بینه و معجزات باهرا ناکید و اثبات میکند و میگوید که این عهده را بجای آید تا بکلام او فاعبده ای اوف
بعهدکم حق می نه و تعالی نیز عهده ای و وعده ای که بنعمتیم و رضا و قرب و درایت و جبریم خود کرده و فاما بعد نظم چون که در عهده خدا کردی و فاکرم عهده است که عهده است خدا
یک زمان او فاعبده ای کوشد آنرا که اوف عهده کم آید زیار انجامت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یک عهده خود کردی آوری سر نه فلک زیرا ما کوی
و تو آنکه کم آید بجل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن جل الله الممد و من السماء الی الارض میفرماید قرآن رس خدا است و در بیشتر آسمان تا زمین در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین که برین سبب رسیدن باب چاه که سبب زکاتانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات
جاده الی است میگرد و یا چنانکه چنانکه در زدن برین سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج باب آن میشود شک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک بقرآن
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست که به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود و گمان کتاب المصابیح الذی صنفه الایامام
و بود کتاب مصابیح که تصنیف کرده و او پیشوا و مقدر عصره و تصنیف که که کوزه کردن چیزی را و جدا کردن بعضی از بعضی مشق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز لعله بعضی کوزه و اصناف
جمع است محی السنه زنده گردانیده سنت و سنت و دلخت و روش و طریقه و در شرح حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
این آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیل بر وجوب آن نباشد آری از سنت گویند و بعضی بملفوظ است مع ترک او ایضا نیز اعتبار نموده اند فامع الله عطف فکر کنند و خواهر کرده اند و عهده است
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام کتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد گنبد امام است
الحسین نام شریف و می بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فاء و تشدید را پسین در صفت شیخ است که اینکار میکرد البخوی مذهب بغیر که پسین
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بعث بفتح بلد است میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قاس معرب کوشور و می السنه ابو محمد الحسین بن الفراء مشهور
باوست و غالب در اسم مرکب فربج نسبت بخود ثانی افتد و کما بهی بخود اول نیز آید چنانکه محدثی گویند در نسبت بمعبد کرب و بلخی در نسبت به بلبلک و آن قرینه را بغیر گویند و
و این هنگام احتیاج با عذر نمود و در نسبت و او را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدلی دلیلی گویند و در نسبت بغیر نه تقریبی و از او حکم صرف قاعده قرار داده اند و وضع الله
و جهنم بکشد و نه خدای تعالی پای آن امام را و بجل احوال امام محی السنه آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اهلن خود بوده مقتدی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید امام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسیعی عالم التزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را نقاد می است در مذهب شافعی
مشهور نقاد می لغوی و در مؤلفی دیگر نقاد می شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدر و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآنست
تمام و دهمته قوی تکلفی و حشمت عیش و فقر میکرد را بنید در اول حال پوینده در اکل نان خشک گفتا کردی چون اصحاب و تلامذه وی تکلف کردند و گفتند که مان خشک خوردن
مردش ضعف بدن است قدری از زیت و بر دانی زبیب نان خورش میبخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسبک طریقه سلف صالحین و در وجه لقب ابی
السنه آورده اند که چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که فرمود احیا ک الله کما احیت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی بخیر

و این نوع مسائل در مصابیح کتاب

نموده داشتی توست مرا و می فهمد بر تاضی حسین که از مشایخ اهل علم که در زمان وی بودند داشته و جماعتی از مشایخ و علمای
درویشی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از ششاد و تجاوز نموده قریب سی و هشتاد و هشت سال
قد است او می تاضی حسین واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة لجمع کلک صنف فی بابیه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عمیلات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و اما نه که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابهاست در حدیث که جامع تر از آن است
ما را و مبالغه است در مدح کتاب برای رغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد و اما نه که احتمال صدق در وی غالب است چه با قضا بر جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل آن در کتاب قلت و ندرت است اگر چه با قضا در حد و احادیث و روایات بیشتر باشد و الله علم و لخصه شود و الا احادیث و او ابد هلا بود کتاب مصابیح نگاه
داشته ترین کتابها مر شود حدیث را و او اندک از آنش وارد جمع شارده و مشهور در میدان شریعت و او ابد جمع آمده بهیچ مؤرخه و فی الصلح ایدر میدان و ما آیمتقن ستور با مردم او ابد
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشواری احادیثی است که منجم است در کتب اصول و فروع ایراد اندک آن کتب بر طالبان حدیث نمی است پس کویا آن احادیث از ایشان
رسیده و کویچته و مراد به ابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن نمی است پس کویا که تموجش اند از طلب و با مردمی السنه در بابی که مناسب و لائق است
مصابیح اند و صفت شود و خوش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته و لما سلت و ضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الا سانیید کلک
فیه بعضی الخلفه چون رفته است شیخ خشنود با و قدی تعالی از در کتاب مصابیح بره اختصار و کویا کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند و آن
و آخر ارض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از اسره جدا کنندگان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و مقیم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر شود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز گردد و اسناد و دلالت باز خواندن کسی و کویا دادن خبری را بخیر و بد و داشتن سخن بکویا آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگرد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوکه کرده و زیاد بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و تواند که مراد با اسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمع لیکن ثلثه گفته اند که مخرج چنانکه خواست
که من چون نسبت کردم حدیث را با ایشان کویا نسبت کردم با بخت صلی الله علیه و سلم و بان و جز ذکر صحابی محض از برای تبرک و تکیه خواهد بود فافهم و اخرج و تخرج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است با اسناد در کتاب چنانچه کویا بنید از خبر الشیخان با خبر الشیخان و در آن بن خوانند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را با اسنادش آورده اند
پس ثلثه میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و آن کان ظله و انهم عن الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی
تحقیق از ثقات است مثل اسناد و معنی حکم آن و در کویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن
اطلاق میکنند بر شخص معتد استوار داشته شده و در روایت لکن لیسک ما فیه اعلام کالاعمال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود و لکن
نیست راهی که در وی نشانه و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانه و علامتها باشد و اعلام بقیع خبر جمع علم است بقتحین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و افعال نیز
برین وزن جمع خصل بضم فین مجهول و سکون فامعنی زینتی که در آن اثر عبادت نمود و از اینجی نشانه باشد و اعلام و افعال بکسر خبره و لفظ مقصد ریز و است خاسقیرث القیاس
حالی و استوفیت منطیس طلب غیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق حتم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اعظله پس بعد از استیاره و طلب توفیق نشانه و اعلام
انچه صاحب مصابیح از برای نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث الزام ذکر آن کردم و او
مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصمه معلوم شود و ذکر دوسن ایراد آن در هر حدیث بخصمه نمودم اگر چه با اصطلاحی که در صحاح و حسان نباده است مجهول معلوم میشود که در قسم
اول حدیث شیخین است هر دو یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخصمه ذکر کردم کجا و اه الا ثمة المتفقون و الثقات الا یخون خا که درین
کرده اند و مصنفات خود اهلان که استوار کننده کان کار اند و معتز ان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و بار جانده و علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن
اسمعیل البخاری و ابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الیمی و ابی عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الاسعث
السجستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعبه النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ملاحه القزوینی و ابی محمد عبد الله بن
عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارطینی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن زین بن ملاحه و ابی عبد الله
این سیزده تن اند از ایدر معیث که احادیث را با سانییدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوکه احادیث را با ایشان نسبت کرده و اندکی است
که غیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و عینهم و ظلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی کویا سخن
تعا و بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر که این مصنفان اسناد ذکر یافت از برای دفع این توهم می کویا

اذا نسبت الحدیث الیهما کاتی استندت الی التنبی صلی الله علیه وسلم ویدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایه کویا که من استند
کردم و بدو استند حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یقیم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایه مختص است باورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و مسودت الکتاب و الا جواب کلاس و دهها پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و با هم را چنانکه آوردمی السند در مصابیح و تفصیل
اش و فیهما و پیروی کردم و برگزیدم بی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرکاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اتفاقا بی و نشان و برگزیدن و
اشکبزه و سکون مثله و بفتح نشان یابی یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نیک ذکر کرده و ترجم و غلونات از ارد و جلائش و طریق مطالب آورده من نیز چنان بی تبدیل تغییر
و قدیم و ناخبر کردم و پیروی نمودم و عادت است مصلحان را که بحث تمام غیر از مصلحان هم شامل انواع مطالب را کتاب نام بنده و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر بیرونی و آن
خبر نیک که کتاب الطهارة و توبه و در وی از وضو بای نهند و از غسل بای نیک و از تیمم بای دیگر و از در بر بای فصل نهند در بیان ضعیفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً
لیکن مصنف در بیجا ابواب را منحصراً در فصل ساخت و در باب خراج در فصل است چیزی دیگر ذکر کرد چنانکه با قصه کرد و بفرموده برخیا که گفت و قمت کل باب غالباً علی ثلاثه
فصول و بخش کردم بر بای را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نداشت باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخبر
الشیخان و احدهما اول آن فصل احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند از اهرود و شیخ یعنی بخاری و مسلم و ابی زان دو و انکشیف و بیجا و بنده کردم بزرگترین و ان اشک
فیه العیون و اگرچه اینها بنده اند در آن احادیث غیر شیخ و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلود و جتیه فی التوایف از جت بنده یابی شیخ در روایت و رفتن شان ایشان در
آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد به روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در مابند و ناکد دخل دارد با حصول اختصار و در آنکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
اند در اصطلاح حدیثی متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر از او در اصطلاح متفق علیه
نخوانند صریح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبه الفکر و ثانیها ما آورده غیوهما من الاثمة الذکورین و فصل دوم از آن سه فصل احادیثی است که آورده اند از غیر
شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند و ثانیها ما اشتمل علی معنی کتاب و فصل سوم از فصول ثلثه چیز بایست که در گیرنده و فرار بنده است بر معنی که مقصود است
از باب و عقد کرده شده است باب انبرای آن من ملحقا من مناسبه از چیزی بای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه
است مقصود باب رابع محلی فلفظ علی الترتیب با کجا داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر را وی و بیان مخرج است در هر حدیثی و ان کان ما تورد
عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است با تورد و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طایفه که پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متأخران
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن کرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه من بعد هم
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که از او در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز بعنوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو بایکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث
غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان و احسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در بیجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست
با اعتبار تعلیق گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم و صاحب مشکوٰه معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثاني
و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکوره احادیث القاطع نموده چه از شیخین و چه از غیران و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ضم کرده و در نیز از ذکر را وی باز
صحابه و غیرهم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقلت حدیثی فی باب پیر بعد از او استن مقدّمات مذکوره بدانکه بدستی که تو اگر کم کنی و بیجا
حدیثی را در بای از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تکریر و استقسطه پس آن کم کردن و بیجا قن از جهت
تکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام و ان بعد من الخیر بجهت متن و کمالی الاختصار و اگر بای تو بعضی دیگر از احادیث گذشته
شده را اختصار خود و او مضموماً آلیه مثلاً مضموماً بهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فن داعی اهتمام اتو که و الحفظه پس از جهت داعی و
باعث اهتمام و اعتنا میکردم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و اسحاق اما باعث بزرگ آن بر
اختصار آن باشد که باره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است
از اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و در رعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نیز باین دو صفت یا قمتتم آنرا بوی محقق
گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث داعی بزرگ و اسحاق غیر از بعضی نیز باشد فافهم و ان عثر علی الخلاف فی التصلین ذکر اطلاع بای و دیده و روشوی
بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر شیخین فی الاول و ان اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر
همانی الکتب و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقاری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم
نیز هم دو من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الطهارة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الاداب و جزآن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
 ما یقرء بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید تا علم آنی بعد متبعی کتاب التبع بین الصحیحین للشیخین
 و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل برابرین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع تفحص نمودن من بین دو کتاب را یکی کتاب
 حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزوی که در وی هر شش کتاب را یکجا
 جمع کرده است علی صحیح التثبیت و متنبیها اعتماد نمودم و نگذاشتم که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانم که مراد
 بتن آنها اصل کتاب آنها باشد به جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله شرح آنها اند یعنی مظان و محال و جود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درین
 یا قلم نسبت بایشان کردم اگر چنین غیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگر چنین کرده باشد و انکشاف صحیح بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر انکشاف میکردم جای آن بود که
 کونیده میکفت شاید که در صحیحین و من ایشان باشد و اگر انکشاف صحیح بین و من آنها میکردم میکفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
 تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده ماند که تتبع صحیحین
 و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر ذکر شیخین در فصل ثانی اما ذکر غیر شیخین در فصل اول متبع و تصحیح کتب و سنن صحیحین
 باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد و توضیح آن فیه
 بانه التوفیق وان را یک اختلافی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظ
 آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و در اندکی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
 بحدیث اند و طریق و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریق دیگر اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی فذلک الروایة الی سلكها التشیخ رضی
 عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ آن طریق یافته و قلیلا ما یجد قول و اندکیست که می یابی تو که میگوید
 من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
 روایات اند و اعتماد درین باب بر آنهاست او وجدت خلافا فیها یا میگویم یا قلم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقف علیک
 پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فان شب القصور الی لفظه الی و این نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی الحجاب
 التشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و گرام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس خدمت
 و نواب و طرازان که در امثال این مقام ذکر کنند دفع الله فکده فی الدارین بلکه در اندکهای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک ممتد است
 شیخ از نسبت قصور و این منزله بودن او از جهت خداست و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر شده است و هم الله من اذ وقف علی ذلک به بخشود و متعجب
 کند خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول بهیضا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند از ابرار و او شد ناظرین
 القواب و نماید ارا راه راستی دریافت حتی تنبیه و ارشاد و اگر بحقیقت حمل کند مخصوص بر زبان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق مجوز
 اثبات و تدبیل و تغییر یا تعلیق جاشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لا الی جمل فی التفتیش و التفتیش و تقصیر کردم در گوشش و توانائی در باز کردن و
 حسن و تفحص کردن و تصحیح نمودن احادیث و روایات متعلقه از کتب اصول بعد و الوضع و الظاهر اندازه توانائی و رسائی تقصیر و تفتیش یک معنی است چنانکه وسیع و طاقت و توانائی
 الفاظ مترادف در خطبای امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلک الاختلاف کما وجدته و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتیم یعنی بی کم و بیش
 ولی تغییر و تبدیل و ما اشار الیه و ضل الله عنه من غریب او ضعیف او غیرها اینست وجه غالب آنکه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باشد خدا از وی از حدیث غریب
 یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از اینست و اندکی است که بیان نکردم وجه از اینست یا یافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیه
 بمخالفی الاصول و آنچه اشارت کرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف مثلا فقد تبین فی تو که پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت
 و متعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جزآن الی فی مواضع التوضیح مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که در بی اشارت بحال
 حدیث کرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعمان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
 که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا تو هم آنها باطل کردی و غرض دیگر آنکه میگویم در مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
 منکره هست پس مصنف بیان میکند از اجابت اخبار حق که اقال الطبیعی و در جمیع مواضع جمله و کم است یا با است که می یابی جا بار از کتاب من که مشکو
 است که بیان کرده نشده است در آن مواضع را وی آن از ائمه مذکورین و ذلک جهت لم اطلع علی و یغنی عن احوال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر روای آن
 فتوکت البیاض پس گذاشتم ام من برای کوشش نام آن را وی سفیدی در کتاب خان عثوث علیه فالحق به پس اگر مطلع شوی نوای مخاطب را می بینم

در کتاب من پس لایق و پیوسته گردان آنرا بنام و نویسنده در موضع بیاض نام راوی را الحسن الله جزا یک کرد اند خداوند تعالی بخای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیر وی تبیین مواضع فعلیه نموده اند و بر کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته معلوم کرد که تبیین آن
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در عایشه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوٰه ظاهر میگردد و صاحب کتاب
و نام نهادیم این کتاب را بمشکوٰه المصابیح و در تبصیر آنکه مشکوٰه طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که بر کتاب
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و نور میگرداند و در این نور علم و معرفت و بین و نیز مصابیح که نام کتاب محلی السند است در جوف او است و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسما للاله التوفیق و میخوانیم از خدا ای تقابل توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و تمام آن را که در سایر امور و احوال
و توفیق دست وادان است کسی را بکار وی و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الا خانه و الهدی و الصبابة
و میخوانیم از وی تعالی یاری وادان و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخوانیم بکارداشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتبیین ما اقصاه و منجزیم
از خدا آسان گردانیدن آنچنانکه میسر از او ان مضغی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خدا و ند تعالی که نفع رساند ما بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن ببرد و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است جمیع المسلمین و المسلمات و حمیه مسلمانان
از مردن و زن حبیبی الله و دفع الوکیل بر است مرا خدا می دوی تعالی شکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با دیگرانند شعاع کار خود را بکار گذار کتبی
بنیم ازین بهتر کار و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از مصیبت و قوت و توانایی بر طاعت مگر بخدای که غریز است و حکیم و مضمی و عزیز و حکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بابت التوفیق و غیره
التبصیر و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات باینکه بگوید در غایت طلب بر تحقیق نیست و تجوید اعمال
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از تشابه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بجهت بسوی خدا دارد و هر چه که اخلاص نیست در انجام شرط است
در اینجا نیز باید و بهرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه جاری که سر کرده این طایفه است نیز کرده خطای گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میدانند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و انما حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تقطیع قدر
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم دانسته با اعتبار آنکه اعمال همه در قسم است قلبی و قلابی و نیست
اعمال قلب و اصل آن است و اگر با اعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند و نیز
کنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در مفاصل ابواب دین داخل دارد و ما که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکیه و مبالغه است نه صرف تحقیق حدیث
حد و باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چنانچه عبادات و معاملات و عادات و لا تعد و لا تحصى است و نیست در همه جا داخل دارد و هر چه که
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی آنرا متراکفته و تحقیق حال در مقدمه کرده اند و است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کرد در ابواب
آن مدبکاه حق تعالی و تقدس مکر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهد ان اینچنین آمده و در بعضی الاعمال بالنیات می گویند انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی الاعمال بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از جهات این عبارت یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر و ثوابی بدان مرتب گردد غایت آنکه اعمال و قسم
بعض مقصود و لذت چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نمائند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه در ضوایح نیز ثواب بشرط نیت است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز و غیره
بی نیت درست کرد و غصب نام او حقیقتاً اینچنین است و نزد انما و دیگر ضعیفی نیت درست نبود و نماز بدان جائز بود و ما به نیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد اقبال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است نه باطن گفتن حاجت نبود و کبر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت مدخل حاصل کرد
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زبان نکند و اختلاف کرده اند علما و نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجز گفتن آن یا مشروع است که لفظ نیت شرط صحت نماز است یا هیچ
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خلا است و لیکن قضا گفته اند که اگر بر زبان نیت گویند بهتر است و مستحب تا بر زبان بادل موافق و ظاهر باطن مطابق بود و نیز نقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بیکر الفاظ آسان باشد و محمد ثمان گویند که در هیچ حاروایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بر زبان گفتن همین قدر آمده است که چون نماز بر خاستی الله بگو که گفتی اگر چه
و بگو خوانده بودی برای من نموده پس طریقه سنت و اتباع آن است که بگو نیت بدل اقتضا کند یا تا به نیت که فعل واجب است و ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل اینچنین شایع نموده
باشد جمیع بود که تا حال الحمد ثلث و انما لا کرمی منا فوجی و نیست مرور در انصیب از عملی و ثواب آن که را نیت نیت کرده و در بعضی روایات انما الحک احرى آمده و زیادت لفظ این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودعی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت هیچ و معتبر نبود و بر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب هر دو از عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد
که نیت متعدده دوی توان کرد چنانکه بعبقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد که بی نیت فخر او بهر و ملاحظه قرابت وی کند ثواب صدقه بیاورد و نیت و اگر نیت قرابت کند نه قرابت

صله رحم خود یا بد نصیحت و اگر برود کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن وارد برسد مثلاً تشییع مسجد یک محل است
ولیکن در وی نیات متعدده میرود بر هر نیتی ثوابی حاصل گردید یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و دیگر که در مسجد می رود یا زیارت و در یافت خداوند تعالی و تشییع
می آید و می تعالی کریم است و واجب است بر هر کس که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادان این کرامت نماید و هم انتظار نماز جماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گو یا آن نماز را که انتظار می برد میگردارد و ثواب آن حاصل میکند و هر ادا از مابلت که در گرمه یا ایات یا اذین آنجا میبرد و
صیارت و از این ابطه واقع شده است نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوٰه بعد از صلوٰه موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده که
اگر با ط فذکر الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منیات که در کوچه ها و بازارها واقع شوند و در سجده ان محض ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر قدر
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول ائمه که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا بداید و باین فضل مخصوص کرده و این عبادت نیست که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذایل اند چنانچه قصد صلوٰه و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در بر آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و ما ثواب است و فضیلت و ثواب
بی شمار دارد ششم محو برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکره و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود یا در مسجد برای ذکر و تذکره
باشد مانند عباد فی بنی بنی الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خداوند نشیند و تلاوت قرآن و در است آن نماید مگر آنکه در کند انشا را ملائکه و پیشداشته از رحمت جفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و مسجد رود و نماز بکند یا باشد او ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم هشتم قصد افاده
و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و قیام میکند و هم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دگند و هم قصد سلام و در آن شخصی
که در مسجد باشد یا در وی در آید یا در هم تفکر و مراقبه و صرف وقت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراخ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
نمیدارد و از هم حضور باطن و آرام دل و انفصال بمشاهده حق و استعراق در مشهور ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است مقتضای پاک
اضافت بتبی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود را اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی شهودانی نیت را کار فراید ثواب آن دریا به چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در در جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج گریه مؤذیه از خود و از غیر خود و
ترویج همسایگان و هم نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر رواج خبیثه تا بسبب آن در مصیبت غیبت نیفتد و قصد معاویه و باغ مانا نه کرده و
فطنت و دکان زاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عتاب
گرد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون بمعنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تقصیل نمود از ادیان کرد در مثال خبری و فرموده فتن کانت هجرته
الی الله و الی رسول و پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و اقبال امر ایشان هجرته الی الله و الی رسول و
پس هجرت او بسوی خدا و رسول است و ثواب عظیم بر آن مرتب و من کانت هجرته الی دنیا بصیبه او در روایتی آمده کسی که هجرت او بسوی خدا
و برای تحصیل آن که برسد بدان او الهامه یث و جهلاً یا باشد هجرت او برای دنی که خلع کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و اقبال امر ایشان هجرته الی الله و الی رسول
الکسب پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدین یا بکسب کردن بزن و بصیرت ذکر کرد اگر آنجا بچه در فقره اولی که در هجرت کرامت مکرر ذکر کرد
وزن و مکرر در اولی هجرت است از خدا و رسول است و نیز هجرت ذکر کرد شامل باشد هر چیزی که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صدق را که
نیت در آن مشوب و مخروج باشد که هم قصد رضای حق و اقبال امر کند و هم حصول دنیا و ترویج امر او و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و تقدیر نیت ثواب دریا بر قول مختار
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلاً ثواب نبود و ظاهر احادیث بعدین است یا رب مکرمت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امر او تحریف است زیرا که وی از دنیا است
چه ماد بدینا اینجا هر چه ماسوی حق و شافع از ذکر او است یا از جهت زیادت تخیر و تحریف است زیرا که ابتلا و افتنان مردم بر زمان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و در سبک حرفی
وین مانع تر و شافع تر و نیز میگوید سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که در او ارام قیس میگفتند و غنیه بود هجرت نموده بدین غنیه بود پس حال او را بدین
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را حجابم قیس خواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امر او تذکر آن است که عرب مدینه
بوالی بنی بجهان نسای عوییه را در حاکمیت می کرد و کفایت را در نسبت و چون ثوبت اسلام رسید و حاکمیت عرب گم شد و مسلمانان هر چه بر پیشین در مباحک هجرت کردند
بسیاری از مردم بدین طبع و ترویج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوج است و در صحت حجابم قیس سخن است چنانچه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم با آنکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از غنمی زبانی دیگر بطلب مرضیات حق حل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از خوف بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا ای اسلام بجهت هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
که در امان باشند و چنانکه بعضی از مدینه فتنه پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بدین و هجرت نمودن مسلمانان از که و غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از که بسوی مدینه تا دان

فتح کند و بعد از فتح که بر طرف شد اختصاص دانگد و حدیث آمده است که لا بجره بعد الفتح مراد بدان هجرت آنکه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت نمی توان
از دار الکفر علی العموم هر که را بران قدمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست در ادب و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهوة حتی تقطع النوبة منقطع یعنی شود هجرت و بر طرف
نمی گردد حکم کسی تا منقطع نگردد و توبه و بسته نگردد در ای آن یعنی تا روز قیامت و مراد هجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خانه آنکه باشد یا غیر آن بدین یا غیر آن
برای طلب رضای حق یا غیره تا هجرت بسوی دنیا و احوال غیر شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه
شبهی نگردد شارع از آن و کلام داشته آنرا و این در حدیث آمده که للمهاجرین هجره معنی مهاجرت یعنی کمال کسی است جز آنکه نمی کرده است و الله تعالی از آن چنانکه جاف نفس را جاف و کج
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را که نیکه بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه
که مشهور اند بگویش آن روایت کرده و با اتفاق همه ائمه صحیح است و اگر چه در اول تا دوسه مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد از آنکه زیاد از آن رسیده و بعضی گفته اند
که راویان و از مشاییر اهل حدیث و وصیت و نجات و کمال از حدیث کس زیاد و بعضی تا مقصد کس گفته اند و الله اعلم فاعلم در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمل و این
حدیث اگر چه باصطلاح محمد بن موصوف ثبت است اما مشهور موضع نیز شده و در توجیه آن علماء اقوال است اول آنکه نیت تنهایی اقران بعمل خیر عبادت است و اجماع و ثواب بدون خیر
بخلاف عمل جراح که عبادت بود آن و ترتیب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که یجوز قصد نیت حسنه حسنه کامله قبول کنید و نیز آنکه هر که بخوبی در
نیت و می آن باشد که بخیر و دنیا و آخرت بکند در نوشته شود برای وی ثواب تنجید اگر چه علیه خواب تا صبح در خواب باشد و تنجید از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار
است و جبهانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت باید و ازین معدن بر آید فاضل و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سبیل
بن عبد الله تسری رحمة الله علیه آورده اند که فرموده ای رب انظره اعرض تا فرشی هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ علیه خلق را که است
فرمود عزیز تر از معرفت خود پس عزیز ترین نعمتها عزیز ترین مکانها خدا اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خستین نعمت بنده که عزیز ترین مکانها خدا
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند و جهالت آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بعد از عمل بودی همان قدر از زمان بودی که
عمل کردند و وجه رابع آنکه در عمل ربا عارض شود و بدان معلول فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است در پدیدان ربه ندارد و دورا را آورده که ملائکه چون اعمال بندگان یا ستمان
می برند حق تعالی بالبعی از ایشان میفرماید ان تلک الصبیحة التي تلک الصبیحة بنید از آن صحیفه را بنید از آن صحیفه را آن ملک مکوید بار خدا یا من تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما
آفرانیدیم و دیدیم و در دیوان حسانت او ثبت نمودیم چگونه آنرا بنید از ایم خطاب آید که لم یرد به و جی نیت است آن بنید آن عمل رضای می را و بعضی دیگر از ملائکه خدا آید
الکتب لفلان کذا و کذا که انبویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوند این بنید کار نگردد و چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است و وجه
خامس آنکه اعمال خیر سجد و انداره است و نیت مؤمن همه متعلق است و میخواهد که همه را اوج دارد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدیث نیت و خیرات طاعت
در نیت او محدود و منحصره و برین قیاس نیت الکافر مشر من عمل که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصره در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه
چون نباشد پاک اعمال از ریا هستی حاصل چو نقش بر آبرو هر که نیت عمل اخلاص نیت در جهان از بندگان خاص نیت هر که کار از برای حق بود کار او
پوسته باره نق بود پاک کردانی عمل را از ریا شیع ایمان نور باشد ضیا و بالله التوفیق کتاب الانتمای ایمان در شرح چهار نیت از گردن و اعتقاد و کلام
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و بنده کان رسانیده و آوردن وی از اربعین معلوم شده و گردیدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بر حکمی که کرده و هر چیز که آورده ایمان آرند و بگویند و ایمان اجمالی در اصل
اتصاف با ایمان کافی است ولیکن در جواب ایمان تفصیلی اتم و اتم است و باید دانست که مجزود انستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بر تریقه
که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا که میدن گویند زنده و باطن بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل نکر و خدا که در و دانسته براه حجه و انکار میفرماید و با حق
معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می و در زنده نیردن رود چنانکه فرمود و محمد و امها و استیقتنا انفسهم و فرمود و تیر و نه کافر فون انباء هم یحقت
ایمان پس تصدیق فعلی است و اقوال از زبان شرط اجای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل لکبی و اگر مانعی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود
تصدیق و اقوال چیزی گفته که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجد و صنم و شد زنا و افشاء آن پس مرکب این امور نیز حکم شرع کافراست اگر چه فرضا تصدیق
و اقوال داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال و است و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب و مؤمن است
خواند اگر استخفاف و استخفاف مصیبت نکند اگر چه صغیره بودند مذهب اهل صفت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگویند و چنانکه
اسلام بروی اجرائی نمودند و در مقارن مسلمانان و فتن میکردند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلبت و اقوال بالمسان و
عمل بالارکان ملوا ایمان کامل است و بر همین مجهول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر را تائید میگویند

غیبت نیز وضیت کردن نوازشان شکننده صوم است و روزه کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمانی و شرع باز دارند و رمضان مشق از رمضان است بمعنی کرم کردن و سوغتن و چون در روز قیامت که اخف نفس است باین علقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اجتماع شرع بود و گویند که در وقتی که تعین اسمای مشهور می نمود در آن وقت هوا گرم بود و تابستان و الله اعلم و صحیح البیهق پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی خانه کعبه را بکفاری مناسک حج را آن استطاعت الیه سببلا اگر حقانی رفت و راه یافت بسوی دی و مراد با استطاعت نزد اکثر علمای زاد و راه است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در دی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است که افضل تشنه کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض اوج انبیا بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدق است راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی فحجبنا له جسالة و یصدقه هم رضی الله عنه میگوید پس شکست داشتیم با حال انحرور که میرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و قصد می کند راه چه رسیدن بظواهر دلالت بر جمل و نادانی دارد و قصد می باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شکست نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آریا و گیرند این در آخر عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فلخصر فی عن الایمان گفت انمود پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان اینست که بگوئی بخدای تعالی بذات و صفات بنوئیه و سلبییه و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع تعالیات و امارات حدوث و ملائکه و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر تشکل با اشکال مختلفه و بندگان خدا اند که جبرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و بایه صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتب و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده و از حرف و صورت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود با سجا و حروف و اصوات در الواح یا بر لسانه ملائک یا بی واسطه ملک مسیح از و رای حجاب و همه کلام خداوند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیث فصاحت و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیت و سی برادر پس دوه بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور و انجیل و فرقان و الله اعلم و در سلسله و ایمان آری بی پیغامبران و وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کرده و بنوآت و آیات و واجب است ایمان آوردن به اینها بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تتریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص از اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و علیها السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بجهل و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت صبیان کرده و عتاب نموده غنی بر علو شان قرب و است و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بجهل محصیت نرسد به نبی خود هر چه خواهد بگوید و عتاب نباید دیگر را بجهل آنکه تواند گفت و اینجا اوج نیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقرران درگاهند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بنیان کان خاص و نیکو اوضاعی و ذلتی و انکساری صادر کرده که موجب نقص بود یا را نباید که در آن دخل کنیم و بدان حکم نماییم و محل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبه الوهیت و حق او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آری بر در پسین که آخر از منزه و دود است و آن عبارت است از ذات هدیه از اجداد موت تا قیام قیامت یا در آن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب و جبر و غیر آن و علامات قیامت و نفع صدور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و تؤمن بالظن و خبر و شتره و ایمان آری با کفر حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود و انما خلق شی خلقا مقدر و ما وجود آن بندگان را امر و نسی کرده و بندگان را در فعل کسب و خلی داده و ثواب و عتاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عتاب عین او و خلق اسباب و ترتیب سببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم مبین شرح و مبهرین گفته است و در باب الایمان بقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که حاصل مسائل آنرا بی قیل و قال امل بحث و جدال تحصیل نماید و در سنگ و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است بدان در رساله تکمیل الایمان فی تقویتة الاقناع بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی از کلمات و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صدق قال فاخبر فی عوالم الاصله گفت انمود بان حضرت از است گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و اگر در چه حالی نداده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام از ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد ما امر دین به تمام و کمال مبین کرده و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد یکی کردن بر مردم با نعام و

اگر ارم و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس
و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت انصرت
صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان آن حضرت صلی الله علیه و آله احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه کو یا می بینی او را و شک نیست
که کسی را که این حال باشد در نهایت همیت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و جفا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و مستغرق
در دریای ذوق و حضور و فرد تر از آن مرتبه مرقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بن چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه بواک پس اگر
نیستی تو باینحال که کو یا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی زین که می بیند و می ترا در اینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکات و ضبط
و رعایت افعال و احوال و ادب و طاعت و عدم التفات بزمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیه و مشاهد احوال است
استاده باشد مجال بیفیدی و ترک ادب بردی تنگ کرد و آنکه با وجود آن مظهر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی و لذتی دیگر باشد که فوق آن مقصود نبود
و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت فوه عینی فی الصلوة و مقام اول است و بالاتر و کافه از مقامات تمامه عابدان است ثم فثم
و بالجهل در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بجهان قدر که ابرای ذم کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد و دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط را
آنرا بجا آورد که موجب حصول رضا و ترتیب ثواب جزئی گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متملی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات
قدس و می مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و احکام قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی نشانه حاصل است که باطن بنور انیت آن بنور
میگردد که کیفیت آن جزء بذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به ترک محب جسمانی ازین
محدوم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کائنات تراه انک تراه کرد چنانکه در آخرت واقع شد سترون و ترکم يوم القيامة السجود و لهذا در حدیث رویت
و صحت کرده اند بحفاظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملک شهود ذات بهم رسد و غنمی و مستعد شود
بصر می گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدق گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی
بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده و اعلام اشارت بفقهاء است که متضمن بیان
اعمال و احکام شرعیة فرجه است و ایمان اشارت با عقائدات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه
الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت باین اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری
تمامی نه پذیرد و صورت بنبد و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق
توجه تمامی پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرده و بر مثال روح و جسم که هیچکدام بی دیگری وجود یکدیگر و مکان نیز در و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من
تصوف و لم یفقه فقه تزلزل و من فقه و لم یصوف فقه تفسق و من جمع بینهما فقه یحقق کمال جامعیت این است باقی بهر تزییع و ضلال التوفیق من الله الکریم تعالی
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین بهمین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرده تا تنبیه کند و باعث برانجام عبادت
و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فلخبیرنی عن الشا عه گفت انما بدنا حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده
از وقت قیامت گفتی تا تم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن کونید که قیامت او یکایک شود در ساعتی یا بجمیع آنکه با وجود این همه
طول و امتداد از حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک روز و نیم و چهار و پنج
روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما للسؤال عنها ما علم من الشا عه بخت انکس که پرسیده شده او را از وقت قیامت ساعت و امارت
از کسی که پرسیده است یعنی بیستم من و امارت تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول بهمین حال دارد که از اجر خداوند تعالی کسی نداند و وی
تعالی هیچکس را از آنکه در سئل بران اطلاع نداده قال فخبیرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن خطاری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای
قال ان تلک الامه و بنها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید و مالک و مری خود در توابل و بیان مراد از این عبارت شریک احدی
است اکثر آنند که مراد بدان از کثرت اتحاد سراسری است و پیدا آمدن داه و از آنکان که نسبت بهادران خود و بخت نسبت بهادران مولی و سید اند و حکم مالک آن
باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت مسائر و راجع با ولادت است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال و اهل در حیاتش با ذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت
بودن این حال مرقیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از اثره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مضی بخروج از انتظام احوال و
فساد و اختلال است یا بجهت ستم زام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اند کرده و
ساخته میارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرده که مادران ایشانند خود و ایم و ستم بر ملک باشند و اگر ظاهر نکرده بعد از محلولیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهد و باعث استیلاي مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کالی را زوالی در پی است محرومند ز رهايتها و انقطاع دور دولت اسلام کرده که علامت قیامت است و یا بجهت استکرام سوء ادب و اولاد یا اجناس و حقوق آنها و معاشرت کردن ایشان مثل معاظمه ملاک و مساوات اگر کونین که کثرت جاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که عنایات قیامت در آخر زمان پیدا کرد و جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید و در نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جاد و استیلا پیشتر از پیش تر گردد و الله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است بهیچ اجناس و در آخر زمان نفاذ احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و ترواد مشتريان بدست فرزندان اقد و مضمرین طه الاقره رهاها صا و ق آید و بعضی گویند که این کنایات است از رسیدن داهن ملوک و امار که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک و مساوات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در انشای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربهها تا که برای تائید است بجهت گفته نه رها و حال آنکه تصویری که کرده شد شامل ذکور و ناث است جوابش آنکه موصوفش نفس نائمه است له لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و ناث است و نیز رب نکت ازجهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگر چه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبیه آمده با مد و بخت است و چون حکم در وی چنین است در این طریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلم آمده بجای ربهها و بعل نیز معنی رب و سید است و اگر معنی روح بود نیز به بعضی تو جهیات مذکوره صا و ق است چنانکه کسی کنیزی در بندگزار آورده و او را مادر خود نامداشته و فرج نماید و طی کند یا در صدد راول ابا و استخفاف داشتند از و طی اماء و رخت میکردند و در جرائر و الله اعلم و ان توحی الحفاه العواء العالیه و علماء الشاکیه از علامات قیامت آن است که بر مینی توای مخاطب برهنه یا باین برهنه شان فقرا چنانند که کوسفندان را بعضی بر مینی خیر بنوا را باین صفت که بتلا و لون فی البغیان تفاخر و تکرر کنند بر یکدیگر و بناها و خانهها یعنی فقرا و باده نشینان که همیشه بفقرو فاقه و بذلت در میانها میکردند و کوسفندان که اقترار اموال عرب است میچرا نیند مغرزه معتبر کردند و در شهرها ساکن شوند و خانهها بلند بنا کنند و یکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال دلی انتظامی جهات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جنال و سبب فخارت و ابا نت اعلای و اکابر و علمای است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که با عین جد مورد ث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت و این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بیره و در بختمند ترین مردم در دنیا لیجان و بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که میکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نمائند که علامت قیامت از صغیری و کبری بسیارند چنانکه در باب اشراط الساعه بیايد انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد و الله اعلم قال گفت عمر بن خطاب ثم اطلب این سوالها کرد انمرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس روان شد فلیثت ملبا پس در نکت کردم من زمانی در از مینی نرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که انمرد که بود تو پرستی گفته که ما و ساعی طویل است یعنی در از می و کوتاهی امر نسبی است در مثل این نصیب و و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال و می بود و صبر زمانی قصیر و تحلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابو هریره آمده که پشت داد انمرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز کرد انمرد و بیا رید و ارا پس رفتند تا باز کردند پس ندیدند چیزی ثم قال بلی پس برگشت آن حضرت مرا یا عمر ان و ی من السائل ای عمر آیا در می یابی که بود این مرد سوال کننده قلت کفتم من الله و موله اعلم خدا و رسول خدا و انما تراند بدان و این را صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه می گفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله تا که بکلمه دینکم آمده شما در حالی که تعلیم میکنید شمار این شمار و قواعد و احکام انرا و اسناد تعلیم در اینجی جبرئیل بجهت باعث است سوال بر بیان آنحضرت جواب ابر و شنوانند آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکر و تجدید علم بان بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و کاهی دین بر اسلام مخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با حکام فرعیة فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزاء دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و حقیقت آن بر شند و آنچه شنیده اند عیانا در یا بنده نه چیزی و یکم مغاثران با بجهت دین یکی است و در غیث و دهر که غیر این فقه خطا کند و الله اعلم بالصواب و واه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم ذکر چه بخاری نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت و واه ابو هریره رضی الله عنه و روایت کرده این حدیث را ابو هریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و وجهه و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است همچنین آمده که و اذا رأیت الحفاه العواء الصم الهم ملوک الارض و نشان قرب قیامت آن است

در انداختن و استنباط

که چون بر منی تو برهنه پیا این برهنه نشان کران کنان یعنی نادان و بخردان را صاحب ملک و جاد و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت برپاشدن دی و اخل است در آن پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی که خدای تعالی هم قیامت را بر سر خزانده است و این پنج چیز که از جود خدا نماند این است که ان الله عند علم الساعة و بر سر یکدیگر خدای تعالی نرود و نه زود و علم قیامت که کی خواهد رسید و منزل الغیث الایمه و زود است علم باران که خواهد فرستاد و آخرت است که و نعلم ما فی الاثر حاکم و میداند دی تعالی نه خیر و دی که چسیت در شکم زن حاکم سیرا و خرد و نیک نفس و اذ گشت خدا و میداند هیچ دانی که چه کار خواهد کرد فردا و نماند بر نفس باقی ارض نموت و میداند هیچکس که کدام زمین میرود و مردان است که بی تعلیم الهی بحساب عقل محکیم استنباط امور غیب اندک خبر خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی آنرا نزد خود کسی را بداند و بوی و الهام منفی علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما و ولدت وی پیش از وی یک سال بود اسلام آورد و جمله پدر بر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد پدر از بزرگتر صغر سن و در حضور و احدا اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل و رع و زهد و سخت اعتقاد و پیر و عری و قوی و در فتوی و قوی و مستقیم بود و در اتباع سنت جابر بود رضی الله عنه بنو هیچ یکی از ما که مکمل کرد بدینا یا میل کرد و دنیا بوی الا بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روايت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بنی اسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمانان بر پنج چیز شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اول کواهی و ادن بخدای خدا تعالی و تقدس و بی پیغمبری محمد صلی الله علیه و سلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و کزادن آن راست و درست و ابناء الکوف سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و وصوم رمضان پنجم روزه گرفتن و اشتن تشبیه کردن مسلمانان را بخانه که این پنج چیز قواعد و ارکان اند و این خانه بنا بر این است منفی علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه و نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عوف آمده بروی کتبت بخت نگاه داشتن و می که بر صغیر از ارباب درس است اسلام آورد در سال خیر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن طارعت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و فایده شد به سیری شکم بود از اخطای صحابه و بود حافظ متین مثبت ذی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تملیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روايت است از ابی هريرة که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الایمان بضع و سبعون شعبه ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکبریا و بفتح فیه آمده نام عد دست از سر تا دهنه با آن از وی بلفظ چند یا اند تغییر و پوشیده نماد که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و ادب بیرون از حد و حصص و احصا است و تعیین عدد و مقدر علم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را حج باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شست و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بخت آن باشد که از حج آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس کاهای این را اعتبار کرده فرموده و کاهای آنرا یا بخت آنکه اول و می بعد ذکر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصص و تعیین نسبت مراد بیان تعدد و کثرت است و این توجیه در عدد و سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تحفه معارف است نه در تعیین باینکه ذکر بضع را نه بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه و در کثرت باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین مقصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیث بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تنجی و از حد حصص و احصا راجع است باصل و احکام تکمیل نفس تحصیل سعادت اوست در مبدء و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل امنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبدء و مقبهای آنرا بیان فرمود و تقبل خود و افضله قول لا اله الا الله پس نازل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان و اذ قالها اما طاعة الا لله و علی بن ابي طالب و فردترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه اید کند مردم را مثل خا و سنگ و طبعی از راه و طاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازد و راه را پاک بدارد نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اندامی مردم و از ایشان است بنا بر حقیقت این در نسبت ترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شر و ر و قباخ است شعبه بردار خا و سنگ نه این چه فرمود یعنی وجود خود و همه را در ایمان و طهارت و شجاعت من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهیه و نایب استنباط شعبه علمی است از ایمان و عمده است در کار دین و هدیه او را جده الله و تخصیص ذکر کرد و جایزه تغییر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاردی که عیب کرده و شلبدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر برپا کردن آنرا از خا و طایع می آید از تقصیر و حق و حیا اگر چه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود جای قهری اختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب آن سید الطایفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده ایحی حاله تنوله من روثه الا لا دور و نه التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازد می بیند و در ادای حق شکرتان تقصیر مشاهده نماید پیدا می آید از وی شرم منفی علیه و عن عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما الله عنهما عبد الله بن عمر بن العاص بن وائل سبی منسوب به هم ابن عمر و بطنی است از رویش جابر عالم صائم قائم بود و از پدر و زاده سال خرد و بزرگ بود و کتاب احادیث بنوی بود ابو هريرة گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محبت اهل بیت بود اگر چه بخت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان و صیت کرده بود در صحبت معاویه و پدری بود نام او در اصل نام جده و بود عاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الله بن عمر بن العاص گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم المسلمون من لسانه و بید و مسلمان کال کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان ایشان نام نهد و بخت نکند و ناخن نکند و بدست نرزد و زنجار و غضب و تحمیس بدست فغان بخت آن است که اکثر انواع ایندو باین دو خصوصیت باشد و زبان مبراست از آنچه از پیش

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه اندر زبان غالب تر و سخت تر بود و در کد ششگان دابل زمان و پس آید کان در افتد و اندامی دست خیز می شود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان برود و اندام است و مخصوص مسلمانان با اعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و طایع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن جبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است که ذکر السیوطی و بر تقدیر مراد اندام با حق است و الا بکلمه شریع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعضی مواضع واجب کرد و بلیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است و کر خون بقوی بریزی رواست و مراد است که مسلمان را صفتش این است که مردم را آید و آنگاه مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که باین صفت باشد که با مسلمان نیست نه آنکه هر کس این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام و ارکان دین قصیر کند چنانکه طحان گفته است مع ما شرب دبی از او هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و حقیقت مراد این است که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آورد مسلمان کامل است و **وَالْمُحَاجِرُ مِنْهُمْ مَنْ هَاجَرَ إِلَى اللَّهِ عِنْدَهُ وَهَجَرَ كُنْزَهُ** کسی است که ترک کند چیز را که نمی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن جدا کند و هجرت در شرع معنی نبردن با کفر است و اگر در کفر بر اسلام و گرفتن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهری گویند و هجرت باطنی آنکه از موطن طبعیت بر آید و از انجی نفس و شیطان بدان داعی است بکفر و ترک دین و هجرت حقیقت شریعت هجرت برای این عرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجرت است اگر چه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب کرده چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان از آنکه بدرین واجب بود و هجرت کردن و مقصود از این حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهیه با هم و در صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در یافتن بحدود ثواب آن تبرک منیبات **هَذَا لَفْظُ الْخَارِجِ** این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که دی باین لفظ حدیث روایت کرده و بار روایت مسلم قدس مغایرتی و مخالفی در لفظ دارد چنانکه گفت و مسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم و مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای المسلمین چه می کردم بکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ویدیع و در مسلم این خبر که المهاجرین بهمانی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف مؤمن است که باشد فافهم و صحیحی است بن مالک بن النضر الانصاری الخوارجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت رده سال و در آمد در خدمت دوی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد بمصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تقعه کند مردم بروی دوی آخر صلی الی است که مرد بمصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بالکلاس و والده اش دعا کرد در دنیا و دین و درین چگونگی تا در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يؤمن احدکم حتى اكون احب الیه ایمان نمی آرد بکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا آنکه با شما من دوست داشته تر به سوی دین من و الله و اولد الناس اجمعین از درش و فرزندانش و مردم همه منفوع علیک نشان ایمان مؤمن کامل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و محکم تر از هر چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که حکم طبعیت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سایر مردم که با ایشان علاقه ای محبوب و مورد در میان دارد و جبلت و چه با اختیار و باید دانست که محبت و قسم است یکی چنانکه از اختیار بنده بپردن است و حکم طبعیت و جبلت بی اختیار با نیا اختیار دارد و این قسم خارج بحث است چنانکه سخن در میان است که تکلیف شرع و تحصیل و تحمیل آن میرود پس مراد بجهت در اینجا معنی خواهد بود که اختیار در آن مطلق باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حبیب اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ادای حق با التزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و اشیاء رفعمای وی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولده و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود و ببلک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوت حق وی صلی الله علیه و سلم چنانکه حال اهل اصحاب بود و ذکر نفس در اینجا نکرد چنانکه در دعای مأثور که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولده و والد اختیار را مطلق است محبت نفس و در تکلیف امت بدان اجبیت خود شدتی و هر چه یافت نشد تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و ولده را در بعضی روایات و من الهام ابی الدرداء لعلشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مطلق نیست آنکه در بیج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که اجبیت نسبت به والد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت نفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم انظر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و پس میفرماید این نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشرک است شمار دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عمر زد و قصصی کرد و پرسید اکنون حال چیست و چگونه می دریایی گفت ساقط شد محبت اهل مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماز و الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رباعی عمر هر حرف و روایت با دا جان و دل و دین من فدایت با دا محبوب من از جان و دل و عورت و اموال هر چه من خسته برایت با دا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اهل و اهل خلق است صلی الله علیه و سلم و در حقیقت منحصر و مقصود است در ذات کامل الصفات حضرت و ائمه الطیبات جل جلاله آن حضرت برات جمال و کمال است پس اجبیت را خواه نسبت به حضرت عزت کند یا بجهت رسالت صلی الله علیه و سلم و از بد و صحت است و حقیقت هر یکی است رباعی بهم حسن و جمال بی نهایت داری هم جو و دگر مینمود و فایز داری بهم حسن نور استم بهم احسان محبوب تویی که بر روایت داری و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم او هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و قد عبد القیس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از شرب و غزو و حضوره منوعه که ذکر آن بیاید فامهم باریع و فاهم عن اربع پر فرمود آن حضرت ایشان را چهار خصلت
و باز داشت ایشان را از چهار خصلت امهم بالا همان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت امتدودن ما الا همان بالله وحده
ایمی در یابید صیبت ایمان بخدا تنها قالو الله و رسولہ اعلمه گفتند خدا و رسول خدا و انما راست این ادب صحابه بود و در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم چون چیزی پرسید
و به بر آن این که گفتندی اگر چه جزو نیز می دانستندی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا تنها ان لا اله الا الله و انما الله کواهی و ان است باو صیبت
خدا تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و اقامه الصلوة و ابناء الزکوة و صبا و رمضان و چار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و جه آن مکرر گذشت
برایمان بخدا انقیر باین چار چیز که در کتاب اینها اسلام است و قول و وان بطو الخ من المعنم و امر کرد باین که به سید حسن از غنیمت و زیادت کرد بر آن جاد بجهت
استقامت بزرگان بر کلام ایشان اهل جا بوده اند و محاسبه بیکر مند بخدا و بعضی گفته اند بختی آن چار اقامت صلوة است که با عطای نفس چار پیشو و ذکر شهادت برای تنک است زیرا که
قوم مومن بوده اند و مقربان و برین و با عطای جنس داخل ایمان بالله و حده باشد و فاهم عن اربع جمع است از سوال شریع و گفتیم که مراد بدان شریع و طلسم و منحصر
است پس بنی کرد از چهار ظرف چنانچه فرمود عن الحسن بنی که در وقت نیت عاصی بعد و سکون زن و فتح و فائز کوزه سبزه الدماء و بنی که گران و با بضم مال و تشدید بی موحده
منموده که دووی نیز ظرف خمر است یا که بجهت یا حرامی که بر شکل آن باز نمود و انفس و بنی که در انقیر بفتح نون از انقیر بنی کا ویدن و مراد بفتح و فتحی است بجا وند و در وی شایسته
حالات و بنی که در از رفت بضم می و فتح نون و فای شده و زفت بکلیلی و سكون فاجزی است که بکشتی دانند آن بالند تا آب ندر آید و از آقا و قریز که نید و قال
الحظوا من و اخبر بفتح من و انکم و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در این احکام یا این نکات را یا این شیوا و خبر بید یا بنیا کانی را که پیش شماست متفق علی که
و لفظه للبخاری باینکه مراد بنی از این ظرف یا بنی از استمال اینهاست مطلقا جهت مبالغه و احتراز از تشبیه بشار بان حمز و افی آن یا بنی است از نفع و غلبه انداختن و ران زیرا که تشبیه
و اسکار و درینا بنی می آید و لهذا در حدیث آمده است که اعتبار از تشبیه بکلیلی بکلیلی است و اسکار و ران می کشد و کمتر می آید و با و حرد آن جمهور بر آنست که حرمت آیین در ابتدای اسلام
بود که مبالغه و بنیام و در تحريم خمر و قلع و قمع آثار و مو و آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد و عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقاب بنی ضا
بود حاضر شد و عقبه اولی و ثانی را و در بر طویل جسم میل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد و او را عرضی الله عنه بشام قاضی و معتمد و ذکر او در آخر کتاب
و در سامی بل بدریاید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عباده بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حوله عصبه من
اصحابه و در آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابه کبر عین جماعت از ده تاجیل یا جونی ان لا تشکروا بالله مشبهات مباحیت کنید و عهد کنید را
و معتقد بندید با من و فصل مباحیت از بیع است که با هر که عده می بندد و با کسی می فروشد ذات خود را بدست و می چنانکه در بیع بدست میزنند و مباحیت نیز عادت بن
جاری شده پس فرمایند بیعت کنید با هر که شریک نکرد و اند بخدا چیزی را و با شریک پستی است یا با و عمل و لا شریقا و در وی نکسند و لا ثنونا و ناکسند و
لا تقتلوا و اولادکم و نکشد اولاد خود را چنانکه عادت با طلیت بود که اولاد و در از خوف فقر می کشند و لا ثنونا بجهت ان یصلو و نه و نیارید و نکشید و غی را که
بید امیکند او را باین بیع و اولادکم میان و دستای خود و با بای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و با پاکت از ذات دارند چه بتان و افزایمان باشد که انیش
خود پیدا کنند و مراد از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند اولاد با و ضار و و بنا بر یکا نهای فاسد و دل آدمی چون و رسید است میان و دستا و با است یا بکسند است افترا بدست
و با چه است که اکثر کار و بار بدست و با میشود اگر چه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این برسد و در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست و با و با بای خود است
که اشکارا بر وی مردم می کنند و او را بجای و بی در می میدهند و لا خصوصاً فی معروف و بیغرافی نگیند و امر بکلی شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است که شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی از امر مشروع و بیغرافی منکم فاجعل علی الله پس کسی که و فاکن با بیع است پس و لا لازم است بر خدا که بغض خود ثواب آن مید
و من ضاب من ملک مشبهات کسی که برسد و بکند ازین کنا بان مذکور غیر اشراک چیزی را فغوب به فی الدنیا پس عتاب کرده شود و بسبب و می در دنیا چنانکه حد زده شود و
سزا داده شود بر آن فو کناه و له پس آن عتاب کردن کفارت املت مراد و بسبب محو و عفو آن کناه شود و در اخذ بر آن عتابی نه بند و من اصحاب
من ملک مشبهات کسی که در چیزی از آن ان ثم من الله علیه پیروید او را خدای تعالی بروی بیغرافی ظاهر نشد کناه و می و مد زده نشد بر آن فو الی الله پس وی بی کاری
مغفوض است مگر خدای مثله عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد و روی و عتاب کند و ان مشا عافیه و اگر خواهد عتاب کند از او و این مذنب اهل سنت و جماعت
است و نزد مقتدر واجب است عتاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث محبت است برایشان فبا عناه علی ذلک پس بجهت کردیم و عهد
استیم آنحضرت بر این شرط که مذکور شد متفق علیه و عن ابی عبد الله محمد بنی رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم غای مجری بنی است از
الضد اهل مشا بده او خلق است و دوازده غره و همراه آن حضرت غره که نام او محمد بن مالک بن سنان است و پدران نیز صحابی است قال خرج و رسول الله گفت ابو سعید
خدی برون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اخی در روز عید قربان اخی نیت بزمه و سکون ضا و جمع اضحاه است و وی در اصل نام کو خدی است که قربانی کرده شود
و بر روز بخیر اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد الی المصلی مبری عید کا فطر علی التسلیم پس گذشت آن حضرت صلی الله علیه

[illegible]

در ابتدا ای کلام که چنین
دوازده راجع است
یک سلمان در دکان
بخشش و چنین است

طهارت رفع واهلی است آنکه شیطان را در بنکام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی زشار حان گفته اند که مستحکم از عموم کلامی که میگوید و نکاح و ارات خارج می باشد و ذوق و حال و قیاس
 آن بنی بن مؤید است که گفت و الله علم بیت و الله اصلا آن از کمال غایت دین برتر آمدن کبر و بی شتاب محرم رسد متفق علیه و عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم و هم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم صلیح الملو و حق بفع فوخته من الشیطان او از کردن و ناییدن فرزند بنکامی کبر و
 می افتاد شکم مادر را غلایندنی است از شیطان و زرخه بفع تون و سکون زای و بغین و مجر خلایدن نیزه و درختن بجا بید و بعضی افاد و اغوا نیزه میغن علیه و عن جابر رضی الله
 خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس بر خندخت خود را بر آب بجهت اظهار کبر و تجبر و شوکت و سطوت که مراد نهان
 تحت است بر روی آب بنیخا داشت حق تعالی آنرا از آب مگرد و استدرج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال بر بجهت سوا جاه بنشینون الناس بتری انکیزد و میفرستد
 فوجای خود را که در بلاد و فتنه می اندازند مردم را سر را با جمع بریر بفتح بین مملو و کسر را و تشدید یا پار از لشکر که بر دشمن میفرستند این پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه یعنی استخوان از کما
 و در اصل معنی که صحن فقره و طلا است تا خالص کرد و از آرایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جزا گرفته از آن گویند که هم محل امتحان و آزمایش اند فادنا
 منه منزله اعظمه فتنه پس دیکتین لشکر یا شیطان از وی زروی قدر و مرتبه بزرگترین ایشان است از روی فتنه و کمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را بخی
 هر که فتنه انگیز ترزد و می قرب تر و معتبر تر بچی اهد هم ففعل می آید کی از آن شیاطین یعنی زو ابلیس پس میگوید فعلت کذا و کذا کردم من چنین و چنین کاری و فتنه ففعل ما
 صنعت شئی پس میگوید ابلیس کردی تو چیز را و فتنی تو کار را خال خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا جابر روایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید اهد هم ففعل
 بترمی آید کی از لشکر یا ابلیس میگوید ما تو کند حتی فرقت بدنه و بین او فتنه شد شتم آن فرزند ما و ما فتنه بدای افندم میان وی و میان آن وی خال خال فتنه منه
 پس دیکت میگرداند ابلیس آن لشکر را از خود و ففعل نعم افت و میگوید میگوید و در کار نمی تو خال الا عشت گفت اعش که را و می بر حدیث است از جابر اواه خال خال
 مرجار را که گفت این لشکر را که ففعله پس در کنار بسکیر ابلیس آن لشکر می خود را و این لفظ را جابر زاده بر فتنه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد و واه مسله
 اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجهتین ابلیس آنرا فتنه اند که مراد تفریق جدائی انداختن بطلاق باشد است تازن بر شوخی حرام کرد و و طمی کند حرام افتد و فرزند کی
 زاید از مزاده باشد پس نادر اولاد را بر روی زمین بشیر شوند و فاد کند و حصیه ها و زنند و باعث خرابی و لم و خوار بی آدم کرد و در دنیا و آخرت تخمین گفته اند و
 این کلام ممکن است گفته شود مراد تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و عید باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی و زنند و جمیع کنند و فرزند ان بیابا
 نیانند و موجب قطع منل یا قلت اولاد آدم کرد و و الله علم و عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان فدا پس من ان یعبده المصلون فی
 جزیره العرب بدرستی که شیطان نا امید شد ازین که برستند و از نماز گذارند گمان در جزیره عرب و یم و می حد زمین عرب در طول و عرض و در شرح تفصیل و اختلا
 که در و است فعل کرده ایم و زمین عرب جزیره است خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و بیل و جله و فوات و لکن فی الخشب بلغمه و لیکن شیطان
 مقام بر غلایند و جنگ و خصومت تا فتنی است میان اهل جزیره عرب و طبع و امید دارد در آن زمان که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان امت حروب و وقا
 افتاد و واه مسله ما فدا که معنی عبادت شیطان چیست و مراد مصلحت کیت تو رشتی گفته که معنی عبادت کفر شیطان هار تدا است و مراد مصلحت منان که نماز بر یا میدارند
 بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گشتند و تا پنج سیه که اب شدند و بر ایه کفر و عبادت فرستند جواب داده که آنحضرت صلی الله
 و سلم فرمود که ایشان کفر و ارتداد و فرزند بلکه جزا داد از نا امید شدن شیطان از آن بجهت آنچه دریافت از شوکت و غوث و جستماع و کثرت مؤمنان و لیکن با وجود نا امید
 و می واضح شد پس منافاتی میانین حدیث و آن قصیده باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است آنکه دولت و شوکت اسلام بجای سده شیطان نا امید کرد و در بعد از و
 ارتدادی واقع شود و عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و با در از نا امید شدن شیطان عدم وقوع انت و کثرت است از آن طبعی گفته که مراد مصل
 میمانند و مراد عبادت شیطان عبادت اصنام و اگر چه اصحاب سیه و مانعی از کفره بر ایه در تدا و رقتا عبادت اصنام کم کردند و انتی ممکن است گفته شود معنی این حدیث اخبار است
 بعد تبدیل دین و اندام قاعده اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر بیل بر ملا و دام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با تدا و کثرت بلکه اگر عبادت اصنا
 کند نیز منافات ندارد و الله علم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی رویت است از ابن عباس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجاء و جل آما و
 مردی فقال پس گفت آن مردی احدی نفسی بالشیء بدرستی که بنی میگوید منسوخ در اینجا می از و سوسه لان کون حمه اهللی هر گاه اگر من نخست شوم و دست د
 شده تر است نبوی من ان الحکم به انکرم کردن من بدان چیر که حدیث میگویم بالفرض بر زبان آوردن آنرا حمه بضم و فتح هر دویم نخست و هم جمع و می یعنی اگر من بوزم و ما
 انکشت خاک تر و سیاه و نا بود شوم بر آن سخن نخست که و ضمیر ارم بر زبان آرم خال خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الحمد لله الذی و اوهه الی الوسوسه حمه
 خدا تر که باز گردانید آن مرد را یا اثر شیطان را که در نفس می انداخته بود بوی و سوسه یعنی بوسه آورد و و بهیمن قدر و ر که رانید کثرت که عمل کند بدان و بر زبان آورد
 تا مؤاخذه یشتد و از آن رواه ابو داود و عن ابن مسعود رضی الله عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان للشیطان له ذن ابن آدم بدرستی که بر سر
 له است بفرزند آدم و للملک له و فرشته را نیزه است بوی و له یعنی لام و تشدید میم از امام است بعضی خود آمدن و زو دیکت شدن و رسیدن یعنی هم شیطان با و است

[illegible]

صراط محمد و جواد علی با هم صفا و صاقل مات سنه اصدی و اثنین و عروسی و عتاد یا عتاد و دو بود رضی الله عنهما و جلاستاله که مروی پسید و ما فحال پس گفت آن دانی احمق
صلوئی مرغی میگویم در نماز خود و میرو و خاطر من بجانم میگرد و سوره میگویم در نماز تمام درست کرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و و هم بر قنبر بل بسوی چهری بی قصد آن
در نماز داشت حساب آن چنان گفت و الله علی پس بسیار شد و آن و هم برین و در وایتی فکر برای او حده و این صحیح است یعنی بزرگ و کرا این نماید ارجح از این فحال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن هر دو امضی در صلوئک کند در نماز خود و تمام کنی باز را و کوشش من کفایت شیطا و اعتبار کنی سوره و را خانه لن بدیهه فلک هنک پس برستیکه هرگز نبرد و آن هم و سوس
از تو حقی فنیصی تا آنکه باز سیکردی تو از نماز بعد از امضا و تمام آن و انت تعول و حال آنکه تو میگوئی یعنی شیطان ما انتم صلوئی آری تمام کرده ام من نماز را بخاک تو میکشوی لیکن
قبل میگویم سخن را و اعاده میکنم آنرا بر خودم تو شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع و سوس که سوسه شیطان کار نکند و رکعت از تو و دو واه مالک و حکایات شاخ آورد و آنکه در رکعت
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذاشته گفت باز میگردانم که از دو نماز که از دست من آمد و خدا میگویم از تقصیر خود و در کلاه حق شیطان گفت مسأله کن
در نماز باز گردان که نماز جای سالیانیت گفت باز میگردانم چه شد پس حاج که در شیطان و گفت من ترا از صاحبم و خیر خواه تو ام نماز عبادی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خدا و بندگی
شانه رفیع موجب کبر حضرت خداوند تعالی این چنینی زنی گفت عاده میکنم و راضی شدم پس بی تمام خود گفت خدا قبل میکند چنینی زنی گفت پروردگار من کریم است قبول میکند غیث
و کرم خود این عمل ناقص را و زیاده بر این از دست من آید تو بر دین هرگز از عاده میکنم پس شیطان بخند و رفت و باید دانست که عرض ازین بماند در رکعت ساری شیطانی دفع و
و مبتن راه آنت نک عمل را درست و تمام کند و بمباد آن اضنی شد بمبتل نفس باز اعتماد بکرم حق که هر چه کند کفایت است کریم است بی خند و بداند حاصل سوس این خیال عقل و بنا
او است که در و هم که شیطان اعالم نفس است و بسبب و سوره که شیطان عالم آفاق است بر هر کس که در حق او ازین میگوید که وقت و هیچ چیزی او نبرد و دفع آن جز تعاقب قطعی عمل بتقیض شیطانیست
بزرگی را در طهارت نماز نکافی سوس را یافت پس هر جا که در طهارت کائنات شک و شبیه و هم با نماز میگرد از برای دفع و سوس باب الايمان بالعقد في الغاموس قدر
تجربیک قضا و حکم و فی النبیاء قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده آنکه تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیل القدر شبی که تقدیر بنوده میشود و قصا کرده میشود و در وی رزاق و اعمار بندگان و در ضرر
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده و فحای بر بنده از حکم و از عبادات ظاهر شد که قضا و قدر یک معنی است و کاهی فرق نمند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن و رلازل و
باین معنی قضا باقی باشد بر قدر چنانکه فرمود و معقول الله ما يشاء و بعثت و عنده ام الكتاب و اثبات عبادت از قدر است و عنده ام الكتاب اثبات بقضا و بعکس این اطلاق باید
قدر معنی تقدیر ازلی آید و قضا معنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود و فضضه من سبع سموات الخیضه و باین معنی قضا القلم با هر کس عبادت از تقدیر باشد و کل و هو حق شان عبادت را
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء المحسنه که حکم است و قضا است و قدرت متوجه کردن باب بجان مسببات حکم مطلق است و بی سبب سبب سبب است محمل و
مفصل و از حکم شعب و متفرع میگردد و قضا و قدر پس بر آنکه اصل وضع سبب است و بجان سبب است حکم او است و قائم کردن باب کلیه پیدا کردن آن شل زمین و آسمان و کواکب و کوا
قنا آن و جهان که متغیر و قبل نمیشود و معدوم نمیکرد و تا وقتی که اجل آن در رسه قضا است و متوجه کردن این باب باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدوره و محصور بجان سبب است
حادث گشتن آن لحظه لحظه قدرت پس حکم تدبیر اولی کل و امر او است کل البصر و قضا وضع کل هر سبب کلیه سبب است معدوم و بعد و معین کی زیادت و
نقصان مکرده و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر و تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی قضا و قدر را بدایان بقدر است که ایمان کریم که هر چه در عالم واقع میشود از غیر
و شر از گردانندگان و جهان همه بقدر آنکه است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را و رازل و هر چنانکه است و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را و هر چه خود
اختیاری است که ثواب عقاب آن مترتب گردد و تصویر و تقدیر این سبب و جمع میان قصیه تقدیر و اختیار و ترتیب ثواب و عقاب بر آن شکالی و مصوبتی تمام دارد و در کتاب الامتیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدرت است که باید دانست که بیگانه را آدمی صفی است که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته با عتد شوق و غفرت کی از دو جانب فصل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت و نقش که اصلا در آن اختیار ندارد پس خبری که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و این جزو مباحث و معلوم است بجز کتاب و شش محلو
شده که هر چه در رازل تقدیر یافته است و هر بار اوت و شیت حق پیدا کردن و است پس بدیهه قدر نیز فاسد بود که گویند آدمی خالی از قضا است و مستقل است در کار و بار خود و حققت
حال میان خبر و قدر باشد چنانکه امام غزالی و ابو عبد الله صفا و صاقل سلام الله علیه علی آله الامام فرمود و لا قدر و لکن ابره این و بحقیقت پروردگار سبانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرایط را بر آن عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن و چنگلی و
ایجاد او است و لیکن بدخلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نماید آدمی و قصد و اختیار او است بر پیدا کردن و تعالی فعل او را و پیدا کند
هر اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و شروط است همه حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و نهی حکم و بولیت و موجودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود و فعل الله ما يشاء و بجهت که ما برید و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چندی از این علوم گرد و گفته اند که این سبب است که هیچ کی از انبیا
و اولیا بر آن اطلاع نداده اند و این هر جز در دار الحجز که محمل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این شکل جز در آنجا حاصل نشود و این چنین گفته اند و ظاهر است که هر دو اینها و خلاصه اهل اصطفا
صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین این حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین را و داده و حقائق اشیا کلیه بوده اند و الله علم و حکم الفصل الاول عن عبد الله بن
عمر و فالح قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمر و گفت غیر خدا اصل الله علیه و سلم کتاب الله مفاد و المخلاتی نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلق را بر این بنات

او بخیر لك این کلمه را بفهم و او سکون کند و خداوند او را معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد که تو سبکی که دوی شستی است و حال آنکه غیر آنچه تو سبکی که دوی شستی باشد واقع است و بر تقدیر
سکون معنی اینست که آیا واقع است که تو سبکی یا غیر که تو سبکی و نیز تو را که او معنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو سبکی و مقصود آنست که نیز نمیتوان کرد که دوی شستی است بعد از آن بیان
کرد و جاز او نمود و با عاقله ان الله خلق الجنة اهلا علیها لئلا یبوءوا ربهم و یسئلوا فیها فی الاصلاب با هم پیدا کرد و ایشان را
برای شست و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند و خلقی للنا اهلا و پیدا کرد جماعه را برای نشانی و سزاوار خلفه ها و هم فی الاصلاب با هم پیدا کرد و ایشان را برای استنشاق و
حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند و او را مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط با عمل نیک بدینست بلکه بعضی تقدیر و قضای الهی است و دوی تعالی بعضی
از خلق خود را برای بهشت آفرید و خداوند عمل نیک کند و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کند یا نه پس هر چه کسی را برای دوزخ آفریده شده است می داند اگر چه عمل بد کرده پس تو خرم چون کسی
ای عاقله که دوی شستی است اما آنچه از ضروریات دین بعضی کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن عقد گشته است که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول
در آمدن و آتش دوم توقف سیم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بعد از آنکه در این معلوم شده که پدر و دکان تعالی بکینه هیچکس اعداب نکند و بعضی گفته اند که عدم رضای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم این سخن را از عاقله رضی الله عنهما بجهت آن بود که دوی حکم غیب بود و حسرم بامیان مادر و پدر این چه صبی بع ایوب است در حکم بامیان و صواب آنست که صد و یازمحل را
حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم پیش از دوی بود و آنکه اطفال شریک در بهشت اند و بعد از آن دوی اند که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند
آورد و خداوند در حدیث آمده است و الله اعلم و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد ینت از شما هیچ کی الا و قد کتب الله له من النبا
و کما کمال آنست که تحقیق نوشته شده و معین ساخته شده است حدیثی شریف و آتش دوزخ و معقله من الجنة نوشته شده است حدیثی شریف و دوی از بهشت یعنی تعیین شده است که در دوزخ
کیت و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله افلا تکل علی کتابنا آیا چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است بهر یک از ما در بهشت و دوزخ عتقا و کنیم برین نوشته خود
و ندع العمل و ترک کنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل تعیین شد عمل سبب آن نماند پس عمل را بی چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلموا فکل من لم یعمل فی الله
پس موفی و میاگردانیده شده است هر چیز را که پیدا کرده شده است آنکس ای غیر ایمان کان من اهل السعاده اما کسی است از اهل سعادت و بر تقدیر الهی عبادت نماز شده و فیکسری لعل
السعاده پس موفی و میاگردانیده شده است هر عمل سعادت را و اما من کان من اهل الشقاوه و اما کسی است در سابقه تقدیر از اهل سعادت و عبادت نماز شده و فیکسری لعل
مر عمل شقاوت را یعنی وجوب سابقه قضا و قدر باعث ترک عمل نیت زیرا که پدر و دکان تعالی حکم حق بود و نیت مردنی کرده و بر بندگان مقتضای وجودیت افعال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت
و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نمود که عمل خواهد کرد و میکند و بر هر کسی که تقدیر کرد که نخواهد کرد و نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیت که در ملک خود میکنند
بر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل را بی چه کنیم در برابر نیت خود را و پخته خوانند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تأیید و اثبات این قول ابرار است که فلان من اعطی طاعنی و صدق
بالجنسی اما کسی که دا حقوق را یا مطلق طاعات را و بر هر یک از ما فرموده حق و تصدیق کرد و هر که از انکیز از هم کلمات است یعنی لا توحید یا منی اگر کسی از همه تعصب است یعنی لا اسلام الا به
تمام آیت که اینست فسنبیه و العسوی پس نزدیک است که میاگردانیم او را برای اعمالی که نمودی و بعضی آسانی است که در آمدن بهشت است و اقامت بخل و اسغنغی و کذب الجنی
فسنبتیه و العسوی و اما کسی که بخل و زید بیاورد یا با دایچ چه کرده شده بگن و میاگردانید ثبات دنیا از نعم عجبی و تقوی نور زید و کذب کرد و بخل توحید و قتل اسلام پس دیکه است که گنایا
کردانیم او را برای اعمالی که نمودی است بشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متغی علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله کتب علی ابن آدم
بر رتبه که خدا تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی خطه من الزنا فاصیب و از زنا اذ لك ذلك لا محاله و میاگردان آن نصیب خود را از زنا البته و محال بفریم تخفیف لام معنی غیره و
یعنی گردیدن در حال مجالی معنی لا محاله و البته یعنی این سخن تغییر و گردیدن بود و معنی حدیث بر آن و جگر شاران گفته اند آنست که پدر و دکان تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخل جوهر
دومی که جهان لذتی نماید و با دایچ و ترکیب شوم و میل بنا و البته آن نصیب از زنا میسرید و در میاگردان بکن و حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی که نخواهد و میکند و بعضی از حقیقت زنا
که اذخال فرج و فرج است و میاگردان و در زنا می مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چاکر فرموده و فی العین النظر پس نای چشم نظر حرام است و فی اللسان المنطق و زنا می بان خرج حرام
بهیم فیس زنا می کوش و دست و پا و دل و النفس منی و قشقه نفس آدمی آرزو میکند و نخواهد و اخرج بصدق ذلك و میکند به و عورت مرد و زن کای تصدیق میکند و درست
میکرد انداز زوی نفس و شوم و پا و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و کای تکذیب میکند و در دفع میکرد و انداز او را و اطاعت نمیکند و اما کسی را در از زنا متغی علیه ایر حدیث را بخاری
سلم هر دور و اب کرده اند و در آن اتفاق دارند و فی و او را مسلم و در روایتی مسلم را که متغی است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کتب علی ابن آدم بصلبه
من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب و میاگردان و ذلك لا محاله در یابنده است آدمی از البته العینان و زناها النظیره شمار زنا می ایشان نظر حرام است و الاذقان و زناها
الاسماع و کوش زنا می ایشان نمیدانند حاج حرام است و اللسان زناها الکلام و زنا می او کلام حرام است و الید زناها البطش و دست زنا می کی گرفتن است و فی العین
بطش حرام کردن و سخت کردن و الرجل زناها الخطف و زنا می وی کاماندن و رفعت سبحان آن و الفلبس و بختی و دل دوست میدارد و آرزو میکند و بصدق
ذلك اخرج و میکند به و تصدیق میکند از فرج و تکذیب میکند از او و عن عمر بن حصین رضی الله عنه یضمر ما فرج صادق مسلمین سکون تخایر مجالی مشهور است اسلام آورد و در خبر
ابوهریره نای مال بر بستر بیماری افتاده بود و ملایکه سلام میکردند بر وی یکبار می داغ کرد پس ملایکه پنهان شدند چون بشد باز آمدند بن سیر یک گفت نمود در بصره هیچ کی از اصحاب

و عالمان را دلیل گردانند و المستحل لحم الله جازم استحلال کتفه حرم خدا را که نه است و آنچه که برگرداوست از زمین حین که از حرم خوانند و در این زمین اصل گوشت کبک و سحر کی که بگردد و زمین حرم چیزی که حرام ساخته تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم این صفتین ضبط کرده اند جمیع حرامه الله یعنی حلال گردانند چیزی که حرام است و توریستی گفته که این بصیغ است از کلمی فیت و امحارت در این علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین یافته است و الله علم و المستحل من غری ما حرم الله بهم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبل و ذوات من چیزی که حرام گردانیده است خدا تعالی که اولاد ایشان چنانکه ایدنا و ترک تعظیم و تقصیر و ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و حرمت غیر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن در اینجا بیشتر تاحت تراست پس تخصیص بحدت زیادت تمام و تاکید و تحريم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طبیعتی که من درین عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و ذرات من چیزی را حرمت را استحلال نماید عقاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف و نزدیکی ذرات من از کتاب حرمت کند چنانکه در باب سنا و سطره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زمان غیر صلی الله علیه و سلم فاشد و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرفا و سادات اگر که حرمت مکررند و عصیت نوزند و هتک حرمت ایشان و ذرات رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان ضرورت بدست شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جلیل جلیلی عجب یلیح و صبیحی و لی چه بود که قدر جمال خویش ندانی و الله و کلمه شنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان خدا در رسول خدا را که هست من است و از کتاب کتفه بدعت ترک سنت اگر بطریق احتیاط باشد و قلت مبالغات است کفریت و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تجاسل بود عصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و غفلت است و اگر احیاناً ترک شود عصیت بود و مثل همین تفصیل است در استحلال حرمت و مانند آن و بالله التوفیق و اه البه فی فی المدخل و درین فی کتابه روایت گردان حدیث را بهیچ در مدخل که نام کتاب است و روایت کرد درین در کتاب خود و عن مطرب حکامس رضی الله عنه یضم عن و خفیف کاف و بکیریم بسین ممل و مراد از صحبت است معده و است در کوفین همین یک حدیث دارد پس و بعضی گفته اند که شایسته شده است او را صحبت و الله علم فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی الله بعدل ان موت با رض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرده او را بنده ای که بر روی زمین از زمینها جعل له الهما حاصه بگردانند خدای تعالی مرده را بسوی آن زمین جاتی و کاری تا بجهت انکار و آنجاخت در آن زمین رود و میرود بیت و کوشش میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی آید و اندامها را بجل ماراد و احمد و النورمندی و عن عائشه خال قلت روایت است از عائشه که گفت کتم با رسول الله خدا المؤمنین اطفال سلمان که مرده اند بصیت حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ و باری جمع ذریت است چنانکه برای جمع بیت فال من ابائهم فرمود از پدران خود اند یعنی هم پدران خود دارند و در بهشت اند یا ایشان فضل است پس کتم با رسول الله بلا عمل بعمل در بهشت میرود یعنی ایشان عمل خیر کرده اند چون در بهشت میرسد و ند فال فرمود الله اعلم با کافوا احاطین خدا و انما نهت بخیری که بود در این دراری عمل کنند که آن از اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بعمل در بهشت چگونه روز و فرمود تعجب کن چرا اطفال اگر چه با فضل عمل نیست شاید که در علم آسمی عمل باشد و تقدیر بر روی چنین فرمت قلت کتم فداوی المشی که بن اطفال مشی را حکم ایشان چیست فال من ابائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود حکم ایشان دارند قلت بلا عمل فال الله اعلم با کافوا احاطین کلام در نیت تمام سابقا گفته است فکر و راه بود او و عن ابن مسعود فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوائده الموءود و دفی النار و ائمه زن که کتفه فرزند خود را زنده و اکثر یک را زنده میگردند و موءوده دختر کی که زنده شده و راه بود او و دشکال در این حدیث آنست که و ائمه صحیح است بودن و در آتش از جهت کتفشان موءوده که طفل است و هیچ گناه مکرده و کفر و زور زیده چگونه در آتش نشاند و در وضع این اشکال مضطر شده اند بهیچ وجه متعدد و یکی که موءوده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشی که بن است و در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین همسار صاحب صاحب این حدیث را درین باب آورده و آنجا که قائل اند که اطفال مشی که بن در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را آن که مراد بوائده و ایه است و بوءوده مادر است یعنی الموءوده لها زیرا که مرید که در اطفال را دایه یا مراد و بعضی گفته اند که و در این حدیث در ماده خاص است هر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر از این قیاس نتوان کرد و تعالی حکم میکند بندگان خود هر چه بخواهد و وی ملحق است بقتل خضر فلام را و تواند که آن موءوده بحد بلوغ رسیده و کفر و زور زیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه حرم بدان توان کرد و نه بهیچ همایان توقفاست و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل فرغ الخلق من خلقه من جنس بشری که خدای تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر را بسوی هر بنده که از مخلوقات است پنج چیز چون فرائض حال است بر حق و جمل مراد بدان تبدیل و تغییر است و فی بعض فرائض بر او اختیار کاری پس از آن بیان آن پنج چیز که در قبول خود من اجله و علمه و مضجعه و اثره و دوزخ یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ شد از اجل هر بنده که چه کار را خواهد کرد و اینکه با بد و فارغ شد از مضجعه هر بنده و نتیجیم در اصل لغت جای چهل و نودان بر زمین و مراد از اینجا سکون است و مراد از باره حرکات یعنی جمیع حرکات و سکات بندگان قدرت است و در آن ملایم و مضجعه مکان موت و از حرکات و در حالت حیات یا مضجعه اشارت است باقامت و ترک یعنی نشان است بر روی زمین اشارت بسکون و مراد برزق هر چه بنده در ساز منافع و مرفق و راه احمد و عن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فرمود لیکن من کلّمه فی شوق من الهلک و لیکه عی کند و بحث کند و چیزی را زائل و احکام قضا و قدر سئل عنه بوط العنقه پرسیده میشود از آنچنان کردی در قیامت و من کلّمه له لیسال عنه و کسی که سخن کند در آن بر سیمه نشود و از آن مقصود زجر و منع است از رخص کردن و در افتادن و در سئل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن

بجسم ساخت و هم در میان ارواح گذشت فادسله الی یوم پس فرستاد حق تعالی عیسی اگر روح بود در میان ارواح سوی مریم علیها السلام نحدت عن ایمانه و دخل من جهات
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه قوی و او احمد و عن ابی الدرداء و رضی الله عنه قال بلغنا عن محمد رسول الله کتبا بالدرء و رثائی انکم یوم
ما زید غیر خدا صلی الله علیه و سلم ننذا کر ما یكون مذکره و گفت و گو میکردیم و خبری که میشد و حوادث میکردیم یعنی گفتیم که بانه قضاء و قدر است یا از سر نو پیدا میشود یا اینها تغییر
ظاهر میشود که مذکره قصاکه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را از آن منع کرد و زجر نمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد و اذ قال رسول الله ناکا
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در این بهیضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً تغییر نمیکرد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا معنی سیرت
باطل و کما قبل و قال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا معنی صورت ظاهر که تغییر میشود و بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم افا نعلم یجمل ذال عن مکانه فصدف
چون بشنود کسی را که جسد در دریا ریخته از جای خود پس بقصد تنگسید و با و در دریا را که ممکن است و افا نعلم رجل تعنی عن خلقه و چون بشنود مردی را که تغییر شد و جدا شد از
خونی و فصلت خود فلا فصد فوا به پس بقصد تنگسید بدان و با و در دریا را که ممکن است و افا نعلم رجل تعنی عن خلقه و چون بشنود مردی را که تغییر شد و جدا شد از
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس از او را کس و دانا و زریک آوریده اند و تقدیر آتی بر آن رفته که چنین باشد هرگز اسحق و نادان و کول نمیکرد و در یکس نیز و اما اگر در
ظاهر عیب عادت یا مصاحبت و مخالفت دانا و زریک نماید و بعوارض حوادث کول و نادان گردید یا کول است که بعوارض ریاضت و تحسیر و انا صفت شود آن نملای قیل
سخن را آن سس است که بحول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضاء و قدر را کئی در حق و حی پسین فذاین قسم هر که تغییر و تبدیل پذیرد بخود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم و گیر میرود
و در این دو احمد و عن اسماء رضی الله عنها قالت روایت است از ام سلمه که گفت با رسول الله لا نزال یصیبک فی کل عام و حج همیشه هستی تو که میرسد از در هر سال
در روی من الشاة المسمومة التي اكلت از آن کو سفند زهر دار که خورده بودی یعنی در زیر خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما اصابنی شئاً منها هار سید ما چیزی از درد
از آن کو سفند الا وهو مکتوب علی کمره آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من و آدم فی طبعه و حال آنکه آدم در طینت خود کتبات است از تقدیر از نی و طینت معنی پاره کل و
خاست و جلت آید چون ام سلمه حکم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث در کو سفند زهر دار که حضرت صلی الله علیه و سلم در بحقیقت بود و فرمود که این بهیضی را کئی است که در ازل رفته
و او ابن مایه جابا ثبات عذاب القبر چون قومی از بقعه و اهل هوا که اکثر معتزله و بعضی روافض باشد انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشرک و کفر که از آن سجد تو اتم
رسیده و آن روایات است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و عقاود بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و کوی
کند احادیث وارده درین باب و عذاب شستن است از عذاب یعنی دع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت و منی با شستن است عذاب یعنی خض و خاشاک که در آن
افتد و چنانکه افما و من خاشاک آب را که رویره کرد اند عذاب نیز عیش شخص استغص و مکدر سازد و بعضی گویند شستن از عذاب است معنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخوا
او را شیرین نماید و ما بر ملا عذاب نام کردند و در او قبر عالم بر رخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلقی دارد و بهر دو مقام نه آن کو کما کرده و او را که کور کند چه با و کان کرد
آب سفوف شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تجلیل و نند الا جزوی از آن که از اجزا و اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدیر قدرت خود
آز آنجا دارد و قسب چیز از علم و قدرت وی بیرون زود و اگر خواهد هم بدان جزو و روح را استعین سازد و جانی بخشد و عذاب و کله و نعمت دهد پروردگار تعالی بر پیغمبر قاور است
و کسی در عذاب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن مکرر قسب چیز از اعجاب و غواف نکر نکرد و بیت کند هر چه خواهد بر حکم نیست که پیدا و بیا
نزد شش یکی است و در تصدیق عذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و علم و اقوی آنست که ایمان باینکه ملائکه و مار و کرم و کریدن ایشان که در احادیث واقعه است
همه حکم واقع موجود اند از بعضی مثال و خیال و آنکه ما نمیشیم و نه در بایم در وجود آن زبان ندارد زیرا که عالم ملکوت بر چشم مرتوان دیدار چشمی دیگر است که آن توان دید و اگر چشم
رسانند بآن نیز توان دید یعنی بینی الجبریل بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام می بیکند و آیند و صحابه در مجلس هر نشسته می بودند و منی دیدند و بیا
ایمان می آوردند و اگر در تجارت ردی است فکر ایمان بر این باینکه در دل در آمد و ندیده بآن نور گشاده شد و کوی قسب شکل نیست حق تعالی از خبر کی عقل و تیر کی طعن
کا چارده و الله الهامی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر زنده گردانیدن نیست یا در مقابل داشتن روح با وی یا نوع دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کند
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانچه ظاهر احادیث و است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آنند چنانکه در دنیا بود یا بجوفی از جنبای و متعلق
سازند حکمی که از علمای شافعی است که از این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدانند آدمی نباشد که بیع حیات و محل در آن است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از عالم و رحمت در یابد و در عتقاد صحیح کفایت است و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن البواعین عذاب صحابی است اول مشاهد
خندق است پیش از آن صغیر شود غذا و حاضر شد احد را و غزاکر دهمرا آنحضرت باز د غر و غزوه را و نزول کرد و کوفرا و فتح کرد و درسی را حاضر بود با علی رض در محل و صفین و نیزه و
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل فی العیر فیه هذا لاله الا الله وان تحلل ذلک الله و هو سلمان و در کوی
پرسیده شود در قریه ای میسده به با هویت حق و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم فذلک قوله پس آن کو ای می را و است بقول خدا تعالی که مودوده است بخت الله الذین
اصنوا بالاقوال الثابت فی الجوه الدنا و فی الاخرة ثابت و بجای میدارد خدا تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مؤمنان بر قول ثابت

بیات فنجح له فوجه قبل النار پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب آتش و در رخ فنجح خفیف با است و تشدید نکرده است و قبل کبریا و فتح با بعضی جانب و جهت و همچنین در هر جا بنظر اهل بدیهه محطی بعضی بنگاه میکند بجانب آتش و فتح وی و می بیند و اگر می شکند و پامال میکند بعضی بعضی بنکایت است از آن و حام و شدت زبانهای آتش و در هم و بر هم افتادن آنها و در یکدیگر فغال له انظروالی ما و فاعلم الله پس گفته میشود آن مرد را که بنکر بجانب چپ می کشد و گفته است ترا خدا تعالی از آن و در بعضی نسخ مذکور است نه بفتح له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب بشت فظنوالی و هو فها و ما فها پس بنگاه میکند آنکه اگر کشند او را بنگاه کردن بسوی چپ و بنی و تازی و در بشت و آنچه در بشت است فقال له هذا مفعلك این جای شست تست علی المعین کت زیر که بریقین و ایمان بوده و تو درجات دنیا و علبه مت و هم برین یقین ایمان مردی تو و مت تقیم و کسر آن پر و صحیح است و علبه نبعث و هم بر ایمان و یقین را بنکته میشود از قیام و زیناقت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این کار از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رنج است چنانکه بیماری را یا ابتلای را کونید خاطر جمع دار بسوی و خلاص میشود بنی ان شاء الله تعالی و مجلس الرجل السوء فی خرو و نشاند میشود و در بدر و قبرش و سو و فتح سین و ضم پر و ولعت است فوجا مشغوبار تساکه مقون تباه فقال له فم کنت پس گفته میشود مراد را در چه حال و کدام دین بود و فقول پس میگوید یا اددی نیدانم و در بنی یا بم فقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراد را در چیست و معانی و فقول سمعت الناس یقولون فولا فخلانک پس میگوید شنیدم مردم را میگویند سخن را پس گفته میشود مراد را در چیست فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب بشت فظنوالی و هو فها و ما فها پس بنگاه میکند بسوی چپ و تازی بشت و چیز که در بشت است فقال له انظروالی ما صوف الله عنک پس گفته میشود مراد را بنگاه کن بسوی چپ که باز گردانیده است خدای تعالی از تو نه بفتح له فوجه الی النار فظنوالیها محطه بعضها بعضا پر کشاده میشود و او را شکافنی بسوی آتش و در رخ پس بنگاه میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعضی بعضی فغال له هذا مفعلك پس گفته میشود مراد را این جای شست تست علی الشک کنت بر شک بوده و تو علبه مت و بر شک مرده و تو علبه نبعث ان شاء الله تعالی و در شک بر بنکته میوی اگر خواست خدا و او این ما جة باب الاخصاص باب الکتاب و السنة فی الصراح الاخصاص چک در زدن و شک در زدن کتاب و سنت و اعتماد آورد و در بخت آن و عمل کردن است آنچه در آن و فخته و در بودن از جهت و غلبه اهل بود و مراد کتاب و آن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه سلوک که در دین آمده و بعضی آنچه منوط است کرده با حضرت غیر صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد احیای آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب تقریر نمائید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله کنت فخر خدای صلی الله علیه و سلم من احد ثلثی امری فاهل الذی کونید یکرد در دین اگر این دین روشن و هویدا است ما پس منته خبر که نیست از این بنی یعنی احداث که خبری که نیست در کتاب و سنت صریحا و مستنبط از وی و حکم در بخت دی کتاب بر شل شد اجماع و قیاس را و در خیریت که مخاف و غیر آن باشد فهدود پس آن چیز را آن کس باطل و مردود است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جابر کنت غیر خدای صلی الله علیه و سلم بعد از عمر و صلوة فکانت انت اخفرت صلی الله علیه و سلم و اما بعد فان جبر الحداث کتاب الله بهترین بخان کتاب خدا است که وفان مجید است و خیر المهدی هدی محمد و بهترین طریقه سیرت های بنیک طریقه و سیرت محمد صلی الله علیه و سلم و شیو الامور و محمد طاهرا و بهترین چیزها خبریت که نوید کرده شده است در دین که بخت همارا از آن است کل بلد خلاصه و هر بدعت شیب که ای است و او را مسلم بدان که هر چه پیداشده بعد از غیر صلی الله علیه و سلم بدعت است و آنرا آنچه موافق اصول و قواعد است اوست و قیاس کرده شده است آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند و کلیت کل بدعت ضلالت محمول برین است و بعضی بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غراب کتاب و سنت و دیگر چیزها بنیک خط دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی سخن و مستحب مثل بنای بناها و در سهما و بعضی مکروه مانند نقس و کار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی و در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مغایرت نشوند و مباحات و دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه بری و غریب و مانند آن و بعضی مباح چنانکه مذاهب اهل مدح و اهل باطل است و جماعت و آنچه خلفای رشتین کرده باشند اگرچه با معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده بدعت است و لیکن این قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت حسنه است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم کنید بدعت ما و سنت خلفای رشتین ارضی الله عنهم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بعض الناس الى الله ثلثة و شمرده شده ترین مردم از کرده مسلمان بسوی خدا کس اند ملحد فی الحرمه اول الحاد کنند و در زمین حرم و اهل باطل و در لغت معنی میل است و با معنی لحد گویند آن حشره را که در یک جانب قبر بکند و در شمع میل کرد و از حق باطل و مراد با الحاد و در حرم کتاب کردن خبری که نهی کرده شده از آن و در زمین حرم چنانچه کثرت جنک کردن و شکار کردن یا مصلحت کنان چنانکه مذاهب ابن عباس است که چنانکه طاعت درین بن مضاعف میشود و بصیحت نیز همین حکم دارد زیرا که اسما و ادب در مقام قرب شیخ ترویج تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت نکرد اگر چه و هشتم از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این شریف پس رفت و در طاعت سکونت و در زید و صیغ فی الاسلام سنه للبا هلبه دوم طلب کننده در اسلام طریقه جایز است را و شعار از چنانکه خود کردن و بر روی زدن و کربان چاک کردن بر سر مرده و فال بدکرضی نظیر و امثال آن و مطلب دم او انبغی حق سوم طلب کننده خون در زبان حق بپهرین دمه برای مجودا که بریزد خون او را در برای غرض دیگر اگر چه خونین سخن مطلقا مذموم و ممنوع است و لیکن قصد مجود و خوریزی مذموم ترویج تر است کوی مقصود نفس معصیت و ذوات او است و باید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند معصیت را بچال است حال فاعل آنچه خواهد بود و واده الجاری وحق ایچ برده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل اثمى بدخول الجنة
 هلمت من می داند بهشت را الا من اثمى که کسی سرکشی در چال و من اثمى گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی که دینی مراد با نگر سرکشی که و کسیت
 پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرده و در قسم را ذکر کرد و از برای یاد ایتضاح و بیان قال گفت من اطاعتی دخل الجنة لیکر فان معاری کنه
 وچک در زند کتاب و سنت در آید بهشت او من عصای فضا لای و کیکه بفرمانی کند و بدعت و زرد و تاج هوای نفس کرد و پس تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت او واده الجاری
 وحق جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائكة الى النبي گفت جابر سماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو قائم و حال آنکه آنحضرت
 خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر آن صاحب که هذا مثلاً بر سینه یار شمارا که اینست یعنی ذات عظمی است آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی است
 و اطلاق صاحب آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت ملائکه باعتبار صحتی است که الا آن اصل است فاضی لواله مثلاً پس ذکر کند و بیان نماید مراد را آن قصه و حال را با بداند و است
 بدان خبر در قال بعضی ها نه ناهم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود و قال بعضی ها ان العین نائمة والغلب یفطن
 و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و این چال و این آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارکش بسته بود و وی و آنچه چشم توان درک کرد در
 نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بود و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی شنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینی و لایام قلبی فضا لواله پس ذکر کند آن قصه
 و حال عجیب او گفتند مثلاً کثل رجل بنی دادا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه و حال عجیب است که مردی بگوید و در سرائی را وجعل فها مأدبة وحشت
 در آن سرآمد و به را و مأدبه و هم در آن مملو طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح و آن نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله و بعث داعیاً و فیرت و آن مرد
 کسی که بخواند مردم را بر آن طعام من اجاب الداعی دخل الدار و اكل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را و آمد در سر او و در آن طعام و من لم یجب الداعی
 لم یدخل الدار و لم یأكل من المأدبة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را در نیامد سر او و در آن طعام فضا لواله و لو هاله یفقهها پس گفتند آن فرشتگان این کی تحقیق
 این قصه و این مثل برای و تنی بعد که مراد چیست قال بعضی ها نه ناهم درین مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است و قال بعضی ها ان العین نائمة و
 الغلب یفطن و گفتند بعضی چشم در خواب دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تا وی از آن گفتند الدار الجنة مراد بر آن که بکارده شده بهشت است و الداعی محمد و
 خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن غنمای بهشت است ذکر کند از جهت ظهور آن و مرد
 که بنا کرد سرائی این فکر نکرد از جهت سوی ادب باطلاق مرد و جنتی و نقد سراسر که چای برقی شبیه است فن اطاع محمد او چون محمد بنی و ده خدایتعالی بخواند پس یکدیگر فرمان بردار
 بکنند محمد صلی الله علیه وسلم فضا لواله الله پس تحقیق فرمان برداری بکنند خدا را و من عصی محمد فضا لواله و کیکه بفرمانی کند محمد صلی الله علیه وسلم بنی و کیکه
 خدا را و محمد صلی الله علیه وسلم فوق بین الناس و محمد فرق نیز گفته است میان مردم کافر و مؤمن عاصی مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شده و هر که کذب وی نمود
 کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل کند عاصی و ذوق بیخ فاسکون ابغی فارق و بعضی نشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تورات فارق یط است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ای چو بی در کتاب ابو فاجار المصطفی ذکر کرده که ابن قیبره روایت کرده است که سید
 روح ایچین گفت که من میروم و بعد از من فارقی میاید که روح حق است که تکلیفیکه از زلفش خود و لیکو یکدیگر آنچه گفته میشود و وی کو اهی سید هر صدق من و هر چه گناه
 گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهند شما را بدان و در حکایت و خاکی که ای زوارین است آمده که هیچ گفت فارقی طیبی آید شما را تا آنکه نروم من چون می آید تو هیچ بکن
 عالم را بر کمان و لیکو بدین سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهند شما را بحدوث و غیوب که می آید شما را با سرار و بیان میکند شما را بر چیز را و وی کو اهی سید برای
 من چنانکه کو اهی سید هم میاید و وی آرم من برای شما مثلها را می آید و وی اول و تفسیر را واده الجاری و عن انس قال جاء ثلاثه و هط الى اذ و لای النبی گفت انس رضی
 الله عنه استخار صحابه بسوی آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلبسوا لوعن عباده النبی و حالیکه می پرسند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود و فلما اجابوا
 بها پس چون خبر داده شد مذبح عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند از و این طهره که عبادت ایشان را بفرموده و کاتم فقالوا هات بشد لکم و با که این است من کم نپنداشتم
 آن عبادت را و کانی ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب و زیدند و جواب
 عزت او را منسوب بقصیر داشتند فقالوا پس گفتند این سخن من النبی کجا ایم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از اجاب و وی چو نسبت اگر عبادت کند او را می رسد و فلما
 عتوا الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخرو و حال آنکه تحقیق آفریده است خدایتعالی مراد را آنچه پیش گفته شد است رنگا رنگا و او آنچه پس آمده او را آنچه پیش در ذکر کند عبادت
 بخلاف ما که تا جیم آفریده شدن کمان و ندانستند آن عزیزان و یک نگر نیستند آنک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از پیش است از جهت کمال معرفت و دور
 حضور و تمام احسان حق در عبادت و نیز آن از جهت و دور رحمت و کمال شغقت او است بر امت و در وی تعلیم عبادت حقوق نفس الی و حال است و نیز به مقامت و در رعایت
 اعتدال و اوست عمل است و با باشد که کثیر و است و داخل معنی بخور و ملال کرده در توجیه غیران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در آن مجید بدان اطلاق است و فلما
 بهتری و احوال آنست که این کلام شریف است از آنحضرت را در جواب صلی الله علیه وسلم که در آن کلام مذکور است و در آن کلام مذکور است و در آن کلام مذکور است و در آن کلام مذکور است

قال قال رسول الله كفت يا ايها الذين آمنوا من و فوا صاحب بدعة لكي تعظم وتجل كذا وند بعت افعلوا على هذا السلام بترقيق يد كند
 برويان كردن دين اسلام چه در توقيدي استخفاف ها سنت است و اين يك شيوه بيان كردن ناي اسلام و بهمين قايس در توقيدي تجليل است آيه داني ناي اسلام خواهد بود بسبب تعظيم و
 ترويج سنت دوايه البهي في شعب الالهيان و سلا و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال من غلب كتاب الله ثم اشبع حاجه كفي بياض و دوازه ايتري و يوي كذا احكامي اكر در اوست هله
 من الصلاة في الدنيا راه راست نمايد و ر خدا تعالي و بر انداز كرامتي در دنيا و وفاه بوم الغمة سوء الحساب و نگاهار دوا و ر و ز قياست از بدني و سختي حجاب و في دوايه قال
 و در روايتي انجيني آيه است من افندي بكتاب الله لا فضل في الدنيا ولا في شئ في الاخرة كفي كفي و يوي كذا كتاب خدا كراه نشود در دنيا و بدبخت كند در آخرت ثم تلا هذه
 الاية في رواية اخرى صلى الله عليه وسلم ايات رافق لنج هداي فلا فضل ولا يشئ في كفي كفي و يوي كذا كتاب خدا كراه نشود در دنيا و بدبخت كند در آخرت ثم تلا هذه
 وسعاد و دنيا و آخرت و در متابعت دين و شريعت است بيت ربي سعاد و كذا است تو اتم كره و كذا كني و دنيا و دين خدمت است ر واه رزين و عن ابن مسعود رضي الله عنه ان
 رسول الله روايت است ان ابن مسعود كني في رافق لنج هداي فلا فضل ولا يشئ في كفي كفي و يوي كذا كتاب خدا كراه نشود در دنيا و بدبخت كند در آخرت ثم تلا هذه
 ان حارم و صود و احكام قسآن قصه حال اه راست و عن جني الصواط سودان و از هر دو جانب آن اه راست دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت
 كنده و هي ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة
 بر و يد بر راه و لا نفوجوا و كني و يد و فوف ذك دلع و بالاي آن خوانده و ديكر است بدعو ميخواند و م اكلهم عبدان بفتح ششمان في تلك الابواب هر كاه كقصه ميكنه بنده
 از بندهان كني و يد و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة
 او را و اكر سيد را في عبد اليم بكتشي و يوي شمسويه پتريان كره و آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين مثل اكر اذ ان حبيت فاحي ان الصواط هو الاسلام پس خبر داد و گفت كذا و اصر
 طري السلام است كذا بانيه بشت جبا و دان ميرسند و ان الابواب المفتحة فاحي ان الصواط هو الاسلام پس خبر داد و گفت كذا و اصر
 آتيا ران بدهان و ان السواد الموحاة حد و داله و بيان كره و يد و دهايمي و بشت صدامي خدمت كميان بنده و محارم بشت است كذا و اتم كند و دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة
 انان و ان عبادت است از احكام و يي سبحان و ان الداعي على و اس الصواط هو القرآن و بيان كره و يد و دهايمي كبر سر راه است قرآن است كني و يد و م اكلهم عبدان بفتح ششمان
 و ان الداعي من وفه و ان خوانده است لاي قسآن هو و اعطاه في فليل كل مؤمن ان يند دهنه از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طبي اتر تفسير طر بكت كره كذا و اتم
 يكنه و ما اير بكتش و قرآن سو فنيده كره قرآن است كره راه بنمايد و نشانهاي راه بيان ميكنه اقول قات و ان و ان يند پذيرشدين بيان و رفق راه و ر سيدن مقصود و توفيق آبي و
 هيات است كنده رايان الهام ميكنه و در دل و يي پيدا آرد و ر ز فاهمه دوايه و دين روايت كره اين حديث را رزين از ابن مسعود و دوايه احمد و البهي في شعب الالهيان و ر و ا
 كره از احمد و رسند خود و بهي في شعب الالهيان عن النوايس بفتح نون و تشديد و او بن سمعان بكسر سين و فتح آن صحابيت ساكن شام و كذا و الومدي عنه و بهي في رايه كره و يي
 از نويس بن سمان الاله ذكره خصمه و ليكن اينست كره و يي ذكر كره اين حديث را رزين از ابن مسعود و دوايه احمد و البهي في شعب الالهيان و ر و ا
 كني ميخواند و در راه راست را فليست من فدايات پس بايك برو دوايه را و اقد كذا يك تحقيق را عالم كند نشسته اند فاني الحكي فوشن عليه الغنة پس بدستيكه زندگان اين كره
 ميتو و رايان از فتنه و ابتلا و دين اين سخن را ابن مسعود و ر زمان خود با تابعين گفت و نصيحت كرد و مراد بر دها صحابه را و اشد و بندهان اهل اهلان خود را رجا چنانكه گفت اولئك
 اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة انهم دهايا ران محمد كند كره و دفاصل را زهر كجا ايشانست در رايست و اوهافلو و انيكه رايست از روي دها
 و اعظمها علما و دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة و ران دوايه شريعت فهمها ابواب مفتحة
 لغت خود كره و رفق كاي بي و فمود و رنج رجو دها و ن و مكلف پيش آيند كاري كره و ن و اشد از حاجت و وير و ان رطافا اخذاهم الله لصحبه بلبه و لا فاهمه دهنه رايان ايشان
 خداي تعالي از رايي حجت پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم و رايي بر دشمنين و يي اين راييل است بفضليت و الحليت صحابه يعني چون پروردگار تعالي از ميان تمامه خلافت ايشان را بركند و ايشان
 پيغمبر خود ساخت معلوم شد كره ايشان بترين خلق و اخيار است بده اند و جواهر نفوس ايشان را بليغ كاس اوار هيات و ايمان قابل تر و لائق تر چنانكه در قرآن مجيد ميغرايد الوهم
 كلمة النفوى و كانوا احق بها و اهلها و بده اند و ر و لائق تر بكملة تعوي و متحق تر از ر و ادر اماراده است كره و ر و دكار تعالي نظر كرد در تمامه دلهامي بندهان و يافت و ل محمد
 صلى الله عليه وسلم و شن زد و پاك تر پس نهاده و نور نبوت را در آن و يافت دلهامي صحابه را صاف تر و لائق تر پس بركند رايي حجت و ايشان را و اين خود طاهر است چنانكه پيغمبر
 بنده و كره و ايشان را بركند و ميران محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم و رايي بر دشمنين و يي اين راييل است بفضليت و الحليت صحابه يعني چون پروردگار تعالي از ميان تمامه خلافت ايشان را بركند و ايشان
 زسيده باشند ميران را شايخ را بنمايد كره در خدمت ايشان بجه و جبر ميرسند اخيراين منقصت حضرت و يي صلى الله عليه وسلم عايد ميگرد و كره فاني باشد و صاف فاني خود و بعد از نزول
 سورة توبه تعيين شده و از ميان مخلصان جدا كشته و ضيقت و رسو شده بود و ندغود با بدن سوء الاعمال تقاد خاير فاهم فضلي من شايخ ايشان افضل ايشان را و انبشع
 على اترهم و يوي كني ايشان را و يدي ران و ايشان و نمسكوا بما اسنطعتم من اخلاصهم و سعيهم بخت و زريند باجه تو ايند از خوبها و ر و شاي ايشان فاهم كاهو علي
 الهدى المستقيم پس بدستيكه بده اند ايشان بر راه راست در غايت راستي سبحان الله ابري سعاد و با آن بزرگي و علوشان در ذير كني پيغمبر صلى الله عليه وسلم و ر حق و يي سعاد

صبر است و تا مصلحات و عبادات از اقسام صبرند و مثل است که در ادب و در بجا صوم باشد بغیر از ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کتب و استنباطها با صلوة مراد و استئذان و القرآن حجه
 لب او علیک و قرآن دلیل است بر سو و تود مدکنده مرزا که عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و بار زیان تو خصوصت کنده بر تو که عمل نکردی و حق نگاه ندستی کل الناس بعد
 همه آدمیان را و میکنند هر یک از ایشان و غده و بغیر با او را از طایفه حق را بر آید و آفتاب فاتح نفسه پس فرود شده و حرف کنده است زان خود را کاری که تو حاجت با حق گفتی
 او موئیها پس آنرا ندکنده است نفس از عذاب خدای تعالی با ملک کرداننده و صیاد داننده است در از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه دور و بی رنده است اگر
 آن کار آخرت را بدینا فرید و بر جمع نمود خلاصی که در نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را آخرت فرید و بر جمع نمود ملک شد و خود را در وسط عذاب افکند بیت دنیا توانی که حق جز
 بخوانی و در عزت بری و راه مسلم و حق و راه و در وایت از اسلام این یاده آمد است که لا اله الا الله و الله اکبر مثلان ما بین السماء و الارض یعنی کلمه
 صاحب صابج و نوحه یکدیگر را جدا کرده و الواپدنی الصبحین من یافقه ایمان روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیست و لایق بکتاب انجلی و نه ملک بجمعی
 که جامع است میان صحیحین و لایق با جامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحیح است بر جمع کرده و لکن ذکرها الدارحی و لیکن ذکر کرده است این روایت را در می بدل مسجدان
 و الحمد لله یعنی مسلم مسجدان و الحمد لله مثلان بین السموات و الارض گفته و در می بخاری آن لا اله الا الله و الله اکبر مثلان ما بین السماء و الارض گفته پس اگر کردن صاحب صابج این روایت
 در فضل اول درست نباشد و عین امپور برده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا ذکرکم علی ما یحیو الله به الخطا با و روجه به الله
 آریا به تنهیم شما را بعلماهی که محو میکند خدای تعالی بسبب آن علما که ناز و لذت میکردند بسبب آنجا پاهای عمل کنندگان محمود اصل بودن و پاک کردن چیز را چنانکه اثر و نشان
 نماند و مراد بکلمات آنرا زیدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما که در او کلماتان صغیر است قالوا علی کتفه صحابلی راه بنما را با آن اما
 یا رسول الله قال و هو کان علما اینست اسبغ الوضوء علی المکاره تمام و کمال کردن وضو و رسانیدن بهار در هر جای که می باید رسانید در تمام شفت و ناخوش آمدن آن
 چنانکه در حالت بیماری و خنجره باشد و کثرة الخطا الی المساجد و بیاری که در وقت بیوی مسجد چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که در وقت بوقار و استسکی
 باشد که بسبب بیماری که می باشد و انتظار بعد الصلوة و چشم راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آمده را انتظار بر دوشیند و چشم
 و اگر بآید و بشناید آنچه باشد فذلکم الی باطرس اینست رباط حقیقی که آزار باطوان خوانند و اصل رباط نماز هر شستن سرحد اسلام و مقابل دشمنان این در نیاید و شستن مسلمانان
 و بر بعضی پایان و دلایلی خود را در این پیران نظر نشستن برای نماز و مسجد شستن در سرحد است در مقابل شیطان لشکر است تا داخل نکند و تواند که اثبات تمام اعمال الله باشد که
 مذکور شد زیرا که اینها می بندد راههای در راه شیطان را بر نفس و مغلوب بکند بوی نفس را و حق حدیث ما لب بن افس و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم
 الی رباط فذلکم الی رباط و در همین مکرر کرد ایندین لفظه او با بجهت نکند تقریر و راه مسلم و حق و راه الا نه مذکی قلنا و در روایت زمی سر بار کرد
 کرد ایندین و این قرافض است بر صاحب صابج که در فضل اول آورده و سر بار کرد و ایندین و صحیح است که مسلم این حدیث را از مالک که آورد و بار کرد و ایندین و از غیر مالک خود اصل که نیست
 و عی عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فوضنا فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر عایت سنی آداب آن
 خرجت خطا باه من جسدی می بایند که آن را از تمامه حق و حتی مخرج من تحت اظفاره تا آنکه می بایند که آن را از زیر پا خان و مبالغه است در حصول طهارت متعین علیه و
 عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ العبد المسلم و یضو می کند بنده مسلمان و المؤمن شک او می است فضل
 وجهه بر شوی در وی خود را مخرج من وجهه کل خطیئة نظرا اليها بعد یرون می آید از روی می هر گاه که نظر کرده است بسوی آن گاه هر دو چشم خود یعنی گناه چشم
 مع الماء همراه آب او مع آخر فطر الماء یا مقتدر یرون می آید با آخر قطره از قطره آب اگر چه در وی چند اینچشم نرگهانان واقع میشوند همچون عده گنان و اگر آن چشم است
 تخصیر آن کرد فاذا غسل بد به مخرج من بد به کل خطیئة کان بطشتها بداه مع الماء او مع آخر فطر الماء پس چون بشوید هر دو دست را بر روی آن
 هر گاه می میگفت آن گناه را بر دو دست و یعنی گناه می که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطره آب یا با غسل و جلد به مخرج کل خطیئة مشنها رجلاه
 مع الماء او مع آخر فطر الماء پس چون بشوید هر دو پای خود را بر روی آن می آید هر گاه می که رفته است بسوی آن بر دو پای او یا با غسل و جلد به مخرج کل خطیئة مشنها رجلاه
 تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک و گنان یعنی صغیر و راه مسلم و عی عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرئ مسلم
 مخضو صلوة مکتوبه نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر شود او را در میرسد وقت نماز فرض فحس و وضوءها پس نیک میکند وضو و نماز را بر عایت سنی آداب آن و
 خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل رسان باشد و نظریه گاه دارد و تمام است حضور بر آن کار و در حقان شمول
 نباشد و بدین وجه و در پیش بر نمی کند و بجهت راست روی کرد اند و چشم نمیند و بعضی محبت تحصیل حضور و چشم بستن خست کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کنند و در
 تفسیر قول تبارک و العالی هم فی صلواتهم خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون خاشعون
 و این ظاهر و می بینیم این آیت را زل شد بنیذاجت نظر بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بر پیشانی می کرد فرمود که در شوع می کرد و دل
 می بیند خشوع می کرد و اعضا و بعضی گفته اند که در قیام نظر سجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب پیشانی و در قعود بر کنار و در کوع و نیک کند رکوع نماز را

زده ناقص وضو است که سبب استخوانی بر عدم ضبط اداست بخلاف بیست یک از جویس و رکوع و سجود و بر منون که متعدد در آن یک باشد و او الدارمی و عن علی رضی الله عنه
 عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکله المسد العسان بند بر هر دو چشم است فخر نام فلیضوا پس کسی که خواب کند بر یک دیگر وضو کند و او ابو داؤد
 و قال الشیخ الامام محی السنه رحمه الله علیه هذا فی غیر الفا حدیث جویس و غیر کسی است که نشسته خواب کند یا صحیح عن انس ارجعت حدیثی که بجهت سیده است
 از انس قال کان اصحاب البنی کنت انس بودند یا ران بنیر صلی الله علیه وسلم فلیضوا و ان العشاء انظار میبردند که از آن زمان عشاء را اگر کسی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 باید و گذارد و نماز پس خواب میکرد ایشان را حتی مخفی و رؤسهم تا اگر کسی اقامه را می شنید یا ایشان بیدار می شدند یا بصلون و لا یوضوون پس نماز میکردند و وضو میکردند
 پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکسته وضو میباشد و از این حدیث تخصیص و تشنای و هم قاعده معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر نیاتی که متعدد در آن ممکن باشد بقیاس بر آن یا
 با حدیث دیگر معلوم شده باشد و او ابو داؤد و الترمذی الا انه ذکره بنوعی بدل مکرر است که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظی یا مومن ایجابی یا عبادت که بنظر
 العسلا حتی مخفی رؤسهم که مومنانی آن بنی معنی نیامون است یعنی خواب میکردند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء
 علی من فلام مضطجعا بر سینه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پشت افتاده باشد یا از اضطیج اصطروحت مغاصله زیرا بر سینه که شایع است چون خواب کند بر پشت
 میگردند یا میروند و چون سست شد بر سینه یا بر سینه میخیزد از شکم او و او الترمذی و ابو داؤد و عن بسیرة بضم با و سکون سین مملکت صفوان صحابیه شیشه اسید برادر زاده
 و در قریه نقل ثالث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا غسل جسدک ذکره فلیضوا چون ساس کند یا از شما آنکه مردی خود را پس باید که وضو کند و او ما مالک
 و احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن طلح بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
 عن رجل ارجل ذکره بعد ما یوضو و استاز طلق بن علی که در علی بن طلح مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که بیان این دو هم است ذکر کرده شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم ساس کردن و آنکه خود را بعد از وضو یا میبکشد وضو یا نه قال فی دهل هو الا بضعه منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیه است ذکر
 گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی مشک بجای منده و در روایت ترمذی الا بضعه منه و بضعه بطریق مشک باوی و مضغ و زرن اعتبار پاره از گوشت مقدار آنچه خایه شود و بضعه
 بفتح با و کتبه نیز معنی گوشت پاره و بعضی گفته اند بیشتر از بضعه مضغ و فی نقاض وضو است پس ذکر آنکه در ساس اعضائی میگرد و او ابو داؤد و الترمذی و النسائی و در
 ابن ماجه نحوه بدانکه نقاض وضو در کتف است میان علمای مذاهب و متقول از صحابه نیز از آن است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد با نقاض وضو
 بجز زان و امام محمد منسوخ مطلقا که شامل ذکر و در و فرج آمده است ناقص است و در مذاهب امام مالک و در سائر ائمه فخر خود را اختلاف است و نزد شافعی منسوخ بر باطن کف می باشد
 ناقص است و بر واتی از امام محمد وضو منسوخ است نه واجب و زان و امام ابو حنیفه و اصحابی می طعننا ناقص نیست چنانچه مشک آن چهار حدیث بر سه است که مذکور شد و عملی است
 از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل حدیث خیر بن طلح بن علی است که در سنن ابی حنیفه از ابی بن قیس می آید از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و
 شنی از شرح آثار علی اوی نقل کرده که گفتند اندام هیچ یکی از صحابه را که فوتی داده باشد وضو از ساس نکردن عمر مخالفت کرده است و می درین فوجی که صحابه را امام محمد و موطا
 خود را از ساس کردن روایت کرده و در سنن ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و انجاس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بنی خود را ساس کنیم یا ذکر را بنی هر دو
 گوشت پاره اند فقیهیت میان آنها از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نخمسیدانی تو ذکر کردی در این سبب اگر از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز نقل کرده و از بنی
 المؤمنین علی ابن مسعود و خدیجه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه از سید بن السید ابی سیم الغنمی عطا بن ابی بلح و غیرهم از تابعین نقل بعد از نقض نقل کرده است
 پس مخالفت احادیث و در باب بجهت نسخ بعضی بعضی خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که تمسک جفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام
 محی السنه هذا المنسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان اباه بره اسلم بعد خدم طلق بن علی زیرا که او بر هر اسلام آورده است بعد از خدم طلق بن علی
 چاسلام او بر هر دو سال هجرت است و در وقت بنامی سید شریف پس از اسلام ابی هریره متاخر خواهد بود و از سماع طلق و قد روی ابو هریره
 عن رسول الله تحقیق روایت کرده است او بر هر یاز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل احدکم بیده الی ذکره چون بر ساس
 یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود بپس بپسند و بپسها شعی و علی گفت در میان ذکر و دست و می چیزی داخل فلیضوا پس باید که وضو کند آنکه غسل و او الشافعی
 الدارمی و طلقی روایت کرد این حدیث ما از ابی هریره شافعی و دارمی و دواه النسائی عن بسیرة و روایت که از انس از بنی صفوان الا انه لم یذکر مکرر است
 ذکر نکرد این عبادت را که بپس بپسند و بپسها شعی این کلام شافعی است و خفیه میگوید که بعد از خدمت سلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره خیم توان کرد بر تقدم سماع طلق بسماع
 ابی هریره مکرر ثابت کرد و وقت طلقی شمس از اسلام ابی هریره یا معلوم کرد عدم قدم طلق از طلق خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این دو را پس تواند طلق
 حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد بر حدیث و می مانع بود حدیثی ابی هریره را از عکس و نیز ابو هریره گفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که گفت گفت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و نشاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و از امر اسبیل
 صحابه میگویند و در کتاب اصول حدیث بعضی مردم تا آخر اسلام را می دانند و منسوخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شده و او شده است و عن عائشه رضی الله عنها

ثم دعوت وضوء تطهیر من آب وضوء فالا لم تنوضا بس فقلت لهذا الطعام الذي اكلنا بس لغتم وضوءكم ازجت این طعام کم خوردیم باقفا
 انوضا من الطهارة بس فقلت انما با وضوءکم انوضا باک حلال لم تنوضا منه من هو خیر منک وضوءکده استازوی سیکر تیر است از تو یعنی تمیز خداصلی الله علیه وسلم
 پس بود وضوء که در بعضی حدیث واقع شده دست و دامن شستن است اخبار است از نسخ و واه احمد و عن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت هذله
 الرجل امرأته بوسد من مردن خود را وجسها بیده و مس کردن مردن ایدست خود من الملامسة از عمل ملاست یعنی که ذکر کرده است از اقرع تعالی در قرآن مجید
 اولاً لمستم النساء و اجاب وضوء که بدان بعد از آن بیان که باز بقول خود و من قبل امرأته اوجسها بیده فعلیه الوضوء و سیکر بوس کند زن خود را یا ساکن کند
 او را بدست خود پس واجب است بدوی وضوء واه مالک و الشافعی و عن ابن مسعود رضی الله عنهما از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من جمله الرجل امرأته
 از بوسه دادن مردن خود را الوضوء واجب است وضوء واه مالک و عن ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان الغبلة من اللبس فوضا واهما ابن عمر گفت که
 عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن را بجهل است پس وضوء که از آن آرد لالت دارد و باز اگر لیس از آن ناقص وضوء است چنانکه مذکور شد شافعی مخصوص بزن جنسی ساخته و اینا دلالت دارد
 که سر و اجنبی نیز ناقص باشد و مانا که این آثار نزد خفیه یحیی رسیده اند و در سند ابی حنیفه خطاب بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فی القبله وضوء و شایر
 که این حدیث ناسخ باشد در حدیث دیگر که بخلاف آن وارد شده و صدور این که کوفت ذکر کرده بنی جهم که بانی باشد و الله علم و عن عمر بن عبد العزیز عن بنی الداری قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم مسائل وضوء واجب است از هر خون روانی چنانکه مخصوص بذهب جنفی است و زرد اندک مثله ناقص همان است
 کبر و لایزایکی در راه بول و غائط مستحاط باشد یا غیر مستحاط و بحسب این حدیث است و روایت کرده است از ابن عدی در کمال از زید بن ثابت و دارقطنی در روی سخن کرده
 چنانکه گفت واهما الدارقطنی و قال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من بنی الداری ولا آه روایت کرد این حدیث را و حدیث سانی ادا رطقی و گفت عمر بن عبد العزیز
 اموی خلیفه شهور نشیده است حدیث از تیم داری که از صحابه است و زید بن خالد و زید بن محمد که از روایات این حدیث اند مجهول اند جواب است که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
 در سنن بیع و خمیس و زید بن خالد و زید بن محمد که از روایات این حدیث اند مجهول اند جواب است که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
 و در حالت این دو را وی مذکور اختلاف است و الله اعلم باب ادب المخلع ادب بخدا داشت حدیثی و بعضی گفته اند که بجا داشتن چیزی را که ستوده است از کفار و کور دارد
 تفصل معانی آن در کتاب الادب بیا نشاء الله تعالی و خلاصه و بس است جاود راصل معنی های خالی الفصل الاول عن ابی ابوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انظمت الغائط فوجن باید شمس قضای حاجت را و غائط را در اصل زمین پست مخاک اکویند پس از آن اطلاق کردند بر بدهی مردم که غلب
 برای قضای حاجت در اینجا می کشند میفرمایند چون باید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بر سر میاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستند بوجهها پس وی بکنایه بوی
 قبله و پشت دهد بجان آن و لکن شرفا و عروفا و لیکن وی بجان مشرق کند و یا بجان مغرب یا بچرخ مخصوص ببدن مطهره است علی ما کنها السلام و التیة زیرا که قبله بدین
 جنوبیت و مدینه شمالی که مسطرح است پس چون خیز از آن استقبال و استند با قبله ضرورت روی و پشت بجان مغرب یا بیکر دو در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی شرق
 و مغرب کند روی و پشت بجان قبله متفق علیه قال الشیخ الامام محی السنه رحمہ الله یعنی صاحب صحیح گفته است که هذالمحدث فی الصحاح این حدیث
 نئی از استقبال و استند با در پشت و جایی کشاده است اما فی البیان فلا باس اما در دیوار کرد بر آورده و خانه ها و عمارت های باکی نیست اگر روی قبله یا پشت بآن قضای
 حاجت کنند اما وی عن عبد الله بن عمر ازجت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنت اوتغیت فوق شحفة لبعض حاجتی بادم
 بالای ما تخضع رضی که از اصحاب المؤمنین و در خبر عمر بن الخطاب است از بلی بعضی را می خود ذوبت و رسول الله پس دیدم پیچید را صلی الله علیه وسلم بعضی
 حاجته قضای حاجت انسانی میکند مسند بر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را و روی آورده شام را و که با شام مقابل افتاده است که اگر روی قبله آید
 پشت بجان شام افتد و اگر پشت قبله کند روی شام کرد پس از این حدیث معلوم کرد که پشت قبله برای قضای حاجت در خانه ها درست باشد متفق علیه و بدانکه این مسئله
 مختلفه فی است مذہب امام اعظم ابو حنیفه است که استقبال قبله و استند با آن در بول و غائط حرام است چه در صحن و چه در خانه ها و در صحن و در خانه ها
 بر جانبی جمعی از علما از صحابه و تابعین و مجتهدین هم رفته اند و بر وایتی از امام احمد در استند با در رخصتی است نه در استقبال و ثمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم گناه استند با
 آورده و نیز گفته اند که اگر بنا را مستقبل قبله نشست داخل از آن باید که ببرد و بعد را مکان محبت ابو حنیفه حدیثی نیست که گذشت و در آنجا فرقی نموده میان مسجد و خانه و مطلق گفت
 و حدیثی اجمعی کشید از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نسی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحن و آنجا برابر است چنانکه مذاق انداختن و پا دراز کردن با نسو و جوی
 از حدیث ابن عمر است که شاید این پیش از منی باشد و اگر معلوم شود که بعد از منی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر از آن رینا فقه تمیز
 نظرد آن کرده و مقام تعاضا میکند که تمیز تحقیق توان کرد و در شرح سخن در اینجا بسیار است و الله علم و عن سلمان رضی الله عنه قال لغنا فابغی و رسول الله روایت
 اخلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است که گفت نمی کرد ما را یعنی پیچید اصلی الله علیه وسلم ان تستقبل
 القبلة لغائط او بول از روی آوردن ما قبله برای آنجا و نشاء وان تستنجی بالماء و منی که در آن استنجاء کردن ما بدست راست و در بعضی نسخ اندان تستنجی بالماء

او و این شکل شود در استنجای بطریق از قبل اگر استنجای بدست چپ کند لا بد حضور را بدست راست باید گرفت و این نیز مکرر و است پس طریقی است که کلوخ بدست راست گیرد و حضور بدست چپ
بجانبند و بر حضور را بجانب کلوخ از کلوخ با بوی عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجای بسمین در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراخ کلمات دیگر کرده و در تعیین طریقی آن
پوشیده مانده که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجای کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین کلمات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجای شستن از نجاست بفتح نون و سکون هم آنچه بیرون آید
سکون و بسمین را بطلب است یعنی طلب بخوابی از آن و بخوبی بریدن درخت و پوست کشیدن که مفسد نیز می برد و میکشد نجاست را از استنجای نام کرده و آن فسنجی باطل
من طشه ایجاد و نمی کرد از استنجای کردن بکثر از سه سنگ و مانند آن و این در بسیار امام شافعی است که گوید در استنجای البته رسک باید کار برد و در بسیار امام حمزه و همین است و نزد ما شرط
تفاوت و نظافت است اگر چه بکثر از آن حاصل گردد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آید غیر خدا صلی الله علیه و سلم غلط را پس اگر در کمر الیبار
او را رسک پس و رسک یا قلم و سبکی همراه آن آورد و هر دو رسک را گرفت و در کمرین ابراف و از اینجا معلوم شد که رسک هم کفایت دارد و اگر رسک واجبیت و رسک اشیا
باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند رسک و این رسک بفتح
که نهی بای پیچید بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد معاین الا حادیث و آن فسنجی بر وجه او و بطن و نهی کرد از
استنجای کردن بر سرین و پلیدی آدمی یا با استخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سرین نجس است و استخوان مسا است که نجاست را دور نکرده و صواب آنست که نهی جهت آنست که نهی
توضیح اینانند چنانکه از حدیث ابن مسعود که میاید معلوم کرد و رواه مسلم و عن انس قال کان رسول الله کنت انس و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا دخل
الغسله یقول چون می در آمد استنجای را میگفت اللهم انی اعود بک من الجنه و الجنات خداوند پناه میجویم تو از جن و جنات و جنات منفی علیه جن و بعضی خا و با جمع
جنیت بلفظ مذکر و جنات جمع جنیه بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انا شیطا طین اند که از آنها پناه میجوید و بعضی خا و سکون یا نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف جنیت بضم با
باشد و درین وزن هم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و سبل و استعاذه بجهت آنست که گفت و منزل محل حضور شیطا طین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر میاید فایت اگر چه
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما بر آنست تفصیل میکند و میگوید که در اما که گفته شده است برای خلاص شدن از این دعا پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن
اما که بخواند در آن شرع کردن در آن مانند امر جا به بر زدن و خوان و گفته اند که اگر از امش کند در وقت بول بخواند نه زبان و هر که منع نمیکند و جاری نمیدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد با تفصیل و عن ابن عباس رضی الله عنه قال و النبی کنت کذبت غیر جلی صلی الله علیه و سلم یعنی بنی بد و گوهر فعال
پس کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها بعد از آن بد رستیک صاحبان و در قریه تحقیق عذاب کرده میشوند و ما بعد از آن فی کبیر و عذاب کرده میشوند بجهت کماهی بزرگ یعنی
کمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر سر کردن از آن که اگر آن خیر در دین کاری است و شاعی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث بول و طبرس نیز از شائع و قباح محظوره
در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستثنی من البول اما یکی از آن دو صاحب قریب الشان بود که پاره میکرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پاره بول
بمان خود و بول و نگاه میداشت از آن خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسد شانه بول بوی و این معنی مناسب است و باب مناسب است برایت میگوید که مسلم راست چنانکه گفت و فی و این مسلم
لا یستثنی من البول و در روایتی دیگر مسلم راست که طلب نه است و باکی میکرد از بول و بی حیاط میسکند در حین بول و در استنجای و در روایتی دیگر لا یستثنی من البول و از روایت
که نزدیک بعضی نه است و در روایتی لا یستثنی من البول و اما در استنجای فاشدن و کشیدن است نه در نا قطره از بول که در دین مانده باشد تمام بر آن آید و اما الا فکان
بمشی بالنمیه و اما صاحب قریب الشان بود که میرفت بسوی مردم و نمی رسیدن و نم و نمیرد ساندن نقل کردن سخن یکی یا دیگری بقصد فساد و اضراء و این از قبح قاصح و شائع شائع است
و نزد بعضی علما از کبار است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود و هتاهما من مشاء بکم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر میکند بکسی که دور و ریاست و در صحیح آمده که
سخن جویری بهشت نه داند و چون الخطاب رضی الله عنه کعبا جار گفت که ام که راه در تو ریت عظیم خوانده گفت سخن جویری کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن جویری
قتل حادث کرد و چندین شرمای میگردید آمد ترا خد جی بد و طبعه پشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی را از خرا که تر بود و فشقها بنصفین پس پاره کرد و آن شام
ترا بد و پاره و غرضی حق و کل واحد پشتر بخلاصید در هر قریکی از آن دو پاره را خالو گفتند صحابه با دصول الله له صنعت هذا چاکردی تو این فعل را یعنی غرضی
پاره از شام تر در هر قریه فعال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعل الله ان یخفف عنهما ما لیس علیهما من کار را با سبک کند بیک که آید نه شود عذاب ازین و قریه
تا از زمان که زمانه این و شام پاره و خشک نشود متعین علیه و در توجیه این حدیث علما اختلاف است که نامی آمده است تخفیف عذاب تا مدت و طوبی شام چاه حبیب بعضی
مردم بر آنند که بنامی آن آنست که نامت از زمانی که تازه اند بهیچ میگویند سخن او مراد بشی در کردی و کان من مشاء الا لا یستثنی من البول شامی است و حیات چوب تارسانی است
و خشک نشد است و حیات سنگ تا خشک نشده با تیغ خاص مخصوص می است و اگر عام است بهیچ شامی را یعنی حالات بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال است و رسک
کنند این جماعه با حدیث در انداختن سبزه و کل و ریحان رقبه و خطابی که از آن اهل علم و قدوه شرح حدیث است این نقل کرده است و انداختن سبزه و کل را بر قریه رسک باین حدیث
انگار نموده و گفته اند این سخن اصلی ندارد و در حدیث اول نموده و بعضی گفته اند که بنامی این سخن میگوید و وقت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت خواست و تخفیف عذاب پس قریه
کرده ساز و تیغ خشک شدن آن شام و کل و لعل لعل ظاهر است درین معنی و الله اعلم و کما فی گفته کرد در جریده خاصیت غیث در دفع عذاب و بنود آن کبر برکت دست مبارک سید انبیا

صلی الله علیه وسلم بیت اگر دوست بسائی بگور مرده و لان بگور مرده در آب میشوید و بعضی گویند که علم آن مؤمن در موضع است علم نوب تا آنجا چه باشد و در جامع لا اله الا الله و محمد بنی الله علیه و آله و سلم و بیعت کردید با او در دن و جریده و بر قریش شاید که در آن جاسری باشد و سبب نجات سکود ع دل عاشق و حلیکه باشد و عن ابی هريرة رضي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الاغصين يمسسها بزاز و کار که سبب لعنت و نفرین میشود فالوا و اما الاغصان فمقتله صحابه بیت آن دو کار که سبب لعنت میشوند با و رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یقبل فی طریق الناس او فی ظلمهم انما یقتل فی سبیل الله و در راه مردم یا در سبب ایشان یعنی زیر دختی که مردم در سایه آن می نشینند و محبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نزد هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غلظت برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب این معنی است و گفته اند که مراد براه نیست راهی است که مسلوک است نه همچو کوه بطریق مذرت کسی را اینجا میگرداند و نیز گفته اند که مراد از مسلمانان است نه کافران که ذی جمع الجبار و راه مسلم و عن ابی قتاده بن نفعان ظفری از اهل عقیده بد راست و تمامه مشاهد با حاضر شده و در نزد یار و احشام و سبب غمی که رسید بیرون آمده بردست او افتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین چشم او بود و وی را در ابوسعید خدری بود و در مدت سه شنبه و چهارمین و ابوقتاده انصاری سلی دیگر نیز از صحابه است فایس رسول الله و در حضور وی بد را اختلاف است واحد او شاهی که بعدا است حاضر شده مات شارب و خمیس و بعضی گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده و همه مشاهد او را حاضر شده و معلوم شده که در حدیث مراد کدام یکی از این دو است قد رضي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب احدكم فلا یقلق نفسه في الاقاع چون نوشد آب یکی از شما نباید که دم نزد در و درون او د آب بی آنکه جدا گرداند و آن را از دمان و بینی در آب نیفتد و بکرامت طبعی نیندازد و آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دمان مبارک جدا میکرد و آب سه نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشرع باید و اذا انی الخلاء فلا یمس ذکوه بهینه و چون باید یکی از شما در آب خانه پس باید که نگیرد و آن خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طهارت است و لا یمسح بهینه و باید که استنجاء کند بدست راست خود و طریق استنجاء از بول معلوم شد چنانکه در مساسن ذکریم لازم آمد و در استنجاء میباید و در استنجاء از قاعه و مظهر تر است بی آنکه متغی علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلو ضا فلبس ثوبه و کرم و وضو کند باید که استنجا کند شایسته یعنی بینی افشاند و سابقا معلوم شد که استنجا مستلزم استنطاق است و من استنجا فلبس ثوبا و کرم استنجاء کند بکرم و کرم بکرم از سبب کلام درین گذشت و استنجاء استعمال چهار کرمی سکریره است و مراد بآن استنجاء است و بعضی بخوردن نیز آید از تجربه بعضی حکم و بعضی این حدیث را بر بعضی نیز حمل کرده اند و سخن در آن در فصل اول از باب تریج در کتاب اللباس باید متغی علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا و غلام بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلا را پس بر میداشتم و پسرکی دیگر و گفته اند مراد بدان ابن مسعود است که داده و مسواک و تغلیف حضرت صلی الله علیه وسلم حواله وی بود و او طبق باین تعبیر است ادواؤه من ماء ادواؤه بر آب و ادواؤه بکرمه ظرف صغیرا چه هم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کند و عفو و بر میداشتم من آن غلام غفرا و غفرا یعنی مملو و نون و زای مفتوحات چون که در وی سنانی باشد مقدار نیم نره یا اندکی کلان تر و عادت شرف بود که خادم آن غفرا را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشتم تا نرم کند زمین تحت ابرای بول یا کلوخی از زمین جدا کند برای استنجاء یا ستر کند و پیش نماز و اغراض دیگر پس بنیجی بالماء استنجاء میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باب بعد از تنقیح بجا رفته تا تعلیم کند مرمت خود را که شستن آب بعد از استنجاء بکرم چه و فضل است متغی علیه الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخیر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء فخرج خائمه چون میخواست که در آید در متو حاضرا میکشید انشیرین خود را از جهت بودن نقش کلین و بی محمد رسول الله و از اینجا معلوم شد که داخل متو حاضرا با پیشیندیرا که در مقام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شرحه و گفته اند که این شامل است آسمانی تمام اینها را اصول است علیه السلام جمیع اینها اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد هیچ حکم دارد بانه و الله علم و راه او داود و النسانی و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح غریب و قال ابو داود هذا حديث منكر ابن حديث راترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی از حسن و صحیح خوانده و ابو داود و منکر گفته و نسائی از هر دو ساکتانده و فی روایتی وضع بدل نزع و در روایت ابو داود وضع آمده بجای نزع یعنی میخورد خاتم خود را و باین لازم کشیدن است که از دست میکشد و بجای می نهد و عن ابی هريرة رضي عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد البراءة ان یطهر حتی لا یراه احد کف جبر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی قضای انسانی بر بدن میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجای که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نمیدید و معنی اول الظاهر و اولی است کما لا یخفی و بر این معنی با در اصل معنی قضای و اسع است کنایت میکند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت که است تصریح با هم خاص و می تا آنجا که او را هیچ چشم نمیدید و این عادت مستمه آیت در شرع و عرفه و عادت نزد اهل مروت و حیاط و ادب و راه ابو داود و عن ابی موسی رضي عنه قال کنت مع النبی بودم بنی غیر صلی الله علیه وسلم و او را پور و زنی فادان پبول پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند فانی در مثانی اصل جدا پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم

در پنج و یاری خال پس بول کرد و نه خال پسر فرمود انداد احد که ان بول چون خوابی از شما که بول کند فلیوئند لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی خالی
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشا نشد بول رسد و واه بود او دود و عن افش رض خال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد الحاجة
بو استحضرت صلی الله علیه و سلم که چون بخوابد قضای حاجت انسانی را بر موضع ثوبه برینداشت جای خود را حتی بد فومن الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در شستن و واه التومذی و او دود او دود و الدادی و عن ابیهیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اقالکم مثل الولد
لولده فیتیم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی مکرمانه پدر برای فرزند ان خود را احکم که اذا اقلتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون باید غائط را و بول نهیچین کم
دارد و فلا تستقبلوا القبلة ولا تستلبوها و لها پس روی نیارید قبله رو پشت ندیدار و او امر بثلاثة اجمار و امر که در استحضرت صلی الله علیه و سلم کار
بردن سه سنگ در استنجاء و نفی عن الروث و الروث بجمرا و تشدید میزدنی کرد از استنجاء کردن بر سر کین و عذره و استخوانهای پوسیده بکج عرف و عادت و خود
که اغلب در صحرا افتاده میباشد و الا بغیر پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی و نفی ان بسنطیب الرجل میپند و نفی کرد از ان که استنجاء کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد و استطایه یعنی استنجاء است زیرا که پاک میکرد اندک را باز از نجاست و واه ابن ماجه و الدادی و عن عائشة رضی الله عنها
قالت کانت پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمنی لطله و طعمه کفت فانه بود دست راست استحضرت صلی الله علیه و سلم برای پا
و غیر برای که بنده است و نظافت تعلی دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست و کانت یدیه الیسری لخلاته و ما کان من انی و بود دست چپ و
برای توضائی و آنچه بدان تعلی دارد از استنجاء مانند آن و آنچه باشد از جنس بلیدی مکر و مات و واه بود او دود و واهها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا اذ غطت الی الغائط فخلد نهب معه بثلاثة اجمار چون بروی از شما بسوی آب خانه پس باید که بر دبا خود سه سنگ را بسنطیب
چون که استنجاء کند پاک گرداند با آنها فاهنا بخیر عذره زیرا که بدستی سه سنگ بسنگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک گرداند و از ان صحت
کرد و اصل طهارت و جواز صلوته حاجت آب نیست و اگر آب نیز که محتاج است چنانکه در فضل ثالث از حدیث ابی ایوب باید و بعضی گفته اند که سنت است در زمان یا چنانکه
از حدیث ابی المومنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنکه پیش از شما بوده اند می انداختند مانند یک شتر چربی و حاجت بود ایشان را آب یا شامی نیدریدنی و واه
احمد و ابو داود و النسائی و الدادی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشنجوا بالروث و لا
بالعظام استنجاء کنید بکبریت استخوانها فاهنا زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خاک برادران شما است که چون اند و در بعضی روایات آمده است که
استخوان خوراک حیوان است و روث خوراک چار و دامی ایشان و اضافت مجموع بجن درست است که چار و دامی ایشان را بجن ایشان است و طبعی از حکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمیدانند که آنرا بکبریت استخوان است و روثی نمیدانند که دروی دانه است که روث خورده و واه التومذی و النسائی الا انه لم یذکر
لیکن فی ذلک کرده است این نظر را که زاد اخوانکم من الجن و عن و دفع بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روي عن بعض اصحابه
است و میران میر گرداند و را معاویة و رطل بس پس غمرا که در نوعی است و سلع و اربعین و مرد و شام ندرست و غمیر کثفت بر این غیر صلی الله علیه و سلم بار و دفع لعل الجوفه
منطول بک بعدی که دفع شاید که زندگانی در از کرد در تپس از من و در بیای مردمی اگر بکشد عادات رسو و جاهلیت را و نکند بعضی اهل سنت افاضل الناس
ان من جعل لجنه پس خردم را که هر که زنده ریش خود را اگر تراشند که مراد مغول گردانیدن ریش است بکلفت و علاج و سبب آنست که این تشبیه است بصل آنها بکشد آن
اهل بن مسلمان فی مثل اهل کتاب جز ایشان از جمال و بعضی گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که از آدمی که میزدند بقصد محبت و کمال غم میزدند پس می کرده شد از ان
و بعضی گفته اند مراد همدیگر و تر و جاست تا راه زنند و روی می پوشند تا مردم نشاند و تغلذ و نایا که عیلا ده سازد و در کردن بر بند زده را گفته اند که اهل جاهلیت کردن
اسپان زده می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب رسیدن و زیان کردن چشم زخم است پس بخی کرده شد از ان بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر غمیر نیکنند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد بر
بتنجه است در کردن اسپان بجنهم مراد کردن بخلان از برای دفع چشمه و او استنجی بر جیع دابة او عظم یا استنجاء پس با کفنه چار یا با استخوان فانی
منه بوی پس بدستی که محمد از هر که این کار کند بزار است ازینجا معلوم میشود که از کتاب امور جاهلیت و مکرومات اگر چه از کبار نباشد سبب بزاری و بی رضائی جلب نمیشد
از کتاب کبار و فواحش را خود که کینند و واه بود او دود و عن ابی هر بوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اكل فلبو فو کسی که سرش خشم
باید که تار کند یعنی بعد و طاق شد و این او و طریقی است یکی آنکه در چشم میل کشد و این طریق صحیح و اثر است دوم آنکه و میل چشم است کشته و دود چشم چپ و آنرا
یک میل دیگر چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و ختم تمام بخانه است شود و بعضی این طریق اختیار کرده اند بجهت جمع و تفصیل جانبین و اول صحیح تر است و بوقصد
این امری واجب نیست بلکه احسن اولی است و بنده و ان اختیار دارد و چنانچه فرمود من فعل و فلا احسن و من لا فلا احسن کسی که بکشد تار را پس ختمی میکند که باشد و کسی
نیکند پس نیست زده و گناه و نفی و من استنجی فلبو و کسی استعمال مجاره کند در استنجاء پس باید که و نکند و بعضی از استجمار استعمال بخور نیز از کرده اند من فعل و فلا
احسن و من لا فلا احسن کسی که بکشد پس ختمی میکند و کسی که بکشد پس ختمی میکند و کسی که بکشد پس ختمی میکند و کسی که بکشد پس ختمی میکند و من اكل فلبو فو

بحديث حذيفة انك تسمع خراز علم خود میدهد که درون خانه شده و میگوید و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرد باشد و آنچه حذیفه دید و بریون بود و آن نیز نادر بود و جبری بر عذر که
 بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه جبری بر عذر است بیرون زدن از خانه اعتبار است و عن زید بن حارثه عن النبی صلی الله علیه و سلم ان جبرئیل علیه السلام
 انا فی اول ما اوحی الیه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را مبتدای آنحضرت میقتدر و روح زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در اکثر کتاب
 باید روایت میکنند آنحضرت که جبرئیل آمد و او را آغاز دینی فرستاد و بوی و فعله الوضوء و الصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل عم آنحضرت رسول الله علیه و سلم حضور و انوار و او این
 تعلیم فعل بود که جبرئیل معهود که دو نماز گذارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد و آنچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آنست است از تعلیم قول فلما فرغ من الوضوء اخذ غفلة
 من الماء فضع بها فوجد ظاهرات آنست که ضار راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه خارج شجر جبرئیل از وضو گرفت که از آب پس پاشید و ترک کرد بآن اندام شرم خود را
 یعنی آن موضع اندام را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام تمثال بصورت بشر بود که برای تبلیغ دینی و تعلیم حکام را آنحضرت آمده بود و تواند که ضار راجع با آنحضرت باشد و تقدیر
 حکام ضریب بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو و اگر غفلتی که از آب بعد از وضو و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه خارج شد از وضو گرفت که از آب پس پاشید
 از آب بر سرش و غفر بفرجش بکار گرفت آب کفن و بضمضه آب کف گرفته شده و این معنی در اینجا ظاهر است و لیکن روایت فتح مشهور تر است و او احمد والدار فطی و
 عن ابیه برده رضی الله عنه قال قال رسول الله کنت ابیهریة کنت یفرخه صلی الله علیه و سلم جاءنی جبرئیل فقال امیر جبرئیل عم پس کنت یا محمد اذا وضأت
 فانتضی عنی همچون وضو کنی تو پاشش یعنی فرج خود را و او الهی ممدی و قال هذا حدیث غریب و سمعت محمد ابی الجاری یقول تری من حدیث راغریة کنت
 و کنت کرمی بن اسمعیل بخاری شنیدم که میگفت الحسن بن علی الهاشمی الراوی منک الحدیث حسن بن علی بن برید بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منک الحدیث است
 و معنی حدیث منکرمه مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابوجاتم و دارقطنی و اور ضعیف میدانند و عن حاکم و ضعی الله عنهما قال قال رسول الله کنت عاشر بول کریم
 خدا صلی الله علیه و سلم و غلام هر خلع که بوزن ماه پس ایستاد عمر بن الخطاب و عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا امیر کنت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیست این آب با حق و بری چه گرفته ایستاده از افاضال ماء قنوصا به پس کنت عمر بیت که وضو کنی تو بدان قال کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما است
 کلمات ان افوضا امر کرده شده ام من از درگاه آسمانی بطریق ایجاد که وضو کنم هر وقت که بول کنم و وضو کنم لکان سنه و اگر میگردم بطریق لزوم و دوام هرگز میشدند که
 در حکم واجب مردم در آن هیچ میکشیدند و از اینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلامی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف است و آسانی بر ایشان و او ابو داود
 و ابن ماجه و عن ابی ابوب و جابر و انس ان هذه الایة لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرو دم آمد فیه رجال یحبون
 ان یطهروا و اهل بیت محب المظهرین دین سجد یعنی سجدی قام و بلند کند و دست میدارند بمالعه کردن در طهارت را و خدا دست میدار و بمالعه کنندگان در طهارت و
 مراد بدان کرده و انصار اند قال رسول الله کنت یفرخه صلی الله علیه و سلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهارة و ای کرده انصاری بدرستی که
 خدای تعالی تحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و بمالعه در آن فضا طهروا که پس جمیع طهارت شما چه که میکشید از آب بمالعه نمایند در آن قالوا فافوضا للصلوة
 گفتند که و انصار وضو میکنیم برای نماز و غسل من الجنازة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند و تسبیح بالماء و استنجی میکنیم آب یعنی بعد از استنجی با آب
 و درین بمالعه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاک کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس این را گفتن حق تعالی بر شما بجهت بمالعه بسبب این بود و فعلکم و پس لازم کرد
 شما آنرا و او ابن ماجه و عن سلیمان رضی الله عنه قال قال بعض المشرکین کنت سلمان فارسی گفتی که ای سلمان که ای شرکان و هو یسبهم و عنی و حال آنکه آن مشرک است و نوحیت
 و خند میکرد بآن حضرت صلی الله علیه و سلم درین فعل فی لاری صاحبکم بعلمکم در تنبیه بر این می یار شمار را که ایستاد وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند که تعلیم کند
 شما را چیزی را تمیز خیر احی الخلوه تا روشن نشدن با نجاست و کیفیت و آداب آن و خدای تعالی بکفرای مجرب و مبدی برای قضا حاجت نشستن و بهیستان و اکثر دواعی بقیع خامی خوانده و قصر
 بضم غم و بهره پس انگه آدمی و جبران قلت اجل کنت سلمان غم آری میکند و روش و آداب بخانه نشستن و این بجای است و خدای تعالی بکمال شفقت و رحمت و است بر است
 و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن باین که در سلمان ضعی الله عنه آداب غلا و احکام استنجاء را گفت امیران لانستغیل البسلة امر که در مارا که روئی کنیم بجان قتل در وقت
 نشستن قضای حاجت و لا تسبیح بالماء استنجی میکنیم بر تنهای راست خود و لا تکفنی بدون نشسته انجام داد و پس کنیم کبر از تنسک که پس فیها جمیع و لا تعظم فیت
 دان میکنیم و نه استخوان و او احمد و اللفظ له ضمون این حدیث مسلم و مسند و روایت کرده اند و لفظ هر هم در است و مسلم عبارت دیگر آورده
 و عن عبد الرحمن روایت است از عبد الرحمن بن جندب فجات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله بن مطاع است مشهور بنبت مادر شده و همی میست شنید ابو موسی اشعری را
 قال خرج علینا رسول الله کتبیر و ان یفرخه صلی الله علیه و سلم و فی بداهة الدفء و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دق بدال و را
 و قاف غصوات پس از چه دم که در دینی خوب بود و نپای و وضعها پس بجای آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سپرد و داخل گردانید آنرا در میان خود و مردم و مجلس تشریف است
 حضرت صلی الله علیه و سلم قال ایها پس بول کرد و بوی آن سپرد فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود و در آنجا انظر و الله به بول کا ببول المرواة نگاه کنید بجا
 این را بول میکند پرده در پیش فرج خود که فرج شما بول میکند زن شمع الله النبی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال و یحک و ای تو ای مرد دنیا

نقل بود و الله اعلم و راه مسلم و عن حذیفة بن یمان قال کان رسول الله کنت حذیفة بن یمان ابو یحیی خدایه صلی الله علیه و سلم اذا قام للتحج من اللیل یسبح
از برای نماز تحج را شب پیشوی می آید و می شست و یک پا که می کرد فاه بالسواک و این جزو ابراهیم است یعنی ترک سجود است و سجود یعنی خواب است آنرا
تجدد کنند و سجود یعنی خواب نیز که چنانکه در قاضی موسی گفته و با نمایی نیست اضافه صلوة تجد درست است زیرا که این صلوة جنبی خواب دارد و متفق علیه و عنی عائشة رضی الله عنها قال قلت
رسول الله صلی الله علیه و سلم عشر من الغطوة و جعلت له فطرت است و فطرت بالکسر و فیش و فطر یعنی در اصل لغت یعنی تکلیف است و بمعنی خلقت آید و فطر بمعنی خالق و بمعنی
که آن مولود را بدیده می آید و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه در کثرت و اینجا فطرت تغییر نیست اینجا کرده اند که قدیم است و اینجا اختیار کرده اند از انبیای مقدمین و جهت اتفاق ثبوت
بر آن حکم جلبت گرفته که مخلوق است بلکه آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی نیز آید چنانکه در کثرت و فطرت الله التي فطر الناس علیکها بان فی غیر کرده ماند و حدیث تغییر آن نیز جائز است
و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند با اعتبار آنکه نخست بروی نازیده پس از وی انبیای دیگر افتاد بوی کرده اند فضل الشادب یکی از آن در فطرت است و شادب نام موی است
که بر لب برین است و مختار که ماه گردانها است چنانکه پیرا که در طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از آن باند و حلق کردن کرده است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب
این حدیث است که احفظوا الشارب و عفو اللی و احیای است که چنانچه در است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفة که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زایده که شستن نیز آمده است که باعث سبب در چشم اعداست و زایده که شستن با لهای روت که از لبها که نیندیزد آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بعض
صحابه دیگر منقول است و اعفاء اللیحة دوم فرو که شستن و افرو که داندین شستن و دشوور قدر یک شستن است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زایده بماند که در دین جایز است بشرطی که ارض
اعتدال نکند و اگر در از کثرت بعد از از شدن که ماه کردن نزد بعض کرده است مذہب حسن بصری و قتاد ماین است و نزد بعض متحن این مذہب شعبی و این سیر است و حلق کردن
موجز است و روش افنج و هنوز دو جوان است که ایشانرا قلند بر گویند و گذاشتن آن بعد رقبه واجب است و اگر آنرا شستن گویند یعنی طریقه سلوک در دین است سبب است که ثبوت آن نیست
چنانکه ما رغید را سنت کنند و السواک سوم سواک کردن است و شرح آن گذشت و استغشاق الما چهارم آب در بینی کردن است در وضو و فطس الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست که ابتدا از بسیار دست راست کند و ختم با بهام آن نماید چنانکه از بسیار دست راست است بداند و نیز با انگشت خضر آن برسد و باز از خضر دست
تربیت با بهام وی برسد و ختم با بهام نمی کند و در پا ابتدا از خضر پای راست با بهام وی و باز از با بهام پای چپ خضر وی چنانکه بگوید بقل جلیین است و نیز گفته اند که گرفتن ناخن و زخمی است و
جای نیز از آن نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخن بگیرد تا جمعه دیگر از بهر بلا در امان باشد و بعضی علماء اشعری است در تربیت آن شعر قلوا الاظفار بالسند و الادب يوم الخميس خ ابر خب
و این حرف سوز سالی صاب است و بعضی که گردن ناخن از استنجاب داشته اند و اگر بنیاد از دین باکی نیست و انداختن آن در وضو و مغسل کرده است و مورد بلا است که گرفتن ناخن بدانند و ناخن
میت که مورد فقر و برص است که اقل و بیش امام عا. عارف عبد الوہاب متقی کی از شیخ خود شیخ علی متقی در حواشی علیها نقل می کند که ایشان خریط ساخته بودند که در وی از وی و ناخن
و هر چه از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت می نمودند که ایشانرا در کفن همراه کنند شاید که ایشان را در آنجا سندی استنباط می شد و الله اعلم و غسل الی ایچ ششم شستن با چرم
پاک داشتن بنا است و بر چرم بندهای انگشتان است و پیش پست آنکه اگر کما و اگر جامع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و آنها باشد و شستن ماء معاطفیدن
که نظرها اجتماع است هیچ کس که در مثل ناف و گوش و بغل و اشل آن و غنغ الا بط و ختم کردن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جایز است و اولی و دوفی
نبت کسی که از سخت عادت کرده تغتسل نه حلق و وجه تخصیص لطیفه آنست که وی محمل را شکر برید است بسبب اعتبار آن بجزه زدمصامات و تغتسل مصلحت شعرت و حلق موی
آن و گفته اند که بعد از شستن موی آنحضرت صلی الله علیه و سلم موی بود و در اینجا سخن است و اما وجود را شکر برید و اما صبا و مانند آن در سایر مسائل بدیع می فحاشا و کلا و الاطراف از آن موی
الی القدم بیت از فوق تا قدم هر جان است آن خمال کو یا بعد از آب حیاش سرشته اند بالا از این آنست که نزد قضا حلیت از وی آنحضرت طبع می شد و فضلات و از زمین
فرسود و گفته اند که بر غیر از احوال همین بود صلی الله علیه و سلم جمعین رباعی جان کل کاشی چنانند همه شکل شرب شرب سه گانه اند از آذیان خض میباشند و این بی دیگر
و حلق العانة ششم شستن موی عانة و عانة نام موی است که بر فرج روید یا موضعی که در آنجا روید و ستردن موی که قبل در و در و در و آنست نیز سبب است و تغ و نوره و در حکم آنست
و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عانة را تویر میکرد و الله اعلم و زمان انتف بهرست و انتفاص الما ختم کردن آب است و این او و معنی آنست که آب استنجاء که آب در وی
مینماید و کم میکند چنانکه گفت بعضی الاستنجاء و این کلام را ویت دیگر که درین بول استعمال آب در آنکه چنانکه استعمال آب را ببرد و در و بابتند و اگر آب استعمال نهند فرو می آید و غنغ
میکند و برین جانتفاص اتفاق است و در روایتی نفاذ آمده و معنی آن باشدین آب است بر فرج چنانکه حدیث عائشة در فضل ثلث از باب د ب الخلاء معلوم شد قال الوابی گفت راوی
حدیث و ثبت العاشیة و در موش که در فطرت دهم الا ان تكون المضمضة و کان یغیرم که اگر باشد مضمضه یعنی آب در دمان کردن و راه مسلم و حذیفة و ابی
اللتان بدل اعفاء اللیحة و در روایتی آنخان که بیکر خای مجوی جای احوال اینچنین گفته است صاحب مصباح و مؤلف میگوید اما جده هذه الروايات فمن این
روایت انی الصمیمین و لانی کتاب المجیدی بنده صبح بخای مسلم و نه در کتاب جمیدی که جامع است صحیحین و لکن ذکرها صاحب الجامع و لیکن ذکر کردن
روایت صاحب جامع الاصول در کتاب خود و کذا الخطابی فی معالم السنن و همچنین ذکر در خطابی در معالم السنن که نام کتاب است عن ابی داود و بر و ابی داود
پاسی و خان ناست نزد امام ابوحنیفة و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از اشعری و از شاعر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهر می بزرگ آن محارب کنند امام با این چنانکه او ان و

اشال آن واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکی و حنابل و دیگر از طایفه اهل اهل و نسا و وقت بخان بعضی گویند روز نهم است و پنجشنبه و بعضی هفت سال و بعضی سال و بعضی سه روز و بعضی هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ و خضه از دانه سن است و الاجتاهد قلم است ترک واجب که تعویذ است جائز باشد و آنکه در بعضی روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ و خضه ختن میکردند و بلوغ اینجا بلوغ شیمی نیست بلکه معنی اخوی مراد است یعنی بعد از رسیدن به برزخ و وقت و سن و این ایل اینجا و لیت که ختن او واجب گویند **الفصل الثانی عن عائشة** رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السواک مطهرة للفرج و السواک یککزه است و در این او طهره یعنی میو و سکون طاهر و بعضی میگویند که در اندر حنیفه اگر کسی وضوء را در وضوء راضی نشده است بر پروردگار را یاد بخواند و است بر آنکه سبب تمیل و تمیز وضوء و یک درین است که مقدمه نجات و طهارت و آن دو که است بیت هزار بار بشنود و درین کتاب هنوز نام تو بر دهنی شاید و راه الشافعی و احمد و الدادی و الشافعی و دوی البخاری فی صحیحهم بلا اسناد در روایت کرده این حدیث بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق و تراجم حکم آن در مقدمه گذشت و عن ابی ابوب محبانی انصار می شنود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول عورت نزول کرد است و حصول در منزل و در خانه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار صلی است از سنتهای پیغمبرین باقی و این منافات ندارد که زیاد هم باشد چنانکه اتفاقاً در لغت تمام و در اینجا تعاضی در هر چه چار کرد پس همیشه اتفاقاً کرد و در اینوقت همین مقدار وحی شد و وقتی که زیاد بر آن شد الحجاب یکی شرم داشت است و مراد اقبال و آخر آنست انرا کتاب قیام چنانکه تر و انقباض از ذکر و حشر و تنگ مروت و الا حاشیفت غریزی خلقی است و آدمی را در آن تیساری نیست و پرویی الختان و روایت کرده شد و الختان بجای الحیا و این مناسب تر است یا نیتام چنانکه در وضوء فطرت مذکور شد و در بعضی روایات و الحیا آمده که عسری مملو و تشدید و ن و گفته اند که این روایت خطا و تحریف است چنانکه مراد استعمال ندارد و است و یا است پس آن تشبیه است حاشا که از سنن نبیا باشد و اگر مراد خضاب بوی است پس آن خضاب است این است در امم سابق بود که ذقالا و الطهارة و السواک دوم استعمال بود خوش بود و سوم سواک کردن و النکاح چهارم از سنن نبیا نکاح و تزوج است که در سائر امم از زمین اقم تا این دم سنون و شروع است و راه الترمذی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یوفد من لیل و الا لها و کنت عائشة بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب نیکو در از شب و نه روز و نسیه حفظ پس بیدار میشد و سیتقطر برف و نصب هر دو روایت است الا بشوک قبل ان یوضا آنکه سواک میکرد پیش از آنکه وضوء کند پس معلوم شد که سواک پیش از وضوء نیست است بلکه در راه احمد و ابوداؤد و عنهما قالت کان النبی و هم از عاشره روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم سنانک سواک میکرد و دفعطین السواک لا غسله پس سید آنحضرت مراد سواک را تا شویم از فادایه فاسنانک پس پیش از آنکه بشویم سواک اسواک میکردیم نیزین آن بجهت تبرک بآن بان آنحضرت غایت محبت دی و کویا آنحضرت از دادن سواک بعائشه همین قصد داشت و مجرد شستن ع میان عاشق و معشوق و زینت و در آنحضرت بعد از آنکه شستم سواک او دفعه الهه و باز میدادم سواک را آنحضرت و در وقت هنگام وضوء نموده است که سواک بعائشه داد که بدان خود نرم کرده بدید و راه ابوداؤد و ازینجا معلوم میشود که سواک را یکبار که کردند و از دهن جدا ساختند بشوید تا بار دیگر بکنند و بنیست تبرک با تا صالحی و لذت و لذت عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اونی فی المنا السواک سواک روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت می بینم خود را در خواب که سواک میکند سواک فجاءنی رجلان احدهما الاکبر من الآخر پس آمدند و مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری و خاوت السواک الا صغر منهما پس او سواک را خورد و از آن دو را فعیل لے کبی بر گفته شد مرید و بزرگتر فدفعه الی الاکبر منهما پس او سواک را بزرگتر از آن هر دو و در اینجا بیان فضیلت سواک است که اگر کردند بماندن و بزرگتر که افضل است از بزرگتر و بنیست بر تقدیم اگر در اشال آن سواک طعام و شرب و طیب و آن متفق علیهم و احمد و بیعتی از ابن عمر بن حدیث را بی قصه منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که داد سواک را بزرگترین قوم و فرمود اگر در ماجر بیل که بدهم آن بزرگترین قوم و حدیث عائشه که باید نیز ناظر و نیست که اگر این امر و منی به در منام بود و عن ابی امامه ان رسول الله روایت است از ابی امامه باهی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال کت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قطنا و در ماجر بیل هرگز الا امرنی بالسواک که اگر نکردم سواک کردن لغد خشیت ان احضی مقدم فی تحقیق تسدیم از بس بالغی کردن در سواک که است کم از پنج بر کم پیش از پنج خود را حنیف میزد و سکون حاصل و کسوف و فایلفظ مضارع از اضافی سودن و بنیست کردن و راه احمد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک و تحقیق بسیار کردم و در آنکه در ماجر بیل از جنت سواک کردن و این بابا لغت است در روایات قتال ابن امر و کرد و در این فضیلت یا اعتقاد و اعتدال است باست در تشدید و سواک که خاتمه عادت اهل کرم و در بانی حسن و داد و تحلیف و تحلیف و راه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لیستن بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سواک میکرد و سواک کردن استنان گویند با از بس که سبب یعنی دندان یا از بس بفتح آن میگویند که در کار و دمانه آن بر شک فنان و عنده و جلال و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مرد بودند احدهما الاکبر من الآخر یکی از آن دو بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواک پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اطهار فضیلت سواک آن که پیغمبر است که اعط السواک اکبرهما و سواک از بزرگتر این دو را و راه ابوداؤد و عنهما قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفضل الصلوة التي یسنانک لها زیاد و یثوب ثواب ما زی که سواک کرده بشود برای و بی علی الصلوة التي لا یسنانک لها بر ما زی که سواک کرده نمیشود و مر آن را سبعین ضعف هفت و چند این بکنایت از

درین باب

[illegible]

که در کتاب معتدما آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بدان گفت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود که بگوید بی من و خود بود یا علامتی بود که و غایتی نبود پس آن علامتی است و بعد از وی چیزی نباشد و گویند که در وقت
 رحلت آنرا گفت مبارک برداشتم و این را بخند که وی صلی الله علیه و سلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در باب السبیل آنحضرت در او کتاب بیشتر از این بیاورند و الله تعالی متغنی جلجله الفصل
 الثاني عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سئل رسول الله گفت بر چه بریده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن الماء يكون في الفلاة من الارض ان قال اني كرى باشد
 در بیابان و صحرا از زمین و ما بنویسم من الدواب والسباع وحال آنچیز است که در آن آب از چهار پایان و در آن و میخورد از آن و بول میکنند در آن فقال اذا كان
 الماء قلین پس گفت آنحضرت چون آب شد آب مقدار و قله که میخورد و قبول میکند پدید می آید یعنی پدید می آید و با قنادن چیزی از پدید می آید در آن و هر که بزمین میخورد و بزمین
 بزرگ که در آن آب است و در اصل ظاهری بلند را گویند چنانکه گویند و تارک سر و وجه را نیز ظاهر است بلند می آید و می گویند و از آنجاست که بر می آید و او را مردی بزرگ و مقدار قله و در نیم
 شش خرد که از او گویند و آشفته اند پس قلین پنج شش آب باشد و در مقدار است و بوی کلان که متعارف دیار ما است باشد و بحسب شریعت چنان که گفته اند پس قلین و دست و پنجه می باشد و بعضی گفته اند
 مقدار قله صد رطل و قیت و رطل عرقی صد و بیست و هشت و در هر دو شریعتی چهل می باشد شاهی است و این مذاهب ما مشافعی و امام محمد است که چون آب قلین باشد با قنادن نجاست نجس گردد
 و امام کریم بوی و مزه آب تغییرند و الا که از امام محمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کننده باشد نجس میگرداند و اگر از آنکه از خود حوضها باشد که در راه مکنت و غیر آنست که در کتاب شاهی آورده
 که هر آب نجس چون قدر قله مقدار قلین شود پاک میگردد و بار چون نمکی از آن آب که بشود باز نجس میگردد و گویند قلین از او ایشان را نیز خاصیت است در طهارت آب الله اعلم و اه احمد
 ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و فی اخریابی داود و در روایتی دیگر بر این داود و این چنین آمده که فانه لا نجس و در حدیثی دیگر
 میان حدیثی اختلاف است و صاحب السعادة که در جمیع میگوید که این حدیث صحیح است و جمیع میگویند که این حدیث صحیح است و اما بر این حدیث از دو مضافات خود ذکر کرده اند انتهى این حدیث صحیح
 نیست و علی بن ابی طالب که امام نه حدیث است و از شیخ بخاری است و از اقوال محمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه
 که در یکی در چاه زمزم قنادن بود پس از این بر این امر کردند و بکشیدند تمام آب و این حضور صحاب بود و هیچکس از آنکار بر آن نکرد و الله اعلم و گفته اند بچگونگی از فریقین در تقدیر آب و تخمین و تخمین و تخمین
 آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست و طحاوی که از آن مذاهب گفته است گفته که حدیث قلین اگر صحیح است و لیکن ما عمل بدان کردیم از جهت آنکه گفته اند که این حدیث صحیح است و در هر دو
 یقین معلوم نمیشود که در ادبنا این حدیث و تفصیل تمام است که مذاهب صحاب ظاهر است که آب پدید می آید و در هیچ جزو هیچ حال خواهد روان باشد یا ایستاده که باشد یا بیار و خواه تغییر یا در رنگ بود
 و مزه و بوی نماید و عا طما از خود حوضها و این را باند که اگر آب باشد نجس میگردد و اگر قلیل بود میگردد و اگر حدیث بر یضاع و اقعده است که الماء بطول لا یجسی شیء و مشک صحاب ظاهر است مراد بدان
 مایه است و اختلاف است میان آنرا در مقدار قلیل و در مقدار زیاد و امام مالک آنچه تغییر نیابد بول و ریح و طعم و بوی نیست و آنچه تغییر یابد قلیل پس بی هیچ تغییر و عدم تغییر را معیار قلیل و کثرت داشته اند و
 امام شافعی و احمد و حنبلین پس بدین هر چه که از آن باشد قلیل و در امام ابو حنیفه و اصحاب او که اگر آب بقدر بود که بجایانیدن از جای و از هم جدا نگردد نرد بعضی قلیل و نرد بعضی و نرد
 بعضی که قلیل بدست بی شدت و ضعف کثیر است و الا قلیل و نرد و متاخرین شایع مباحث قرار بر نرد و بعضی بانه در نرد و بعضی بانه نرد و نرد و بعضی بانه نرد و بعضی بانه نرد و بعضی بانه نرد
 غالب مقبول دارند اگر طریقی غالب است بجانایه کثرت و ضوئیه و الا که نرد و تخمین لایل و تفصیل آن در شرح سنو السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم وعن ابی
 سعبه الخدی قال گفت قیل گفته شد با رسول الله انوشا من بی و صناعه ایا و صوب ازیم از این چاه که نام او برضا حواست لضم ما بی و صناعه و شامی و مشهور است
 در مدینه مطهره و هی بی بطنی و فیها النجس و حال آنکه آن چاهی است که انداخته شود و در حیض کبر و فحش یا جمیع ضعیف و کسب و سکون نرد و چاه بی خروج حیض آورده و لحوه الکلاب و انداخته شود
 و روی کوشتنای کلان و النش و انداخته شود و من بفتح نون و سکون بوی بد و مراد این چاه بی بی بود و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الماء طهور
 لا ینجس شیء بدینکه این آب چاه است پدید می آید و او چیزی را که بسیار و چشمه دارد است گفته اند که این چاه در وقت جاری بود و راهی میبایست داشت مثل حوی روان اگر چه دره دره بود
 و آنقدر بود که آب و بی تحریک تفصل نرد و فاهم و در بعضی ابواب از شایع مذاهب چاه چشمه و در حکم آب جاری دارد و واه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و عن
 ابهر بنه قال قال رجل رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت نرد با رسول الله افانوک الجبر بربیکه ما سور مشوم در بار
 و فحل معنا الفل من الماء و بر می آیدیم با خود و اندک از آب فان فوضنا فانه عطشنا پس اگر وضو کنیم آب که در دستیم تشنه میمانیم افوضنا ماء الجبر یا بیکر از آن
 آب پس وضو کنیم آب دریا که با استعنا و ایشان توضی آب دریا را ناشی از فحش و نجس بود و اگر کرد و انزلنا من السماء ماء طهورا و اخلافت و بی آب آسمان او را و صاف فقال
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بریای جواز توضی آب در بار هوا الطهره و ماؤه دریا پاک کند است آب بی و المحل مبتدئه و حلال است خوردن
 او را و ماهی است که او را میخورد و بی فحش چیزی که او را میخورد و در ج ماهی همین شکار کردن و بر آوردن و است از آب و اگر در آب برده باشد حلال نیست و تحقیق آن در کتاب حید و
 ذباخ بیاورند و الله تعالی و اه مالک و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی ذر عن عبد الله بن مسعود ان
 البنی صلی الله علیه و سلم قال له ابو ذر میفرمودی که از تابعین است و مولای من و جیش است و بخاری و در تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکنند که آنحضرت صلی
 علیه و سلم گفت در او را بلدا الحی و در شعبه آن شیء است که بیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان را بوقوم خود باز کردند و
 حان ایشان گفتند چنانکه این قصه مطلق و آن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن شیء را بی عنوان مسعود حاضر بود و طهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی ادولک

سراویت جمع بیعتات است بمعنی وقت و وقت زمان مخصوص برای امری و تعیین تعدی اوقات مختص برای نماز یا حکم شارع است و محفل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها در این وقت یافت که بسیار باشد مثلاً چون آدمی زاده در شب و در خواب بود و از شکله نعمت شب از امری امان و عافیت قافل و از اسباب تحصیل معیشت محفل و حکمت داشت و برآوردن روز حیات و توفیق وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگی گشت از برای شکر این نعم و توفیق فی قصصات نماز گذشت و غیره تشریح فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطامع و مشارب و زین آن مخصوص گشت بنگران آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی ارباب تصدیق و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر باز از رفتن و دروغ و دروغ کردن و بکار ریاض مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت بعضی و نماز جبران داشت نماز ختن فرض گردانید و نماز برای تمام نعمت های خسار و تخمین خانه که در حکم موت برآید است و با همه عبادات هرگز برای شکر از نعم است و چون نعمت های آسمی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده نعمت از عبادت تهوی تعالی فایده باشد بفضل و رحمت و بی سبب آن قضای کنی که در عبادت رابری پنج وقت که مکرر اوقات است مقصود و مقصود گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر و شکر و تعالی باری از کفر این نعمت است ثنوی هر کس که غافل از حق بگزینانست در آن دم کاوست ما افغانست اگر آن غفلت پیش برسد بودی در اسلام نزدی بسید بودی خود با بدین کفر

الکفران الفصل الاول عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس اتدبر ارباب وقت ظهر حجت انت که دی اول نماز است که بهجاعت گذارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی باید و باین جستا و راصلوه الاول یعنی نماز پیشین تکمیل میل گردانید آفتاب است از زمانه آسمان بجانب مغرب که از وقت زوال کویند اول وقت است و آخر وقتش اگر میفرماید و کان ظل الرجل كطوله و بمرور سایه شخصی مقدار درازی می خورد فی زوال که عبادات است از سایه که در وقت زوال باشد چه خیزی را در آنکه از آفتاب و اینجاست از اس میرسد مقدار سایه را سایه باشد و رای این سایه تا فسیل سایه باشد آن نیز در وقت پیشین است اما بعضی از بعضی المعصی و امام که حاضر کردند و حضور درین وقت و بی شستن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تفریر تا نکید است و دور وی لیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه امام اله نسبت کرده اند و در شرح چنین شده است پس سید گیاره باین حدیثی وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر وقت العصر و انقضاء الشمس و وقت نماز دیگر از ابتدا لای شستن سایه مانند درازی شخص است و امام که زود فاشد است آفتاب و این وقت اختیاری است که اگر است ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و در این مقدار شستن و بعضی تفریر وقت آفتاب است چنانکه چشم در دیدن و خیره نکرد و زود بعضی تفریر شمع آفتاب است که بر دیوار افتاده است چنانکه باید و با آنکه مذہب ائمہ ثلاثه و ابی یوسف و محمد و زفر و از ثانی است که از وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است مثل قیامت و بی بعداً و بی وقت عصر و این حدیث دلیل اثبات است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز چنین است و بعضی گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذہب بی ضعیف است که آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است مثلاً دلیل اثبات در بیان گفته که حدیث ابرو و بالظهر که باید دلالت دارد و برابر از ظهر و اشدر حرور و یاریا شایع وقت رسیدن سایه مثل است برین حدیث نیز تارض آمد و احتیاط دانست که وقت پیش از گذشت و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که بخار آنست که ظهر از اشل در گذرانند و عصر پیش از شستن کنند و الله علم و وقت صلوٰۃ المغرب ما لم یغرب الشمس و وقت نماز شام در غروب آفتاب تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق زوال از ائمہ عبادت است از سرخی که بعد از فروشتن آفتاب پیدا آید و عاقل امت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفة از علمای سفیدی که بعد از سرخی پیدا کرد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل چنین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام محمد در سر حرمت قبر است و در ضعیف با حق جمع میان احادیث با خلاف ظاهری نظر کرد و حضرت گای زول میگفت پس پیش آمدن دیوار و مکان برده میشود که غائب شد و چون غائب کرد و بیاض تعیین میکرد و غیبت آن پس شفق زرد و بی سر حرمت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض از جهت بودنی دلیل بر غیبت حرمت و باجماع جمیع طایفه در حق اعتبار حرمت است و در حق اعتبار با حق هر کدام در وقت خود واقع کرد و بعضی چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قیل جدید وقت مغرب مقدار وضو و افاق اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمہ مذہب شافعی است که در مقدار چهار رکعت که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و برناشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل در هر دور و زردی وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها یکی میارنا اشارت بان کردی و در قیل قدیم بوقت دیگر است و شیخ محی الدین فودی گفته است که احادیث صحیح صریح بقیل قدیم و اختیار کرده اند از ارباب ریاض شافعی مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است و الله علم و وقت صلوٰۃ العشاء الى نصف اللیل الاوسط و وقت نماز مختص از غائب شدن شفق نیز شب میا است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طبعی گفته اند که در مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل در از و نه کوتاه و قول اول ظاهر است در نصف شب معتدل شش ساعت است پیش شش ساعت تا خیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب در از ترین شبها و عکس این اولی و نسبت خافهم و بر تقدیر این حد و وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع فجر است و وقت صلوٰۃ الصبح من طلوع الفجر ما لم یطلع الشمس و وقت نماز با دعا و از برآمدن صبح صادق است تا آن زمان که برآمده است آفتاب ظاهر و حدیث دلالت کرد وقت هیچ هر وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوٰۃ پس چون برآمد آفتاب این زمان از نمازها فاطلع بین فوجی الشیطان زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مجسمه آفتاب و زردی میکند و سرخ و دیو و همچنین در وقت غروب پس بیاید و مقابل کسی می برسد آفتاب او واقع میشود و کعبه کعبه می پس می اندازد و در خیال خود و خیال اعدا خود و دلین عبادت برای می کند و میو او صمد می بندد پس نمی که آنحضرت است خود را از نماز کردن درین وقت عبادت پستند کلان حق و غیر وقت عبادت پستند که ان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قول حق چنان دیگر نیز کرده اند که در شرح مکرر دارند و الله مسلم و عن بریده رض قال ان وجلا سال رسول الله کف بریده که مری پس پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عن وقت الصلوة ان یقین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چه است فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین پس گفت آنحضرت مکرر در آنکه با نماز درین دور و زمانها هر اوقات نماز را را

گفت انش فلهما بقول الرجل حسب ان بعد مقدار خواندن و بجا آید اینجی سطره که در وقت براف و صبح و دانه است و در ولایت و دیگر بجا آید بشت کت امه و از بجا آید
 نیز میگوید و تعجیل فی غیر نوم میشود گفته اند که این تعجیل است فعله عمل کردن آن تعذر است اگر سحر را بجا هرگز نرسد و واه البخاری و عن ابی ذر رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفایت اذا کانت علیک امر او چکنه خواهد بود حال تو و چو خواهی کرد و چکه سطره خواندنت بر تو بادشا
 که مخالفت ایشان تا رت قنیه است یعنی الصلوة میریزند نماز را و رعایت نکنند ثلثه و آداب از او و خود عن وقفها پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات نماز و فاضل
 قلت فانما یونی ابو ذر میگوید که من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لقیها بکذا نماز را در وقتش فان اد و کفها مع هم فصل پس اگر در بی نماز با ایشان بگذرد
 با ایشان بفرمانها لك فافله پس بر شمی نمازی که همراه ایشان بگذری فصل خواهد بود برای تو و واه مسلم و از بجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز صبح که بوقت کرده اند از دو
 موم با یک نماز خود را در اول وقت گذارد و بگذارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت بر او در یابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود و از جهت کراهت قتل در اوقات و عدم مشروعیت نقل
 رکعت یا اگر کتاب این کرده اند این است از اخبار قنیه و اختلاف کلمه که لازم می آید از اینجی مخالفت جاز و بداند که شرح گفته اند که مراد باین امر ای می انداختند و تحقیق واقع شد آنچه خبر داد و چه صادق بود و
 این جماعت که رعایت میکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت میکردند بر اوقات نماز بر رضی الله عنه و می در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در شنبه و شنبه و می در شام بود و در اوقات نماز
 ابی سفيان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پرسش اعراب که با معاویه بن حبه و یزید بن ابی سفيان که در مدینه و بیده که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و هم با آنجا از عالم رفت و در قصه
 طویله و عن امیر مروه یعنی مدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرك رکعة من الصبح کبر و یابد رکعتی از نماز صبح قبل ان یطلع الشمس شیئ انکره یابد
 آفتاب فکذا رکعت الصبح یستقیم در یافت صبح و من ادرك رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فکذا رکعت العصر و هر که در یابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه غروب
 رود و آفتاب یستقیم در یافت عصر را یعنی ظل نمیکرد و نمازش پس باید که رکعت دیگر با و بیضم کند و تمام کند نماز را منقضی علیه و قول اولی گفته علم همین است که بطلع آفتاب غروب و بیضا
 فجر عصر باطل نمیکرد و امام و حنیفه و اصحابی می رسانند که نماز فجر بطلع آفتاب باطل نمیکرد و امام نماز عصر بغروب باطل نمیکرد و در واتی از ائمه که میگوید نماز فجر باطل نمیکرد و بطلع و یکم میگوید
 تا بیا آفتاب و تمام کند نماز را این حدیث صحیح است و در ایشان وجوب است که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث و آمده در باب نماز صبح و در وقت طلوع غروب
 پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه متر شده که چون تعارض کند و آیت رجوع بحديث کند و نزد تعارض و حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کردیم این حدیث و در نماز عصر و احادیث
 نمی اندازد نماز فجر را که وقت نماز فجر تمام است و نقصانی در آن نیست واجب میگرد و بصفت کمال و چون بطلع آفتاب نقصانی بخاری شده اما واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد می شود تا
 است پس رجوع آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریقی نقصان بسبب غروب فاسد میگرد و اما واجب باشد و ثانیاً حدیثی را مخصوص بنواهل دارند و ائمه در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر این حدیث
 در عموم است و در این عام را بدو جمعی است که در حاشیه ذکر کرده شده است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ادرك احدکم سجدة من صلوة العصر
 فیتکبر یا بکی از تمام یعنی نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از غروب که آفتاب غلبه صلوة پس باید که تمام کند نماز خود را با و می دیگر و اذا ادرك سجدة من صلوة الصبح
 قبل ان یطلع الشمس غلبه صلوة و چون در یابد رکعتی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث باقی است و مراد بسجده
 رکعت است و واه البخاری و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لقی صلوة او فام عنها کسی فراموش کند نمازی یا خواب کند فاضل از آنکه کها و
 ان یصلها اذا کرها یعنی نماز آن نماز نیست که بگذارد نماز را و وقتیکه یا در آن بیدار کرد و خواب بیداری اجازت نکرد زیرا که یا اگر در آن لازم است و خود نماز وقتی خواب کرد و بیدار
 بیداری یا خواهد بود و فی رواية این زیاده که لا کما و لها الا ذلك نیست کفایت نماز اگر کها همان وقت اگر آن یعنی آن گذارت نماز نمیشود و چاک در صوم خیر میسر میشود و منقش
 علیه و عن ابی قتادة بن النعمان انصاری جانی مشهور است عقی بر جی خرد تمام شاهد را و از فضلاء صحابه بود در اوقات عید خدای بود و از راد قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لیس فی النوم نفوذ بطنیت و در خواب تعزین چنان محل تخفیف نیست انما النفوذ بطنی البظنة تعزیرت که در بیداری که چو پیش از غلبه خواب رفت و چو کاری کرد و بیدار
 خواب نباشد مثل بیدار و در شطرنج با حق و بکاری شغل شدن که حکم مادت و اموشی را و فاذا انشی احدکم صلوة او فام عنها قلبصلها اذا کرها فان الله تعالی
 قال و اخر الصلوة لذکرى زیرا که بدستی درستی خدا تعالی اقتداست و با دار نماز را وقت یا کردن نماز که سبب یا کردن نیست و واه مسلم الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه
 ان النبی را روایت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت با علی ثلث الاشیء کها ای علی حصلت تاخیر کن در بجا آوردن آن الصلوة اذا انت یک نماز چون بیاید
 یعنی در اوقات آن و انت بدوامی فوقانیه است و انت بنون و بنا بده نیز و انت است و بعض گفته اند که این حدیث صحیح است و اهل تصحیف است و الله اعلم و الجنازة اذا حضرت دوم جنازه
 وقتی که حاضر شود اگر وقت کرده نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات شد اختلاف است سخا و شرح باید که بگذارد و تاخیر کند و الا هم اذا وجدت لها کفو
 سوم زنی بی شوهری که بیای مراد کفو افتخ هم و کما بی تخانیه شده و یکبار شوی مراد دیگر بود یا نبی و واه الترمذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الوقت الاول من الصلوة وضوان الله اول وقت نماز و گذاردن نماز در آن سبب خدای تعالی است جز بجز در وی تاخیر محبت است چنانچه بر بده و آخر و بجز نماز که تاخیر بجز
 نماز و تمیز ثواب بعد شش حضور جماعت و الوقت الاخر حضوا الله و گذاردن نماز در آن وقت سبب محض خداست یعنی در گذشتن از نماز و اخذ صلی یا بر ای نه و تفصیل در باب اول وقت در اول باب
 معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در آن و واه الترمذی و عن ام فروة قالت سال النبی صلی الله علیه و سلم ای الاحمال افضل ام فروه

بفتح فاء وسكون راء صحابه انصاریه است و بعض گفته اند که ذکر بوقحا و خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت کلماتی عمل فاضله است قال الصلوة الاول وقفها و مودکذا و در فایز
اول وقفش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و ولایه و اول وقت که از بدن فاضل تر خواهد بود اگر کجاست میرسد و مستحب بود و در بعضی موارد بعضی اعمال دیگر را نیز افضل
خوانده اند و فضیلت در آنجا احادیثی خواهد بود اما از افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت و واه احمد و النعمانی و ابوداؤد و قال النعمانی لا یروی الحدیث
رفایت کرده نیست و این حدیث الامن حدیث عبدالله بن عمر العمری که از حدیث عبدالله بن عمر بن الخطاب که باین نسبت است و در عمری خوانده اند متذکر حدیثی است
و مانده و هلیس القوی عند اهل الحدیث و دوی نیست قوی در حفظ و ضبط و در اهل حدیث اگر چه تعبیر بود و راه و مراعات لیکن هر دو شغل عبادت او را برده بود و از حفظ حدیث و ضبط
آن باز داشته و او را برادر ی بود عبدالله بن عمر بن الخطاب که تقدیم میکرد و عمری بسیار از سابقا تحقیق عالم مدینه کلام دین واقع شده است و در
شرح استیفا نموده شده و عن عائشه رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله کذا و غیره خذ اصلی الله علیه و سلم صلوة فیها الاخر منین هیچ نمازی را
در خود قشود و بار حق فیضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدا تعالی و وفات یافت و واه احمد و النعمانی یعنی اگر چه واقعه است آنحضرت ملاک گذارده است نمازی را
در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن بدان بار بود که روی آمد سائل از اوقات صلوة پس بگذارد هر نماز را روز دوم و آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از حدیث است
مقصود گذاردن امامت است و در روایتی الامر بنزاع آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل بشود و ظاهر آنست که در گذاردن بغیر قصد تعلیم و تعلیم باشد و بعضی گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها
انصال شرفیاست بعد از تزویج وی و از آنجا لحاظ کرده است علم وی بدان و الله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تا آخر اول حقیقی وقت او را موع
بیا راست که در شرح از بیان کرده ایم و شافعیان هم در اهل بعضی وضو و نمی کنند و ترمذی درین حدیث نیز نظر کرده و گفته است که این حدیث عین است و اسناد او متصل نیست و عن ابی
ابوب روایت است از ابوب ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشایخ ایشانست و آنحضرت بعد از هر حرکت چندگاه منزل او را نزول شریف داشت قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا یزال المعنی یجئ میثاقه است من یوسئ بیک او قال یا کف تجبای بخر علی المظرة یعنی همیشه در آفرینش سلام ما المظرة و المغرب مادام که تا خیر کند نماز مغرب الی ان تشبه
النجوم تا آنکه مختلط نشوند ستاره ها که است از کثرت نجوم و واه ابوداؤد و روی الداری هم العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که بگذارد تا خیر نماید و اگر کمتر از این واقع شود با
گذارد و یا کند تا شبانکه نجوم لازم تا خیر مغرب است هر چند که ترمذی و غیره درین حدیث اشارت گویند می توان یافت بودن غن باضی چنانچه از عبارات آنست که تا خیر اشتباک نجوم جائز باشد و لیکن
کرده است و این حالت بعد از حرکت است و الله اعلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولا ان اشق علی المعنی ان یبوی تحت بند اشتیاق من یبوی تحت
لا یظم ان یبوی و العشاء الی ثلث الليل هر از این بگذرد اما آنکه تا خیر کند گذاردن نماز عشاء تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعضی شرح گفته اند که این حدیث است و هر یک از این
از این دو در صلاح بطریق شک و واقعه و ظاهر این حدیث را استحباب تا خیر عشاء است از اول وقت تا آخری و واه احمد و النعمانی و ابن ماجه و عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اعلموا هذه الصلوة در تاریکی بگذارد یا درین نماز را یعنی نماز عشاء را تا آنکه خدا فضلش بجا علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده
این نماز را باقی است و اول فصلها آمده قبل که و گذارده است از هیچ استی که پیش از نماز بود و چون در تاریکی شب بگذارد یا شفق بگذرد و فضیلت بیشتر خواهد داشت و واه ابوداؤد
و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشاء و عمل اتمام بر تحقیق ضعیف شقی و یقین بدان بعد است چنانکه اصل صلاه صبح بریقین بطالع صبح چنانکه بیايد و عن النعمان بن بشیر انصاری صحابه است
اول مولودی است و انصار بعد از هر حرکت و در وقت وفات آنحضرت هشت سال بود که گفتند و را الهی معص بامه روانه است و این حدیث و سنین قال انا اعلم وقت هذه الصلوة صلوة
العشاء الاخره گفت نعمان بشیر که من نماز ترم بوقت این نماز که نماز عشاء میسر باشد و عشاء آخره برای آن گفت که که هر عشاء بنا را مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یصلیها السقوط الثمرات الله میگذارد آنحضرت تا در وقت فادان ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری فقد در شب سوم نزدیک غایت
شفق سرخ و درین سخن نظر است چنانچه تفاضا میکند که در شب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشاء و لیکن ثلث و واه ابوداؤد و الداری و عن رافع
بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشده در رانجبت صفرو حاضر شد احد را و مشاهدی را که بعد از او است همه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسفر و اسفر و اسفر
اسفر بکنید یعنی در روشنی بگذارد یا از فانه اعظم للاجری پس بدینیکه اسفر بزرگتر است از اجرت مزد و ثواب و واه النعمانی و ابوداؤد و الداری و لیس عند النسائی
و سانی این حدیث را روایت کرده و لیکن نسبت نزد این عبارت که فانه اعظم للاجری بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفر کند و اسفر صلی بکشاف و تنور و
افشار است و هر چه جز این افتد تاویل و تلف است و اسفر چنانکه از مشایخ مذهب است قول است آنست که قرائت سنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق تریل تواند خواند و بعد
از این نماز اگر فرضا سومی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تعلیل است یعنی در اول
وقت تا بیک گذاردن و میگویند اسفر تاخیر است تا یقین کرد که صبح طلوع کرده و در مبادرت نزد طلوع و بیک اجرد ادای نماز را در یقین بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این
تاویل بعد است چنانچه در حدیث آنست که این عظمت از جهت خصوصیتی است که در اسفر است از جهت تحقق وقت که دوی عالم است اوقات تمام نماز را و بعضی گفته اند که اسفر
در شبانه تا ب است الاطیاف از جهت تبیین مجروران شبها و طحاوی که از انشاء مذهب است میگوید که ابتدا بتعلیل کنند و ختم بنهار و جمع کند میان هر دو و بطریق قرائت و گفته اند که این
تاویل محتمل است که بطریق قیاس میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب شیعی آنست که ابتدا و ختم هر دو با اسفر کنند و چنان تاخیر کنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام

ازین دو صحت معلوم میشود که تا نیم شب تا آخر نماز عمار است بلکه مستحب است بحصول تعب و مشقت و عبادت حق و الا اقل کرده خود نباشد و واه ابوداؤد و النسائی و
ام سلمه قائلند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اشد تعجیلا للظهر من ان یسجد و یخضع تحت زجیرة و شبانی کردن بر ظهر را از شبانی غیر شدت حرارت است
استجاب ببلد دان و انهم اشد تعجیلا للصوم و شماخت زید و شبانی کردن و عمار از آنحضرت تصور و تحویص و تعجیل الزام اتباع است در عمار این حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عموما فی الجملة تأخیر میکرد و واه احمد و الترمذی و عن انس قال کان رسول الله یؤخر عید صلی الله علیه و سلم اذا کان الحجاب بالصلوة چون ی بود سخت
که می شد می گفتا ز نظر را و اذا کان البرجم یجمل چون ی بود سردی شبانی میکرد و تأخیر میکرد و اول وقت و واه النسائی و عن عباد بن الصامت صحابی مشهور است بقیاض
انصا و است حاضر شد بدو و سایر اشراف و اشراف و سایر است که نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما استکون علیکم بعدی امری بعدی امری بعدی
تقصیلین است سرانجام است که باشد مسلط بر شما بعد از من یا دشمنان که بشنایم اسماعیل الصلوة و لو قها باز میگردانید از آنرا و از آنرا شاعلی و شهور ایشان از گذاردن نماز در وقت
مستحب آن حقی بنده و قها اگر بود وقت آن فصلوا الصلوة و لو قها پس بگذارید نماز را در وقتش که بخار و مستحب است فقال و جل پس گفته می یاب رسول الله صلی
معهم ایما بگذارم با ایشان پس قال نعم و وادری بگذارید چنانکه حدیثی از گذشت و واه ابوداؤد و عن فیهة بن یحیی و کمر حجه و واه ممد بن و فاضل بن
قاف صحابی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم بکون علیکم امر او من بعدی می باشد مسلط و غالب شما با دشمنان پس از من
پوش و نال الصلوة تأخیر میکنند از آن وقت نماز یعنی اگر پیش از آن نماز که ایشان بگذارند و دفع آن برای شما است چاکر پیش از آن در وقتش گذارده اند این نماز که با ایشان بگذارید
تا ظهر خواهد بود بر شما و اگر گذارده اند همین با ایشان در آن وقت بگذارید زیرا که شما بجهت خوف غنم و دفع مقصد میگذارید و وحی علم هم و واه بن یحیی و واه بن یحیی
کردن ایشان فصلوا معهم اصلوا الغبلة پس بگذارید نماز بر ایشان مدام که بگذارید بجانب قبله و این قید لغائی است و احتمال دارد که حقیقت باشد و ضا لکوجانب قبله بگذارید
و از رقبه اسلام سیر و نایه نمی باید گذارد و واه ابوداؤد و عن عبد الله بن عدی بن النجار انه دخل علی عثمان و روایت است از عبد الله بن عدی بن عثمان که از کار با نسیان
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر ائمه اربعین عثمان و هو محصور و حال آنکه عثمان نمک گرفته و در کرده شده بود در آن واقعه که شمشیر شد فقال پس گفت عبد الله بن عدی
بعثمان انک امام عامه بدستیکرد و امام بر مسلمانانی و خلیفه عمری و نزل ملک ما نوری و دو داده است تو با او کجاست و می بینی و واصلی لنا امام فتنه و نماز میگذارد بر ما
و امامت میکند بر ما و در اهل بی فتنه که بکنج شده است و نام وی گمانه بن بشیر بود و خروج و پس نیز میگوید از بزرگواریم که بگذاریم نماز معتبای فقال الصلوة احسبها
یعنی الناس پس گفت عثمان بنی امیه نماز بهترین علمها است که بکنج مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون گفتند یکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان و یکی
و اذا اساءوا فاجنب اساءتهم و چون بدستیکردن کسی و ویران کردن از بدی ایشان حاصل به ما و در یکی شریک باشی و در بدی این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است غایت در حق
و انصاف و بصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجنب آنکه در میان اهل سنت و جماعت است و واه البخاری باب در توابع و تمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل
و اوقات آن **الفصل الاول** عن عماره بن یزید عن ممد بن یزید عن یزید بن ابی مروه عن جریفة بن عبد الله بن عثمان عن جریفة بن عبد الله بن عثمان عن جریفة بن عبد الله بن عثمان
صلی الله علیه و سلم یقول گفت عماره بن یزیدم آنحضرت را بیکت لن یلج النادر احد صلی قبل طلوع الشمس قبل غروبها البته درینا پیش درخ را کسی بگذار گذارده است
پیش از بد آن قاف و پیش از غروب و رفتن قاف یعنی الخیر و الصیحة عماره آنحضرت نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عمار و واه مسلم روایت کرده اند که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر کس این دو نماز بگذارد و بر این وظیف نماید هرگز در درخ نه و گدیده از نبض ترک صلوة و بیعت از کتاب گمانان دیگر و لیکن این خلاف مقررات میان جمهور علماء از اختصاص کفایت
بصغائر و طلیعی که ظاهر احوال کی محافظت کند برین دو نماز با وجود دشواری که در نماز فجر و قاف علی که در عصر است آنکه در اعمال دیگر تقصیر و تعویض نخواهد کرد پس امر زید میشود و در اول
روز آورده میشود در آن درخ فتنه و ظاهر است که در ادبنا بعد از آن فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کنند بر آنها اصلا در درخ نه و زاید و لیکن پروردگار تعالی فرمود
بنماز بر هر عمل و با وجود آن که خواب بخند و عموما از قاف این دو صلوة هر گاه ی که کرده باشد و علم و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم من صلی البدرین دخل الجنة کسی که بگذارد نماز بامداد و شبانگاه و بعد از آن بگذرد اکثر رانند که نماز فجر و عصر است که در سردی روز و اوقات اول و آخر و بعض
خبر عثمان را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است منفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخافون حکم ملائکة باللیل
و ملائکة بالهوا و در یکدیگر و در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر دشتن اعمال ایشان و بجمع کردن فی صلوة
الخیر و صلوة الصی و جمع میشوند و جماعت یکدیگر نماز فجر و طهات اعمال شب را میبند و طهات کبر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که علمای روز را میبند و دیگران
می آیند در وقت بالارفتن و پایان آمدن و یکی از جوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن امنیت ثم یخرج الذین باؤا فیکمیر بالامور و ما کان فی کتب کردن در میان
شما فیکمیر بهم پس بر سر ایشان از پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی و انما است باحوال بندگان خود و لیکن بر سر از برای احوال
فضیلت مبادات بدان ملائکة که طعن میکند بر ایشان و منق و فساد و مچ میکند و خود را در شیخ و تغیر و بیدار میبند ملائکة شب که عمل در وی فضل و داخل است در صوفی و اخلا
و نیز گفته اند که ملائکة شب افضل اند از ملائکة روز و بجهت آنکه شب افضل است از روز و می پرسد گفت و کتم چگونه و در چه حال گذارید شیت بندگان ملائکة و کتم و هم یصلون

بن عدی
رضی الله عنه

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله ورضيت باه وباري محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ختم له فنبه انه زبده شود در اورنگه و سیاهی صفا بر چنانچه در حدیث است و امام مسلم و عن عبد الله بن مسعود بن مغل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كل اذان
 صلوة بين كل اذانين صلوة وبعين هود ومانا اذان است ثم قال في الثالثة بعد اذان فمؤدود در کت و من شام هر که که بخواند یعنی از من نیست که بخواند و اگر خواند بخواند و اگر خواند
 که از حضرت علی بن ابی طالب و اذان ایجاب اذان و اقامت است اقامت از اذان کت از جهت ثابت و مجاورت چنانکه در بن میگوید شمس قرآ و میخواند اما حسن ما همید بن حسین
 از جهت کت اذان یعنی اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و اقامت که بعد از اذان نماز بگذرد که وقت ثلث است و دعا در وی بسیار
 یا اشارت است بخلاف پیش از فرض و استعجالی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان بی پیش از اذان فرض فله کرده است چنانکه در بن امام ابوحنیفه و اصحاب او است اما
 در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب برنجاسند مؤمنی را صاحب و بر قند بجانب تنوین میسجد و میگذازد و پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت حاضر
 خانه بر روی می آمد و ایشان را در نماز نمیدید و متع میگرد و زیادت که در مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میکرد که نماز فرض گذارده شده است از بس که مردم را در نماز نمیدید و بعضی مردم گمان بر می بردند
 که این دو رکعت است مغرب بود و بخین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگذازد و آنحضرت بخیر گردانیده بود صحابه را بدان و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون می گردید
 شده بود که گذاردن نماز بعد از عصر پس باین حدیث وقت چهار رکعت بعد از اذان منسوخ گشت و کلام در بنیام بسیار است در شرح آن که در او ایتم الفصل الثاني عن ابی هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاقام ضامن امام يريده ويراد نده و بر وجه دیگرده است کار و بار نماز غفیه یا ای السکس بسیار در قراءت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع
 در یابند و او را نگاه میدار و برایشان فاعل صلوات و اعدا رکعات را و المؤمن مؤمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات و در نماز و زده اللهم و شد الاثم خداوند را
 راست نما امانت او توفیق و ایشا از العلم و عمل و صلاح حال و اخف للمؤذن بین و بیا رموز اذان و تقصیر و تغیر لطمی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفصیل باین اقامت و اذان بر دیگر می تمسود
 نیست بلکه مقصود باین حال هر یک و دعا بخیر است هر یک را امام افهم و اه احمد و او داود و التومذی و الشافعی و حنیفی و احنبی له بلغظ المصابع و در روایت دیگر و شافعی
 بلغظی است از دو صاحب است که گفته است الاثم ثمناء و المؤمن انما و فار شده الاثم و غفر للمؤذن و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 اذن صبح سبیلن یکبار اذان گوید هفت سال محاسبها حبسته و برای طلب اجر و ثواب و رضای بکتاب له براهه من النادر نوشته شود برای بی نیازی از آتش دوزخ و واه التومذی
 و ابن ماجه و بن حنبله بن عامر بخانی مشهور است و ای هر چه بود از جانب معاویه بعد از برادر و بنی عباس بعد از ان غل را در اوقات بافت در سر سندان و عین قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لعجب ربك من راعي غنم عجب دار و پروردگار تو یعنی طبعی است نزد وی راضی است از آن که بگوید که من ندانم فی داس شطبة الجبل در بلند می گردید
 بوزن بالصلوة و بصلی اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت نذر و میگذازد و نماز را فقول الله پس میگوید خدای عز وجل بفرستگان انظروا الى عبدی هذا انظر كيف نبه
 سر که انیت بوزن و بفهم الصلوة اذان میگوید و بر پاسدار نماز را بخاف حتی میسر سازم و بزرگ سنت و در جوفی از نظر اعتبار و اساط است فخر حضرت لصدی تحقیق آمیزیم
 این بنده خود را و داخلند الخجده و در آوردم و در پشت رو او داود و النسل و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على تكبائر السك و
 الفهمه که کس بر تنهای مشک اندر و قیامت کتب بثلثة تل یک کتب که در درن عبدادی خدی الله و خدی و لایه کی بنده که بخواند حق خدا را حق خداوند خود را و تحقیق آن نیز چنان
 بنموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بشیر است و رجلا ام فوما هم به و اخون دیگر و دی که اقامت کرد و هر یکی را
 و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و محبت قراءت و حسن آن و در جل بنادی بالصلوة الحسن دیگر و دی که اذان میگوید پنج وقت نماز اکل و هم
 و لیل و هر روز و شب و واه التومذی قال هذا حدیث غریب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يغفر له مدى صوته یا
 نماز گوینده آمرزیده میشود و او را تا غایت آواز و یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که
 اگر او را گناهان باشد که بکند این سافت را که از گناهان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده شود برای او مؤید بخیر اول است روایت مدصو و شاهد له کل و طب و وایس و
 کوای میگوید برای او هر تر خشک اگر چه ظاهر این نظر در نباتات است یا در جمادات و نباتات مامرد هر چه است چنانچه در قول حسبان و لا و طب و لا یابن الا فی کتاب مبین یا
 گویند که چون جمادات و نباتات کوای دادند جن و انس بطریق اولی دهند و شاهد بالصلوة بکب له خمس و عشرون صلوة و حاضر کرده نماز را سبب اذان نموده میشود و ملها
 میت چنانچه نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فصل دارد و نماز تنگداریست و پنج در میان و تحقیق راجع به فضل اذان است که سببی جماعت شد و باین وجه
 رسیده و بکفر عنه ما بدینها و خجده میشود و مراد از گناهان که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای بنابر و اه احمد و او داود و ابن ماجه و روی
 التسمی و روایت کرده است فی قولی قوله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن صبح سبیلن یکبار اذان گوید هفت سال محاسبها حبسته و برای بی نیازی از آتش دوزخ و واه التومذی
 و مؤذن است مثل شاکس که نماز گذارده است چه در ال خیر شریک فاعل است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده تا آنکه مؤذن را ثواب
 مقدار ثواب تمام نماز گذارنده گناهان بیاشد لازم می آید که اذان افضل از نماز است و عن عثمان بن ابی العاص قال قلت لعمان بن ابی العاص ثقی لعمان بن ابی العاص ثقی لعمان بن ابی العاص ثقی لعمان بن ابی العاص
 بود و او را آنحضرت بر طائف و هم را آن بود در حیات آنحضرت علیه السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمل کرده و والی گردانید بر همان و بجزین گفت که نعم رسول

اجعلنی امام فوجی بکوه الامام قوم من قال انت امامهم ورسود آج غرت تو امام این قومی ایمنی که اندیدم امام این جماعت واقفند باضعفهم وافتکرکن بضعیف ترین ایشان یعنی در امانت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قیامت و دیگر کار کن چنان کن که ضعیفان بر تائبند و تنگ آیند جماعت تنگ دهند و اتحاد نموده نالا یثوخذ علی اذا نداجو بیکدیگر یزودنی را که یکدیگر یزودن خبر اجرت را و راه احمد و ابوداؤد و السنن و عن ام سلمه رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله کفتم ام سلمه بیکدیگر در سبب صلی الله علیه و سلم ان اول عند اذان المغرب انک تجوزون بانبک نماز شما من دعا الله هذا اقبال لعلک خلوه من این وقت وقت پیش آمدن شبست که پدید آید از او و با و نهادن وقت پشت دادن و زنت و اصوات دعا ملک و این نمازهای خوانندگان است عبادت تو یعنی وقت نماز است و در وایتی حضور صلوات زیاد آمده است فاغفر لی و در وایتی انک ان تغفر لی و او ابوداؤد و البیهقی فی الدعوات الکبیری عن ابی امامه او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و طیت است از ابی امامه یا ای که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت یعنی این حدیث را بعضی روایان از ابی امامه روایت کرده اند بعضی جعل کرده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم صحابی بر دخیال ان بلا الا اجد فی الاقامه کفتم که بلال شروع کرد در اقامت گفت فلما ان قال سرحی کفتم فلما قامت الصلوة قال رسول الله کفتم بیکدیگر صلی الله علیه و سلم و اقامهها الله و اقامهها بر پا دارا نماز را خدا و پندیده دارا و ان را و قال فی مسائر الاقامه و کفتم آنحضرت در بابی الفاظ اقامت کفتم حدیث عمری فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فضل اول که شد یعنی بیکدیگر چرب بشوند و تفصیل در این حدیث سبب گشته است و راه ایجاد و در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا یزید الدعا بهن الاذان و الاقامه زکرده میشود دعایان اذان و اقامت ظاهر عبارتین حدیث عامر است که خواه متصل باذان کنی یا باصله و تکرر است که متصل کنی یا موافق کرد و دیگر تکرر آید که فرمود عند الله و راه ابوداؤد و الترمذی و عن سهل بن سعد قال کفتم سهل بن سعد صلی الله علیه و سلم صحابی مشهور است و آخرین ثبات من الصحابه بالمذیقه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و قلنا لا نؤذان و فصلت رد کرده میشود و او یافتم قلنا نؤذان کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است الدعا عند النداء و عن ابی امامه و عند الباس و دیگر دعا در جنگ با و ان چنین بگویم بعضی از جنگ کنندگان بعضی را و دیگر بیکدیگر یغنیند و یکدیگر را بکشند و هم بعضی شتر و هم چسبیدن و جنگ هر دو آمده و الحام نیز ناگفته است و لیم نفتح یا دعا و لیم یا دیگر ظاهر و روایت است و فی دوایه و در وایتی صحابی عند الباس و تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بر روی می بارد و باشد و احتمال دارد که در او زد و وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایت آمده است و راه ابوداؤد و الدارمی لانه لم یجد کواکب حدیث را ابوداؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لکن دارمی ذکر کرده است این روایت را که و تحت المطر و عن محمد بن عوف قال رجلی کفتم مدی به رسول الله ان المودعین بفضلونا بدرتیکه مؤذان زیاد میشود و از ابی امامه روایت کرده است که انک یزید الدعا بهن الاذان و الاقامه و ما نمیکرم فقال رسول الله پس کفتم بیکدیگر صلی الله علیه و سلم فلما قال کفتم بیکدیگر بگویند و اجابت کن انما یزاد الاذان و الاقامه فصل بغطس چون آن خبری بخواجه از خدای تعالی چیزی داده شودی که این یا د است بر جواب و اشارت است که اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از ان دعا میکند زیاد میشود و فضل و راه ابوداؤد و ازین حدیث مستفاد میشود که در سجده جواب مؤذن بگوید که ثواب باذن یا بدین خلاف آنکه در مردم مشهور است که در حصول اجابت فعلی اجابت قوی را در کفایت فاختم الفصل الثالث عن جابر قال سمعت النبی کفتم جابریه من بعد اذان صلی الله علیه و سلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدریکیر چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب می رود و در وایتی بگویند مکان را و حواء اگر شنید در جای دعا بفتح را و سکون حا و مد فالواوی گفته است را و می والو حواء من المدینه علی سنه و قلین مبالا و حواء از مدینه بر سر شمشیل است و بعضی جعل نیکه و راه و عن علفه بن و فاص قال انی عند معاویه طقمین و فاص از کبار تابعین است کفتم که من نزد معاویه بودم اذان مؤذنه ناکه اذان کفتم مؤذن معاویه فقال معاویه کما قال مؤذنه پس کفتم معاویات اذان اینجا که گفته مؤذنی می خفتی اذان قال تا چون کفتم مؤذن می علی الصلوة قال کفتم معاویه لاحول و لا قوه الا بالله فلما قال سرحی کفتم مؤذن می علی الفلاح قال کفتم معاویه لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و یدبر العلی العظیم زاده کرد و قال بعد ذلك معا قال المودعین و کفتم بعد اذان انک کفتم مؤذن ثم قال سمعت رسول الله کفتم معاویه بنی خدیجه را صلی الله علیه و سلم قال ذلك کفتم انکم کفتم و راه احمد و عن ابی هریره قال کنا مع رسول الله کفتم معاویه بنی خدیجه را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقام بلال بن رباح یسبنا و بلال دعا لیکر اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله سرحی تمام کرد بلال اذان افقامش شد کفتم بیکدیگر صلی الله علیه و سلم و من قال مثل هذا یقلنا دخل الجنة هر کس که بگوید یا ندان که مؤذن کفتم یعنی اجابت مؤذن بکند از بریقین در می آید بشت را و راه السنن و سق این حدیث از برای این فضل مجیب مؤذن است ما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه راه که ثواب کسی مثل گفته می گفتن یا بشد ثواب می زیاده بود و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی کفتم معاویه بنی خدیجه را صلی الله علیه و سلم اذا سمع المؤذن یشهد من شین مؤذن را که شادین میگفتن قال میگفت آنحضرت و انا و انا یسبنا و انا شادین و انا شادین که از راجع بیکر شادین است و راه ابوداؤد و عن ابن عمر و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اذن شیئ عتوه سنه و جبت له الجنة کسی که اذان گوید و دوازده سال می در آید واجب کرد و در وایتی سبب در فصل فی وقت سال فرمود شاید که اول دوازده سال و می شده باشد بعد از ان فضل و کرم حق و وسیع شده فرمود که اگر وقت سال بگویم بیدرس است بلکه ثبات زیاد آمد که کتب را بر آید من النار و اینها فرمود و جبت لا یخیر لک انک یزید تا از خود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این یا د است که فرمود و کتب له بنا ذنبه فی کل یوم سنون حسنه و نوشته شود بجز اینها گفتن و هر روز به بار شست نیکی و کل اقامه قلثون حسنه و هر قامت را سبب یکی و ظاهر این تادریان دارد که کلمات اقامت فراهی باشد و بجهل که کثرت فضل اذان با صبا کثرت مقب و شقت دارد باشد و هر قدر بر تکرار این حدیث مکرر بعلم شایع است و اندر علم و راه ابن ماجه و عنه قال کنا و غیر ما باله عمل عند اذان المغرب و بیکر از برای هر سه آ

محمد

فی جمله سوره و جنت با ناله و دعا و خطای هر چه داشت چنانکه با لاجورد و بار ما باشد تا که در او جابجاء سرخ خالص نشسته که آن کرد است که است تحریری و تحقیقی آن در لباس باید یافتا و الله تعالی شفی و دعا
که اس بنده بود شخصیت و به نشسته کوشا از ادب ابقا صلی الی العفو بالناس کعبان کند و آخرت توبه جان غنیمت و در رکعت و طاعت الناس الدواب و در معصوم و چهار بار یا ابروی
بین بدی العفو یکدیگر تشریف غنیمت معلوم شد که بعد از نصب سر که شتر دم و غیر دم ضرری ندارد و نماز کند و ندانم شمشیر منقش علیه و عن فافع بن عمر ان دعا یستلزم نافع از این
که بنویسند علیه و سلم کان یحضر الحله بود که می نشاند شتر سواری خود را برینا بجانب فی فصلی الهیاب من انیکند و آخرت ربوی احد و بعضی بیخ یا سکون عین و بعضی او سکون و ضم اضلع است
بعضی و فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
قلت و انما ذللت الوکاب کنت فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
میگوید این شتر فاعله پس است نمی تواند داشت از عدل تعدیل فصلی الی اخره پس میگوید که در آخرت بخاری پس این و اخره نجات میدهد و بدو کفری چوبی که میگوید که شتر سواری چون
آن چوب بلندی دارد از شتر ریخت و بسوی می نهد و میگوید که در حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
الرحل مانند بین این شتر و فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
حضرت آخره الرحل است و روای لغت خود و فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
ندارد که میگوید در پیش آن شتر و قطع میکند شتر و او را باک ندارد که کسی بگذرد و او را نمیکند و در واه مسلم و عن ابی جهم بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
فالرحل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد الما دین بدی المصلی اذا علیه اگر باند کند رند و پیش صلی که کناه است بروی الحان این بقعا و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
تا جل جلاله ان هر بین بدی به شتر و او را از شتر و بی شمس صلی فالرحل المظن کناه است و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
شهر الوسته یافت جل جلاله یا جل سال و از حدیث دیگر معلوم میشود که هر سال کند و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
علیه و سلم اذ صلی الله علیه و سلم و بعد الما دین بدی المصلی اذا علیه اگر باند کند رند و پیش صلی که کناه است بروی الحان این بقعا و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
یکی که بگذرد پیش روی یعنی میان بی شتر علیه و سلم پس باید که باند کند و در واه مسلم و عن ابی جهم بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
در دفع و طرد و گفته اند که بخاری که قطع کند که جائز است قطع کردن آن ماکه کشته شود و بعد از فاص واجب کرد و در دیت اختلاف است فانما هو شیطان یزکریست و می گویند شیطان خبری که شیطان کند
لکن قطع خشم است یا بدو شیطان این است چه شیطان چون از سر و دوطلاق می آید و مردم شیرد شیطان این که بنده هذا لفظ البخاری ابر لفظ بخاریست و مسلم معناه و مسلم لفظی است و او است لفظ دیگر است
و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قطع الصلوة المرافقة و الکلیه یسود و باطل میگرداند نماز را از آن پیش صلی که بگذرد و بخاری و مسلم و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
میدارد و قطع نماز را یا فن نماز و وضع کند از نماز و خبری مانند شتر و در صل و پیش و شتر و سخن از اینا که معلوم شد و واه مسلم و عن ابی جهم بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
شغل دل صلی بلان و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
پس نه است خطا نجاست و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
الملیل نایکند و در شب و قاعه منی ضه بینه و بین القبلة و من یبنا افاده بود و میباید آنحضرت و میان آنکه کاعی ارض المجاهده و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
تعبالافاده بود و مردم ندید که نه و با وجود آنکه حضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن نماز قطع میکند نماز و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
سوره براده جری و التان فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
بود و انما بود مثل قد ناهوت الاحلام و من بدین و تحقیقی دیگر شده بود و بدت بلوغ و رسول الله و غیر جلاله صلی الله علیه و سلم و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
که الی غیر جلاله ربوی و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
فی المصنف و در کتب و فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
من اگر چه قریب بلان شده بود و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
رویی خود و شیخا خبر از بعضی و در یاد و دخت و متون و فافع بن عمری که سواد شد نیز طاعت است معوض و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
بند و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
او قطع خشم و واه و او را و اولن ملاحظه با کتب و کتب قبل قیم شافعی قول امام حرمت و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
لیس شی و شافعی نیز قول و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که
اولی است و با تابع و فی الجمله و بعضی برینا ندان منقش علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند و از الحدادی و زیات کرده است بخاری را عیادت را که

نه فرض چنانکه حدیث حدیث آمده است که چون آنحضرت میگذازد نماز شب را این سید بیت رحمت که آنکه می بیند و طلب رحمت میکند و می بیند بیت فدای کرم که می بیند و نهاده از خدا محبت
در هر یک مثل این در آنچه خبر میکرد از نماز شب فراموش وایت کرده و منی با حق جبرج رسول الله صلی الله علیه و سلمه علی صحابه قضا و علیهم صوره الرحمن گفت جابر سر و آن حضرت را
خود پس خواند ایشان سوره الرحمن هم القرآن را من و لما الاخر بازا اول سوره تا آخرش فسلکوا این سوش نذا صاحب فقال لقد قوا علی الجن لیلۃ الجن پس گفت آنحضرت تحقیق خواندم این
سوره را بر جنیان حدیثی که آمده بود و جمع شده بود در برین برای آن آوردن و قرآن شنیدن و کافو حسن مرود و اینک پس بود و جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در
اینجا آن منی است که جواب سلام دارد و سلام میگوید و معنی باز کرد و ایندن و مرود و نیز میبیند و می آید قیال در و او مرود و بعد از آن جان کرد و جن در جنیان آنکست کلمات آیت علی قوله بودم
من بر که که می آدم بر قول وی تعالی که فباي الا و بکما نکلن بان پس بکدام معنی از غنهای پروردگار خود که غیب و انکار میکند خطاب بجن و منی است قالوا می گفتند جن در جواب بخلاف لایبی من
نمکت بنا که کذب بیج خبری از غنهای تو ای پروردگار ما انکار میکند حکایت محمد پس مرزا است حمد و الوامدی و قال احدیث غریب الفصل الثالث من سعاد بن عبد الله الجعفی
بعضهم وقع با تعنی مدی ثقه است ذکر کرده است او ابن سعد در طبقه ثانی از اهل مدینه است شش تا شش و ده قال ابن رطل من جفینة جبره انه سمع رسول الله کفبت بستی مدوی از قبیل جفینة خبر داد او را
که می شنید خبر خدا را صلی الله علیه و سلم قرائی الصبح خواندند و هیچ از اولت فی الکعبین کلیمه جاری بود و رکعت فادری منی ام قراء ذلک خبر پس در جواب می گوید که فراموش کرده بغر موشی خواند
خواند از دیده و دست شش این خبر در شرح خود گفته که خطا برست که خدا خواند برای جان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بکر سوره و واحد در هر دو رکعت حاصل میکرد و انتی می توان گفت که شایسته تمام
اقتضای کمر بر آن کرده باشد اسلم قول حق جافن کل میثقال ذوی خیر ایوة و من کل میثقال ذوی شر ایوة مرا ضرر آن را که جامع انواع و غیبه و رعایت اکید و اینجا که فرمود آنحضرت صلی
علیه و سلم در شان هر دو می که شنید آنرا گفت پس است بر همین دو رکعتی که ای تمام علمه درین دو رکعتی است و الله علم رواه ابوداود و عن عروه بن ریس است بن سماع بن ابی کبر
رضی الله عنه قرشی سدی از کتاب یسین و ثقات ایشان و یکی از غنهای سیده مدینه فقیه که کبر کثیر الحدیث ثبت ثقه مومن صاحب الدبر و لیسنه اشین و شرین و ده سنه اربع و ستین قال ان باکلی الصدق
رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها سجدة البقر فی الکعبین کلیمه ساعده بن الریر گفت که ابابکر الصدیق رضی الله عنه کذا را که صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این
که تفریق کرد سوره زبارة در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره اعراف خواند و نماز مغرب پس طریق رواه داکت و عن الغضاضه نفع فای
اولی و کسره فای نیه و نیز بعضی بضم فای بن بن میسر غیر عمر الخفیف منسوب به بنی خنیفه فقیه است از باب تعنی مشهور است قال ما اخذت سودة یوسف الامس قیوة عثمان بن عفان ما یاه فی الصبح
گفت فافضه ذوی کرم من سوره یوسف را که خواند عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرت کان یبوء بالیسار می گوید که در عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که موافقت
تکرات یک سوره باکی ندارد و رواه داکت و عن جابر بن ربیع صحابیت حلیف از خطاب این آورد و بنی عربین الخطاب حاضر شد بدر او تا شش هادرات شش اشین و فیشین قال صلیبنا و اعلم الخطاب
رضی الله عنه الصبح گفت ما من ربیع کذا ویم جابر بن الخطاب را صبح را فخر از جاباس خواند در دو رکعت وی در بعضی نسخ فیها منی در نماز صبح سوره یوسف و سوره الحج سوره یوسف و سوره حج فزاد
بطیئة قراءت آهسته بدر یک قبل له اذن لقل کان یقوم حین یطلع الحجر کثرة شرعاً مر الحاکم بر آیتیه تحقیق بود عمر بنیو است برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی یک یا دو بخیر است در
اول وقت تا کجا شای این قراءت در از میوه و قال اجل گفت ما مراری بر میوه است بکامی که طلوع میکرد و فجر اجل ففجر جبره و جیم حرف صدیق است یعنی آری بخیر نم رواه داکت و عن عمرو بن شیب من ابی من جیم
قال ما من الفصل سوره صغیرة ولا کبیرة الا سمعت رسول الله کفبت میت از بعضی صبح صورتی نه حوز و نه بزرگ که آنکه شنیدم تحقیق می بیند خدا را صلی الله علیه و سلم یوم بها الناس فی الصلوة المکتم
است میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه داکت و عن عبد الله بن عبته بن حمود برادر زاده عبد الله بن سوید مدنی الاصل ساکن شد که فیه دریافت زمان فوت را ذکر کرده معتق بود و صاحب و غلط
کرده و می تعنی است از کتاب یسین قال قراء رسول الله صلی الله علیه و سلمه فی الصلوة المغربیم الدخان گفت بخوان آنحضرت در نماز مغربیم الدخان را رواه النسائی رسلاً وایت کرد این حدیث
را النسائی بطریق رسال نیز که عبد الله بن عبته بن حمود است باب الکوی و رکوع و رکعت یعنی پشت نمودن و رکع الشیخ نیست هم شد بجهت پیری و رکوع نمازیم از اینجا است و رکوع یعنی صلوته نیز آمده که رکع
ای صلی الفصل الاول من انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقیوا رکوع و السجود راست و درست و برابر کند رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گفته
خواجه فی لاد اکو من تعبک پس بعد سوگند بگویند من بر اینند می بینم شمار از پس خود می بیند پوشیده نیست برین آنچه می بیند شامش این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیثی بی بریه که گذشت
تمتق علیه و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و سجود و بین السجودین و اذ فرض من رکوع و خلا الیقام و العفود و یسار السجود و ایتست از برابن عازب که صاحبیت و احوالی که می گوید
شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و ششین میان دو سجده و ایتان و چون بر سجد داشت سرانکه رکوع غیر قائم که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک بر برابری قائم کرد
قراءت میکرد و بشکست در از میوه و قعود و رکوع و رکعتی بخواند نیز در از میوه باقی ارکان اندر رکوع و قعود و سجود و طبع همه برابر و نزدیک یکدیگر در محاذ میوه و ششین علیه و بعضی عادیث منوم میکرد
که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قعود و طبع برابر میوه و طبع شش است که چون قیام در از میوه و آن ارکان را نیز در از میوه که از آنچه منوم است در آن و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف میوه
و در آن ارکان نیز تخفیف میکرد و تا نماز ارکان را نیز تخفیف و قشایه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میوه و قعود و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود در محاذ قیام میوه
و شاعران از اینهمین نوع و قول کرده اند نیز از این کلام در اول فصل ثالث در حدیث هوف بن مالک با یادنا شده و تعالی و عن انس قال کان ابی صلی الله علیه و سلم اذا قال بود آنحضرت چون
میگفت سمع الله لمن حذر حق قول قدا و هم نفع جبره و با سکون و اوی می ای ایست و بسیار می ایست تا آنکه میگویم که تحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام از سر گرفت و بعضی تفسیر بسیار نیز کرده اند و در
در می جفتیت گفت من است ثم یسجد و یقف بین السجودین حتی یقول قدا و هم پس بر سجده بکر در می نشست میان دو سجده تا آنکه میگویم تحقیق و هم کرد رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها

درین باب

یعنی ای گفت ابوهریره ثم سلم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام کرد و پیش از سلام گفت پس بگفت بن سیرین در جواب سوال ایشان بنبت ان عمران بن حصین قال ثم سلم کا بنیده شده و جزوده شد که هر کس
چون حصین در حدیث گفته است ثم سلم یعنی بن نظر از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن بر اثر جزوده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه
در حدیث ابوهریره سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که دیدم بخار آورده ام و در روایتی آمده است که از بن سیرین پرسیدند که در سجده بن سیرین گفت میت
تشد در حدیث ابی هریره و لیکن بن دوست میدارم که خوانده شود تشدید و در فضل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشدید باین معنی غلبه لفظ التجاری و فی اخری لها و در روایت دیگر بخار
و سلم را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل کما یحفظ لم انس لم تعصر بن اخضر آمده است کل ذلک لم یکن یسبح خیر انیسان و قصر بنو و دیگرین عبارت آمده است که قال می گفت و اولیدین و کان
بعض کث تحقیق بود یکی ازین دو چیز انیسان یا قصر رسول الله بد آنکه شرح حدیث را در بیان علوم انجیدیت کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
و لیکن بدینجا دو کلام است که باید آورد اول در قولی صلی الله علیه و آله و سلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه انیسان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف
در افعال است و ثانی در تمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند در جواب از اشغال اول که عدم جواز انیسان در افعال و
اخبار است که متعلق باشد بتبلیغ شراعی و حکام و حتی در جمل اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و سفیست اگر چه نه عمدا بود و واجبست ترخیص لغت و کبر
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و همین است مذنب جمهور و این میگوید که مراد بقول می پیچ بود نه انیسان و در فصلی است که در اعتقاد من نیست نه نفس لامر و این خبر صادق است
باین قول که نیت است از عدم شعور که یا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشغال فانی میگوید که تکلم و فعل نه عند نماز است بر تقدیریت که عدا باشد نه سهو و انیسان
چنانکه مذنب شافعی است و این جواب تمام نیست در حکم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه حکم انیسان نه سهو بود و اگر آنکه کوئید انیسان تابع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند و انیسان احکمی متعلق نیست
و انبجواب خالی از معنی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذنب خفیه جز از انیسان کلام عمدا و سهو اطلاق معنی ندارد است پس انیسان میگوید که وقوع این قضیه پیش از رخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در اینجا کلام است مذکور مذنب امام احمد حنبل است که کلام در نماز عدا و سبایا معنی ندارد است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از مومن چنانکه در بن قضیه است
و الله اعلم عن عدا تدبیر بکلیه بضم موحده و فتح موحده و سکون بختیه امام و در عدا گفته اند چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعضی ساین عدا تدبیر مالک ابن بختیه است متون مالک
و اثبات الفاصت مالک نکرد و صحابه است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین است فی اماره معویه ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم است که آنحضرت که از امام
صالح بن یزید بن ابی قحافه فی الرکعت الاولین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی نشست و مکرر عقده او فی مقام الناس معویه پس ایستاد و مردم با آنحضرت حتی از بعضی از
و انظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز او چشم داشتند مردم که سلام گوید که و هو جالس کثیر سلام داد و او نماز را برآمد متفق علیه الفضل الثانی عن عمران بن حصین ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم
صالحی بم فنهار و ایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال می در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد و سجده بن سیرین پس سجده کرد و دو سجده برای سهو ثم
تشد ثم سلم تشدید خود اندر سلام داد درین حدیث تعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشدید کرد و در احادیث دیگر ذکر تشدید نیست و این حدیث موافق مذنب است و مذنب امام احمد نیز
بجست و بعضی مالکی و شافعی نیز تم برین اند و اختلاف است که صلوة و عا که در تشدید آمده است در تشدید پیش از سجده بخواند یا در که بعد از دست اختیار کردی که از تشدید است بر ثانی است
و در بدایه کنه صحیح همین است و بعضی شریح بدایه گفته که صواب است که در اقول بخواند و محالوی گفته که در بر و بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول محالوی حاط است که فی ثانی و فی ضحان
رواه الترمذی و قال فی حدیث حسن عیسی بن جبره تفرد راوی زیاد تشدید بخان لغت رواه و دیگر وجود ذکر تشدید ایشان و حفظ ایشان و حال که گفته است که این حدیث صحیح است بشرط تحقیق و بعضی
و ابن عبد البر و غیر ایشان تصنیف کرده اند از اوعن المغیره بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قام الالام فی الرکعتین چون ایستاد امام در دو رکعت و عقده کرد و ان ذکر قبل ان
یستوی قائما فجلس پس اگر ایستاد و رکعت کرده است پیش از بر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشدید بخواند ظاهر حدیث است که سجده سهو کند در بدایه گفته اند بعضی
گفته اند که سجده کند از جبهه تا جبهه صحیح است که کند و ان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فجلس و سجده فی السهو پس باید که نشاند و سجده کند و سجده سهو رواه ابو داود و ابن ماجه
و انجیدیت دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم است و ظاهر مذنب است که اگر بقیود اقرب بود بر کرد و بنشیند و تشدید بخواند و اگر بقیام اقرب باشد بر نکرد و در تشدید و اختلاف
کرده اند در تغییر اقرب بعضی گفته اند که اگر نصف فعل ایستاد بقیام اقرب است و اگر بقیود اقرب است و بعضی گفته اند که سر بر نهان و زانو برداشت بقیام اقرب است و اگر بقیود
و بعضی گفته اند معتبر بر نهان زانو با است شیخ ابن الهمام گفت اعتقاد فرقیه ای است از ابی یوسف که اختیار کرده اند از اشباح بخارا ظاهر بر مذنب نزد عدم استوای قیام بود
و هو الاصح الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر او سلام داد و در سه رکعت ثم دخل منزله و تسبیح را
خود انعام علیه جل تعالی له الخراق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خباق و کان فی یدیه طولی قد هر دو دست وی در آن تحقیق است که این مرد همان ذوالیدین
که سابقا ذکر او رفت که فی شرح الشیخ تعالی پس گفت یا رسول الله ذکر که در صحنه پس باید داد ان مرد را آنحضرت را که در بعضی سلام داد ان در سه رکعت فخرج غضبا فخرج
پس بیرون آمد آنحضرت خشکین در حالیکه یکشده ای مبارک خود را بهیچ معلوم نمیشود که سبب سهو بود و باعث این خشم و اضطراب چه و الله اعلم بامر الله و شیخ ابی الی الناس قال آنکه
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا یا راست میگوید یا نه مرد قال نعم گفتند آری راست میگوید یعنی رکعت پس گذارد آنحضرت یک رکعت را که مانده بود و از نماز
سهو کرده بود ثم سلم تسبیح سلام داد ثم سجده بن سیرین پس سجده کرد و دو سجده برای سهو ثم سلم تسبیح سلام داد و از نماز برآمد و رو کس پوشیده اند که مخالفت میان انجیدیت عمران بن حصین

تشد و حال آنکه وی
نشسته است و سجده بن سیرین
نکرده است و این حدیث
در حدیث صحیح است
و در حدیث صحیح است
و در حدیث صحیح است

خوانده فی کامل معتبر و او ابو داود و الترمذی و ابی حنیفه است چنانکه گفت و قال بذ حدیث لیس سباده بالعوی و کنت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی و زیاده که
از او بیان وی این لیس است و وی ضعیف است اگر چه از آن حدیث است و لیکن در آخر علی غلطی بنفذه وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصلح علی اعتبار
با کما فی شرح السنه و واقع شده است و در مصلح بجای ظاهر و با ضعیف تر شیده که راجع باین سجده است ظاهر و با وحدت صمد که عا بد سور است و در شرح السنه نیز چنین است و در نجاشه
بشیر است که دلالت میکند بر آنکه هر که بر دو سجده نکرده یا تمام سور خواند و ترک سجده مغفوت ثواب قرات تمام سور است و عن ابن عمر ان البنی در و امیت از ابن که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم سجده فی صلوة الطهر سجده کرد و شامی گفت غایتشین سجده تلاوت ثم قام فركع فبیتا و از سجده پس رکوع کرد و از آن قرات تنزیل السجده پس دستند و اعتقاد کرد و سجده که آنحضرت
خواند سورۃ التمزیز الکتاب که در وی آیت سجده است و این اعتقاد از آن سجده کردن و ایستادن و بر رکوع رفتن حاصل شد بلکه آتی از سور شیند که بدان دستند که این سور
خواند و آنحضرت کاهی آتی از سور میشواید تا به اند که فلان سور خواند یا فی علقه از نه فایت متوق و حضور جهر ظاهر میشواید که در باب القرات که شت رواه ابو داود و در ظاهر
این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سور را نا خواند و بر رکوع رفت و این جایز است و نیز جایز است که باقی سور بخواند بعد از آن بر رکوع بروی غایت آنکه بر تعلق
اول قرات بعض سور لازم می آید و آن فی الجمله جایز است و از اینجا لازم می آید که قیام رکوع مقام سجود قرات جایز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی
واجب نیست اگر کند رواست فافهم و عنه انه قال ان قال الله صلی الله علیه و سلم غیرا علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت بخواند بر قرآن را فاذا امر بالسجده کبر و سجده و سجده با صبح
پس چون یکدشت بآیت سجده بگیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سابع هر دو میباشد رواه ابو داود و عنه انه قال ان قال الله و سلم
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قراء عام الفتح سجده خواند در سال فتح آیت سجده را فبعد الناس کلهم پس سجده کردند و هم منهم الکرکب و الساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعضی سجده کنندگان بر زمین حتی آن لراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوا جفتین سجده میکرد و بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث بعض نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داود و این واقع جز آن واقع است که آنحضرت سورۃ و الفهم خواند و مسلمانان و کافر
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان شرکان یکی بود که کفی از خاک و سکر زده گرفت و بر جبهه خود زد و گفت پس مرا این قدر در عام فتح شرکان موجود نبود
آن قصه در مکمل است پیش از فتح فته برو عن ابن عباس ان البی صلی الله علیه و سلم لم یسجد فی شی من المصل من مذبح الی المذبحه روايت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده نکرد
در جزی از بعض انان باز که انتقال کرد بدین که هر پیش از آن بکجه سجده کرده بود و تا ثمة آمیان از مسلمانان و کافر و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داود و ابی حنیفه مخالف
حدیث فی هریره است که گفت سجده کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از الساء ان شقت و افراد باسم رکب و اسلام الی هریره بعد از دخول مبدینه است در سال فتمم الحجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و راجع است و بسیاری روایت کرده اند سجده را و بعضی منتهی مقدم است بر بانی و عن عائشه من قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
سجده القرآن لکلت عائشه بود آنحضرت که میگفت و بخواند در سجده تلاوت در شب این دعا را سجده و جی الذی ملقه و شق سمعه و بصره سجده کرد و وی من یا ذات من هر کسی که بپزد کرد
او را و شکافش شولی او را و بلیانی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند و قوت سمع و بصر در آنجا نماند و سجده کرد و بعد از آن و توانا فی و توفیق او و تعقیب طیل اتفاقی است که عائشه
این دعا را آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول را آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مطلق سجده تلاوت بی احتیاج بسیار و نیز آمده و خواندن این دعا نیز برویت است که طلیت کما
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان ربنا لمعفولا و ظاهر مذهب حنفیه است که تسبیح منون در سجده صلوئیه کفایت میکند در سجده تلاوت چه سجده صلوئیه فصل
و چون در اینجا کفایت کند و در اینجا بطریق اولی کند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادویه خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی است چنانکه
بود رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و قال الترمذی بذ حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال کفایت ابن عباس آمد و در وی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله را بیتی القیله و انما ثم کفی اصلی خلف شجرة و یدم من خود را امشب و حال آنکه من در خواجم کویا نایمکنم پس درختی فجدت پس سجده کردم یعنی سجده تلاوت
فجدت الشجرة بسجده پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من با سجده سجده کردن من فمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که بخواند در سجده این دعا و اللهم الکتاب لی بها عید
اخر انا و انویس برای من این سجده با دوش را وضع غنی بها و ز اوبه از من بطلب وی کرانی بزه را و اوجلهما لی عندک و عزرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود خیره و تعقیبها
لما تعقیبها من عبدک داود بن یزید را این چنانکه پذیرفته سجده را از بنده خود که داود است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ البی صلی الله علیه و سلم سجده گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر آنجا اب از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بعد از خواندن این دعا و وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجده سپهر سجده کرد فمعتهم و هو یقول
مثل اجزه الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی سیکوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد آنکذا درخت و دعا ی اوروا و الترمذی و ابن باقره لانه لم یذکر رواه
از ابن عمر حدیث را ترمذی و ابن باقره که در آن لفظ را و تعقیبها منی کما تعقیبها من عبدک داود معلوم میشود که آن مرد سوره را بخواند یا سور و دیگر ظاهر آنست
آنکه این لفظ چنان در دهن می افتد که سور ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و مانا که مبنی روایت این هر دو احتمال است اما از قرات آنحضرت که در روایت اولی خلق
آورده قرات آیتی از آیات سجده مطلقا و الله اعلم قال الترمذی بذ حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است الفصل الثالث من این
از ابن عباس صلی الله علیه و سلم قراء و الفهم فجدت و جد من کان معروایت است از عبد الله بن سعید که آنحضرت خواند سورۃ و الفهم پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر از شیخا

که خداوند اوقات است و پنج آمده است که در حدیث این آمده که سبب و هفت است شاید که مختص است به پنج و می شد پس از آن زیاد کرده شد و فضل او انما و نیز اختلاف تفاوت حال
صلوة و حاصل است یا سبب و هفت و در حدیث است پنج و در سوره و گفته اند که در ذکر قبل و کثیرا تا غایت است از جهت وجود علیل در ضمن کثیرا و اختلاف است در آنکه این فضیلت مخصوص است یا
سبب است یا عام بعضی گفته اند که مخصوص است بجماعت و در سبب است و در هر تقدیر علم تخصیص حد و موقوف علم شارع است که جزا و تحقیق بر آن اطلاع نیست و بعضی علماء مناسبات در آن ذکر کرده
و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وایت است از ابی هريرة که گفت گفت آنحضرت و الذي نفسي بيده سوگند آن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اونست لقد همت ان آمر محبب غلبت تحبب آنکس که درم که امر کنم جمیع کردن بهیزم پس جمیع کرده شود بهیزم ثم امر بالصلوة فيؤذن لها يستمر کنم باذان گفتن برای نماز پس نماز
نعمت شود و مراد از ثم امر رجلا فيؤم الناس استمر کنم مرید را باامت کردن مردم را پس اامت کند ایشان را ثم اعالف الى رجال استمر بایم بسوی مردانیکه حاضر شده اند برای نماز
و کبیرم ایشان را بجا یک یا معنی اینست که مخالفت کنم خبری را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة یا مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای عاقبت و تعذیب
ایشان و فی رواية لا يشهدون الصلوة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا يشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نشودند نماز و اگر مذکور نیست جمیع
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز حدیث مختلف آمده که جمیع است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاعرق عليهم سویتیم پس بوزم ایشان یا لعلهم غابوا
ایشان را تا سوخته شوند ایشان و در حدیث مبالغه است و در ایام تعذیب جماعه که حاضر نشودند جماعت که آنحضرت نفس شریف خود معیت باست نمیشود و دیگر را غلبه
میگیرد و خود بخیر بجماعت عقید میشود و الذي نفسي بيده لو يعلم احدكم انه يجده عاقبتینا و سجد سوگند که بدان یکی از ایشان که وی می یابد سخنان فر به را و عرق نفع عین و سکون احوال
که گرفته شده اند وی گوشت و بعضی گفته اند که عرق سخنان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عرق گویند بجمیع عین او را مین کسیریم و نفع آن جنین با می باید و دوم کا و گوشت
را که نیکو اند و در نظر عرض مطلع و ذوات است و وی و بعضی مرابین از تفسیر بد گوشت پاره کرده اند لسهال العشاء بهرینه حاضر میگردد نماز عشاء را بیان ذوات است و می میکند که وی
آنجنین از جنس حقیر دنیا وی حاضر آید و برای ثواب آخرت حصول قرب درگاه حق می آید بهی تیری و بخیردی رده الهجاری و سلم نحوه و عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم حل
ای و هم از ابی هريرة روایت است که آنحضرت را مردی بایضا بعضی گفته اند مراد این است که از شما بهر حال است چنانکه در بعضی آیات تصریح بدان واقع شده و بعضی گفته
خیز و دست فعال پس گفت آن مرد را یا رسول الله ایس قاتل یقودنی الی المسجد بدستیکه است که نیست مرا کسند یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و خود کشد بسوی
و جران از پیش خاک که سوق راندن از پیش خال رسول الله پس طلب کرد و خواست آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آن رجس که که رخصت دهد مراد او را و تکلیف کند حضور مسجد را
فیصلی فی بینه پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و مسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مراد او را و ای دعا و این سر که که پشت داد آن مرد و خداوند آنحضرت او را فقال
هل سمع الله بالصلوة پس فرمود یا میثوی او از دادن را برای نماز یعنی میثوی اذان را قال نعم گفت آری میثوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا مسجد بهر نوع که
باشد و درین حال مبالغه است و حضور مسجد بشنیدن اذان رواه سلم و عن ابن عمر انه اذن للصلوة لضمهم به و کسر اذان شده و نفع بجزه و نفع ذال هر دو روایت آمده و بوجه اول
آن شود که آمده است از ابن عمر که اذن گرفته شد در مسجد وی یا زردی برای نماز و بوجه ثانی اذن گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت سجاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذن گرفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیل ذوات بر دو چیز بدیشی که خداوند سر او با و بود ثم قال لیسرکف مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوة
الرجال کاه باشد و بداند که او را در مسجد نماز و محل سکون مرد و آنچه با دوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با دوست در سفر و در عینیت که در قیام این قضیه
و در خبر باشد ثم قال ان رسول الله لیسرکف ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یأمر المؤذن اذا كانت لیل ذوات بر دو مظهر قبول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبرد میثوی خدا و ند سر او بدارن که بگوید الا صلوة فی الرجال ازینجا معلوم شد که با و باران و سر را از غدار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلواتی الرجال برای اجابت
باشد که مقید رخصت است و تواند که محمول بر مذاب بود از جهت غایت شفقت و تسهیل بر امت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع عشاء احدکم و قمیتا صلوة
بحر مناده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و کبیر بر آورده شد فاد بالاعشاء پس آغاز کند بطعام و لا یجمل نفع یا سکون عین و فتح جیم یعنی شایان کند آنکس برای نماز حتی
چون منته تا اگر فایز کرد از طعام خوردن و عشاء نفع عین طعام شبانگه ای خوردن و تخصیص به این جنبه آنست که عادت عرب در طعام نقدی و عقی است که در جاتسکاه و شبانگه
بجزرند و وقت نماز در صورت دوم بنوع ظاهر است که امر با ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه کرشمکی یا باعث بر شغل عین نکردن و کان ابن عمر میثوی
که الطعام و تمام الصلوة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نماده میشد برای وی طعام و کبیر بر آورده میشد برای نماز فایا میثای نفع منته پس نمی آید این عمر نماز را تا آنکه فایز میشد از
طعام و الله لیسرکف قراءه با لام و بدستیکه ابن عمر بر آینه میشد قراءت امام از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و دو جوان عین
از وی با شایان کمال است و کتب است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت سئیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم یقول یکیف لا صلوة بحضرت طعام یک نیست نماز و حضور طعام و در بعضی نسخ الطعام و لا یؤید افعه الا عثمان و نه در حالتی که وی یعنی مصلی را داشت میکنند و زور می آید
بجواب اول فایز که موجب نقصان و ضو و شغل خاطر است و اگر نیک کرد دو وقت چنانکه اگر شغل کرد و در بد آن وقت بیرون میرود بگذارد و چنانکه سبب ذکره بطبیعی رواه سلم
و فی روایتی هر دو وقت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبه چون قیامت کرده شد نماز پس جایز نیست که نماز فرض خود را شروع در فعل کند یا بنشیند

پیش آوردن چنانکه یکی بجانب باشد و دیگری برعکس و دیگر و او را مسلم و عین بی بریه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اولاه فی المویات من النساء الذین کنت یخضرن الکرخی بود چنانکه
نماز است از زمان و خود ان تمت صلوة العشاء و امرت فتمیاتی یحرقون فی نوبت بالنار بر میگردم نماز عشاء او امر میگردم نماز او که بسا لاف میگویند چنانکه در نماز عشاء است
تس بلکه آنرا که مکلف اند و جماعت حاضر نمی آیند یا تس اند یا جماعت معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جلعول نشده است که در جماعت و در جماعت اند
عنیت و بعضی گویند یا جماعت نیز مراد نیست و تشدید است و تحقیق کلام مراد نیست و الله اعلم و او را احمد و عنه قال مرار رسول الله صلی الله علیه وسلم امر که در نماز و در جماعت
صلی الله علیه وسلم از کثرت فی المسجد فودی بالصلوة و فی کما بشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز عشاء احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما که بگذارد و نماز او را
احمد به آنکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آئینه و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از اذان اگر منافق و دیگر آنکه بیرون
او را حاجت و وی بخوابد رجوع رله این منی در مذبح و مقتداست بلکه غلط باشد وجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا کرده نیست زیرا که این در منی کمال است اگر چه در
صورت ترک است و اگر پیش اذان گذارده است در عصر و مغرب و فجر یا در عصر و فجر از جهت عدم تغل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعت فعل سه رکعت و در
فجر و عشاء اگر بر آید یا بیرون نبرد که وی حاجت کرده است و اعیان را یکبار که اگر نماز آن آغاز در یک کس برین تقدیر نه بر آید تا متمم ترک جماعت نکرد و نماز او را دیگر اوده
کنه البته نزد امام احمد اگر چه جماعت گذارده باشد و نزد حدیث منی مقدم و راجع است از جهت زیادت قوت و محنت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر سراج یا محمول است بر
فعل النبی از جهت جمع بین الادله و در بعضی احادیث استثنای مذکور نیز در و دیافقه است و الله اعلم و عن ابی الشعثاء فی شرحین صحیح و سکون عین معلوم نبای مثله و بدعا خرج رجل من
المسجد بعد اذان فیه ابوالشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از اذان گفته شد و در مسجد فقال پس گفت ابو بریه اما بعد از اذان حصی ابوالقاسم
اما این مرد پس تحقیق کند که در ابوالقاسم اصلی الله علیه وسلم و او را مسلم و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اور که لا اذان فی المسجد کسیکه در نماز
با نکت نماز در مسجد هیچ کس لم یخرج لحاجة پست بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری و هو لا یرید الرجعة و وی بخوابد یا در نماز در مسجد فومناقی من می شایقی
و رجعت فخرج را و کس بیرون در و ادیت است رواه ابن ابره و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه بشود اذان را پس حاجت نکند و در مسجد نماز
نیاید پس نیست نماز او را الا من عذر مکرر از جهت عذری از عذر که سابقا مرده شده رواه داؤد از عیسی بن عبد الله بن کثوم صحابیت مشهور که اعی بود قال گفت یا رسول الله ان المؤمن
کثیرة الهوام و التباع بدین سیکه مدینه بسیار است در وی که زنده باورند با و انضرب البصر من باغیا ام فعل یحتمل من رخصته پس ایامی برای من رخصت در دین و آسانی که روا
داری برای من عدم حضور جماعت قال بل تمنع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشود این کلمات را که میخواهند نماز و بشارت میدهد بر ستاری و دریافت مقصود و من
مشیدن اذ است و تحقیقین جلیتین این جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میثوم قال گفت آنحضرت فخی جاپس حاجت کن و بیاد کم رخصت مکرر گفته اند می
کلمه است که در مقام حث و استیصال کنند نماده شده بجای واجب و در مائیه نوشته جلیل معنی بیا و ثواب و این لفظی است مرکب از حی و بل و بر دو کلمه تعجب اند چون وقف کنی حی
کوئی در و او بود که در حال وصل توبین در آری و کوئی حی و تحقیق این لفظ و باب اذان نیز گذشته رواه ابو داود و النسائی و عن ام الدرداء قالت گفت ام در و او که زوج ابو الدرداء
است و دخل علی دوا بر من ابو الدرداء و هو غضب و حال آنکه وی و غضب در آورده شده است و شکلی است فقلت ما غضبتک پس گفت من چو چیز غضب آورده است و او را با عشت
خشم و حبیت قال گفت ابو الدرداء و الله اعرف من امراته محمد بن سوسکه نشین نام من از کار است محمد صلی الله علیه وسلم ثقیلاً چیزی را الا انهم یصلون جمیعاً کما انکما ایشان نماز میگرد
جماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری و عن ابی کرین سلیمان بن ابی حنیمه فخرج حای معلوم سکون مثله قال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان بن ابی حنیمه فی صلوة یصبح
گفت که عمر رضی الله عنه کم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حنیمه است و از کبا تابعین است و قرشی عدو نیست در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشد وی برای حاجت
نماز با دوا و ان عمره الی السوق و در سیکه عمر رفته بود با و بجانب بازار و مسکن سلیمان بن ابی حنیمه و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود و در علی الشعثاء ام
سلیمان پس بگذشت بر شفا کبیر شین و فاکه نام مادر سلیمان است و از مهاجرات ادلی بود و از عقالی نسا و فضلاء و از نایات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد
و قیل که میگرد و گویند که نام وی ایلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب آمده فعال لکلم سلیمان فی الصبح پس گفت عمر شعثاء اندیدم سلیمان را و در نماز صبح پیش چو باشد فعالیت
انه بات یصلی فخلبت عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را و چشم او یعنی غلبه کرد خواب بروی فعالیت پس گفت عمر لان شاهد صلوة یصبح فی جماعت
احب ان اقوم لیله برانیه حاضر شدن من نماز با دوا در جماعت دوست داشته شده تراست بوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که فاکه
صبح جماعت گذاردن فاضله از نماز شب و مجتهد است و لهذا گفته اند که اگر قیام پس موجب ثقل در نماز فجر کرد و ترک آن ادلی است رواه فاکه و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم ان من فاقوا جماعه و کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود و او را ابو حنیفه و
بل بن عبد الله بن عمر بن ابی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من فاقوا جماعه و کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود و او را ابو حنیفه و
الله علیه وسلم لا یلتفتوا النساء و خطوه من المساجد منع نکنند از انضباط ایشان از مسجد با و الله اعلم و انکم وقتی که طلب اذن کنند از نماز عشاء برای یافتن مسجد فقال بل الله
لنمنعن پس گفت بل الله اعلم انما منع میکنیم از نماز و از رفتن مسجد فقال لعبد الله پس گفت عید الله مر او را بطریق خبر و شعبه اقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کشف است

و

بايست خداوندان برفع عقل و اعلام کمالی جمع علم دارند کبریا معنی ثبوت و قار حقیقت علم حفظ نفس است نزد بجان غضب و بغل نیز تعبیر کنند عباد را در کمالی جمع علم دارند و معنی
خواب بالغ و معنی بجم نون و رفع و بجمع بنیه معنی عقل نیز که وی می باشد است مرد را از دانش است و برضی اول فریب را نگید و تعبیر بود و علمت در اهلای اهل عقل و فضل است که تا یاد گیرند
کفایت صلوة او احاطه از او رسانند بامت ثم الین یونهم پیتر آن کسی که قریب اند ایشان در مرتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بیوع اند که ایشان را مر این خوانند ثم الین
یونهم پیتر آن کسی که قریب و متصل اند ایشان چنانکه خانی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و تعیین است که بعد از وی صف استا خواهد بود و قال گفت ابو سعید فائمه الیوم شد
اختلاف پس شما امر و سخت ترید از وی اختلاف در کلمه و وقوع فتن این بسبب ترک تنويع صفوف و عدم اقبال مرشایع است رواه مسلم و عن عبد الله بن معبود قال قال رسول
صلی الله علیه و سلم لیکن منکم اولوا الاحلام و النبی ثم الذین یونهم ثلثا وین حدیث ثم الذین یونهم راسه باز ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه
ثالث ذکر کرده از رتبه تعیین آن در ذکر کرده است و در باریه که صف اول ای مردانست بعد از وی صبیان و نسائ است و همچنین است در وفایه و مذمت غیبه نیز همین است
چنانچه در شیخ مذکور است و آیا که و حیثیات الاسواق و دور و از دور از بلند کردن آواز و در مساجد چنانکه در بازار با میکند یا مراد اختلاف باطن با صبیان و ذکر بانا است
چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشد از بازار یا و شغال کار با ای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجاعت و اقبال این در صف اول بعض گفته اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از کار کردن در بازار یا و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که از سمعت و بیشتات جمع همیشه است و حوشه معنی فتنه و تبهج و اضطراب و
جماعت مختلط نیز اید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال ای رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اصحابه باخره اکتف دید آنحضرت در باریان خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوة
یا و از حد علم و طلب مزید و بوجه اول معنی قول می فقال لیم تقدّموا پس گفت مرا ایشان را پیش آید و در صف سابق بايستید و تمویبی و اقدار کنید بن معنی ایستید پس من متصل
تا افعال را اید بکنید و لیا تم کم من بعد کم و باید که اقدار کنید شما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال و اید
میکند و آنها نیکه سابق اند در علم باحوال مام و حرکات و سکونات وی و اسبق و اسرع اند و اتباع وی و لا یرال قوم تا بخرون حتی یوخریم الله بملئته اند و می که پس
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می کنند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل محبت خود و بوجه ثانی بیشتر بنده قدم و مبارکات نماید در طلب علم معرفت و اکتساب
افضال و کمالات و اقدار کنید درین باب پس که با وجود مرتبه رسالت و غفران و ثواب مانع قدم و تا آخر میگویند مبالغه میکنم و عمل و باصت و طلب این تا این تقدم و مزید
طلب است یعنی تقدم و تباد و نیز بطلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبونی بحبیکم الله و چون شما کمال خود بدین تکمیل و کیران میکنید و دیگران که
پس از شما بیاید متابعت شما نکنند یا این امر دیگران است که ایشان نیز در طلب تعظیم شما بعت شما کنند و هر که در افتاد از طلب مستی کرد دران دور افتاد از مرتبه قرب
و وصول شجره قندهاره گرفته از آن محدودی و در نه که زاین در که بر و نکشوند هر قدر که توانید تعظیم کنید عبت اندرین ره کران چنان کنی دست و پای برن زبانی کنی
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آن را در باب تنويع صفوف آورده اند و آن نیز در طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن و اید
اعلم رواه مسلم و عن جابر بن سمره قال خرج علی بن رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است برون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فرمانا حلقایس دید ما را حلقه نشسته هر چند کس ما را آن مخصوصان خود نشسته و حلقی کبیر جامع حلقه و نفعی فاسکون لام شل میده و بدر و مقصده و نفع لغت مشهور این
است و بعض گفته اند نفعی است مثل تر و تره و حلقه نفعی لام نیز آمده و جمع وی و تحقیقین و بعضی از علما لغت آنرا منکر اند فقال مالی را که کم عزیز حیثیت مرا که می بینم شما حلقه
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در شستن بن حالت که علامت تفرق قلوب و مبايئت آنهاست و موجب و مؤثر در است و عزیز جمع عره کبیر تعظیم
که و جمیع از مردم و در باب الحجه باید که این تخلیق روز جمعه بود در وقت خطبه پیش از نماز ثم خرج علی بن ابی تره و چون آمد آنحضرت بر ما باز دیگر فقال لا تصفون کما تصف
الملأئکه تعهد بهما پس گفت ایاصفا می بند چنانکه صف می بندند فرشتگان نیز در رد و کار خود نزدیک م برای طاعت و این در نماز خواهد بود و فعلا پس گفت یا رسول الله کف نصف
الملأئکه عند ربنا چگونه صف می بندند فرشتگان نیز در رد و کار خود فقال همون الصفوف الاولی و تر اصون فی الصف گفت تا می کنید صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند و
اگر که فی صف نخستین یکی خواهد بود و جمع آوردن بجه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه بر جا و آسمان و در هر رتبه بر زمین صفهای بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم و عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حیر صفوف الرجال و لها و شرها اضر باهم ترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پس آنهاست و حیر صفوف النساء
اضر باهم ترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان نخستین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس متاخران
مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صوا صفوکم سویته و سوا کعبه خود را در زک استوار کردن بنا و
پیوسته نهادن سنگ و خشت آن و قار و اهلینا و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک بهم بايستید می است از فرجه و حاد و بالا عناق و برابر کنید در دهنار می است از پیش و
پس بیاورن خود الهی صبی سیده الی لاری الشیطان یدخل من غلل الصف پس سو کند سجده ای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدینگونه که من بر این می بینم شیطان را که
می آید از گشادگی در حوض صف کانه الحذف کویا که آن شیاطین حذف اند جای محله و دال محبه مفتوح حین و فا کوسفند ان سیاه و ریزه اند کوسفند ان حجاز و من کذا فی شرح شیخ
و تعبیر کرده است آنرا وی در حدیث ابی امامه بجای می بین که حوز و دند و در و ای که آنها نبات حذف کویا که آنها و خمران حذف اند رواه ابو داود و عنه قال قال رسول

در این حدیث آمده است که در صف اول مردان و زنان ایستند و در صف اول مردان ایستند و در صف اول مردان ایستند

بعد از آن بصف در آید فاسد کرد و چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکر معلوم کرد و در مذهب امام محمد نماز گذارد و بپلوی امام دست چپ بپایان است رواه احمد و الترمذی
و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و عاکم از تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزادنه دیگر محمول بر نفی نکاح است باب
الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و مومنان نماز که پیش تر ایستادند و بپلوی جانب راست الفصل الاول فی عید الله و محاسن من قال بیت فی بیت فالتی میگویند
گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میبوی که یکی از اوج مطهره است مقام رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی بر جانب راست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز بخواستم و وضو
کردم و آب وضوی آنحضرت را عیناً ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم و پیش از ایستادن آنحضرت دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا
آنحضرت و تمام آن در باب قیام اللیل باید باشد و الله تعالی فاخذ بیدی من و راه نظره پس گرفت آنحضرت دست مرا پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن
این لفظ تصور کرده باشد و نموده باشد که دیدن را و کذک اشعارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال اینکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم
متفق علیه و عن یاقوت قال قام رسول الله و ایستاد از جانب راست ایستاد و بنیمه خدا صلی الله علیه و سلم صلی بکذا و نماز ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و
احتمال فله دیگر هم وارد که گاهی بجماعت واقع میشد محبت حتی وقت عن بسیار پس آدم من ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فاداری حتی اقامتی من بعلیه پس گرفت
آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم ما جبار بن صخر منیراً بجای نشاندیدین صخر که از انصار بود و از جمله پیغمبران بود که در لیلۃ العقیقه
حاضر بودند فقام عن بسیار رسول الله پس ایستاد از جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاخذ بیدینا جمیعاً پس گرفت آنحضرت دست هر دو را همه فدنا پس دور کرد و برانده
بر دو را همه از جانب راست و هم جبار از جانب چپ حتی اقامتاً خلفاً آنکه ایستاده کرد اند ما پس خود از اینجا معلوم شد که معتقدی اگر یکی بود جانب راست امام
بایستد اگر زیاده اند خلف امام بایستد رواه مسلم و عن انس قال صلیت انما ویتیم فی بیتنا خلف البنی گفت انس نماز گذارد من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و امام سلیم خلفنا و امام سلیم که امام ما در انس است پس ما بود ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم خرد صبی را نکویند و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که
صبی بود پس دلالت نیست بر این حدیث را بر ایستادن صغیر مرد و یتیمان گفت که چون نماز نفل بود مسأله رفعه بشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم و امام و عن
ابن ابی ویم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلی به و ما و او خاله نماز گذارد و بادی و بادی که امام سلیم است یا بجای که وی شک روایت قال گفت انس فاقامتی من بینه و امام
المرأة خلفاً پس ایستاده کرد و اند ما بجانب راست خود و ایستاده کرد و اند زن را که مادری یا خاله وی باشد پس درین حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم و عن ابی بکر انه انشقی
الی البنی روایت است از ابی بکر که بجا صبی مشهور است که وی رسید بوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در رکوع بود پس نیت کرد و بکر و تخریب است
پیش از آنکه نصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاورد و اهل رکعت کرد و در فصل کتبه او لی باید فرقی قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد نصف ثم نشی الی
الصف پیغمبر مشی که در رکوع بوی صف فذکر ذلک للبنی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال ذلک الله صحراناً یا که در اندر خدا تعالی از برای
طلب خیر و وصول بمقام قرب و لا تعد و باز فکر داین فعل که ائمه انفسد و باشند خلف صف یا رکوع پیش از وصول نصف یا مشی بوی صف در نماز پس این امر است بایستادن در
موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که افراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر عاده صلوة نکرد و بعضی رواه و لا تعد لیکن عین و منم و ال نیز ضبط کرده اند
از عده و بعضی دودین یعنی چندان شبانی در شش کن که بدوین برسد و اول صحیح تراست روایت در ایته رواه البخاری الفصل الثاني عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کر
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ذکرنا ثلثة ان یقعد منا احدنا و قتی که باشیم با هم که در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و افتد کنند بوی و کس رواه الترمذی و عن عمار
انما الناس لم یأمنوا و روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی بجا مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود قلنا کنت
الفتنة الباغية که وی امامت کرد مردم را بعد از آن که نام مشرست و قام علی دکان بصی و الناس سفلی فنه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستاد مردم که افتد اگر دند بوی پایان ترا
آن فقدهم حذیقه فاخذ علی بیدیه پس پیش رفت حذیقه پس گرفت برود دست عمار و او کشید از او پس پشت وی و بنها و دست خود را بر وی فاتبعه عمار پس تبعیت کرد و انقیاد
نمود عمار حذیقه را حتی آنکه حذیقه تا آنکه فرود آورد عمار را حذیقه از دکان علما فرغ عمار من صلوة پس هرگاه که بر داخت عمار را نماز خود قال له حذیقه گفت مرا و حذیقه امام
نفع رسول الله یا نشیقه تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بقول که میگفت اذا ام الرجل العوم فلایقیم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که با سبقت
آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم او بخود گفت یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حذیقه بود ازین جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت
فعال عمار لذلک تبعته کین اخذت علی بیدی پس گفت عمار از آن جهت متابعت کردم من ترا بهنجای که گرفتی تو بر دویست مرا و فرود آورد وی رواه ابو داود و از اینجا ظاهر میشود که
عمار میدانست این مسئله را و نشیقه بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول از تکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون
تعرض کرد او را حذیقه یا دایم فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از آن کفنه حذیقه اختیار کرد اولی و فصل ابداً که مذهب نزاد است که مکرر است که امام
تجاوردگان باشند زیرا که بعضی تشبه است با کتاب که ایشان مخصوص میگردد اند امام خود را همگان بر ترفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکرر نباشد و همچنین اگر قوم مردگانی
باشند امام تنها پایان کرده بود و ظاهر روایت از جهت عدم تشبه و بعضی گویند مکرر است بوجه آنکه در وی خوار داشتند امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

بسیار است
در این حدیث
ابن عباس
پیغمبر صلی
الله علیه و سلم
که در لیلۃ العقیقه
حاضر بودند

در مقدار و کان و ادایه و ای که متعلق است بوی که است بعضی گفته اند که مقدار است میانه است و بعضی گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی اختیار و گفته اند مثل فرج خیاچه ستره و این قول مختار است
و شیخ ابن الهیثم گفته که وجه ثانی او جاست زیرا که موجب شبهه خواهد داشت امام است تحقیق کرد و در وی و تحقیق نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد دست مقدار کان که حال این یا شریقی
جنبه بود نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی محبت میشد بر آنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر بنبریس باید تعیین کرد که ارتفاع مکرر و ثانی
براست یا گفته شود که گراست بر تقدیری است که برای فرض صحیح نباشد یا از اخصاف آنحضرت داشت و الله اعلم انشی و عن سهل بن سعد الساعدی انه قال من ای شئ المنبر سهل ابن
سعد بن الساعدی که از انصاری است و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب
بود و یا سائل را پیش ازین معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود یا از چوب و ظاهر عبارت جواب که گفت فعال مومن مثل الحاجة به پس گفت سهل ابن
منبر از اهل غاب بود اول است و اهل نفع همزه و سکون مثلثه طرفه و بسکون را دو مد که آنرا درخت که گویند بعضی گفته اند که اهل درختی است شاید طرفه عظیم تر از وی و باقی تعریف است
بیشتر است و غالب آمده بر موضعی بخارج که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر سافت نیل است از مدینه علیه خان مولی طائفة لرسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت آن
منبر افغان که طام خان زن بود برای آنحضرت و نام آن طام قوم مدوی بود و بعضی گفته اند میمون و قول اول مشهور تر است و در نام وی احوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد
و اما نام زن معلوم نشده و بعضی گفته اند عده اشعین و اهل حلیتین مثلثه و بعضی گفته اند عاتشه و از انصاریات بود و بعضی گفته اند از مهاجرات و این طام بخار بود آنحضرت صلی
علیه و سلم بان زن فرمود که اگر طام بخار تو برای ما منبری ساز پس ساخته شد سینه یا به ارتفاع هر پایه شیری و درازی ذراع پس نهاده شد در مسجد و قام علیه سول الله و استیاء
بر وی پیچیدند اصل صلی الله علیه و سلم صحن محل وضع در سنگهای که ساخته شد و نهاده شد تا مستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله و کبر و تکبیر گفت برای مردم و قام الناس خلفه و ایستادند
مردم پس آنحضرت قرا و رکع و رکع الناس خلفه پس قرائت کرد آنحضرت رکوع کرد و رکوع کرد مردم که پس وی بود و ندیم نزع راسه پسر داشت سر مبارک خود را اندک رکوع ثم رجع القم
پس باز گشت بجانب بیخند علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم قال یا المنبر سجد بعد از سجده تین باز بر منبر رفت و ایستاد و ثم قرا و رکع و رکع پسر قرائت کرد و پسر رکوع کرد و در بعضی نسخ
و رکوع بود او ثم نزع راسه پسر برداشت خود را از رکوع ثم رجع القم پسر رکعت بجانب بیخند علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین بد الفظ البخاری این که مذکور شد لفظه شاک
و فی الشقی علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث طام فرغ قبل علی الناس پس هرگاه
که فایع شد آنحضرت از کار روی آورد بر مردم فعال پس گفت ایها الناس اکا بشید ابره ان انما صنعت هذا لتأتموا بی کرم من این را که بر منبر برآمد و بلند تر که نماز کرد مردم که برای
اکا اقد کنسید من و متابعت کنسید مرا و لتطو الصلوة و اید نماز را در بعضی نقلوا اقتبسه لایم یعنی تا یا موزید نماز را که بجهت و بجهت کیفیت میکنیم و این از مواضعی است که
از حدیث گراست ارتفاع امام بر ما مومنتی است خیاچه در حدیث سابق اشارتی بان کرده شد و آمده شافیه گفته اند که محل گراست ارتفاع امام است و قتی که برای فرضی
و حاجتی بود و عرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود و کیفیت نماز را اندک تو هم کنسید که این فعل گفته بود که مفید صلوة است زیرا که منبر سینه یا به داشت متغارب که نزل و عروج بکایت خطوه
یا دو خطوه میر بود خصوصاً اگر ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پایه یا بان بود و الله اعلم و عن عائشة قالت صلی الله علیه و سلم فی حجة والناس یأتون بمن در آنجا
گفت عائشة رضی الله عنهما که از آنحضرت در حجه خود و مردم اقتدا میکردند بوی اینان حجه رواه ابوداؤد و گفته اند که مراد بحجه اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر و قتی که از
استکفاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نماز نیست که چند شب از رمضان گذرد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا بمبادا فرض کرد و چنانکه انجید
در محل خود یا بد مراد بحجه و آئینه یا حجه بعضی دیگر از اصحاب المؤمنین است که در آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل ایضاً و روایت ماثومین امام
خیما بجز بعضی لها است یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعضی دیگر شرط است و این معقول است و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود که قالوا و الله اعلم
الفصل الثالث من ابی مالک الاشعری قال لا احکم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک اشعری که از شایعین صحابه است او را ابو مالک اشعری نیز گویند و رسم او اخلافت ای پیغمبر خدا
نماز پیچیدند اصل صلی الله علیه و سلم و موقف او در نماز ترتیب صفوف و کیفیت صلوة قال گفت ابو مالک در بیان آن امام بصلوة بر او که آنحضرت نماز او صف الرجال حلقه
و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید ایشان را پس خود و صف خلفه خلفه خلفه و ایستاده گرد پس مردان خود آن را ذکر نما کرد شاید که در اینجا حاضر بودند ثم صلی الله
پس رکعت و نماز ایشان مذکور صلوة پس ذکر گزید ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پسر گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت که اصله بمجنین است نماز قال
گفت عبدالله لای که راوی حدیث است از ابی مالک لاجسه الا قال کان بنبریم ابو مالک را که گفته اند یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت که اصله امتی رواه ابوداؤد
و عن عقیس بن عباد یضم عین و یخفف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است جلیل الحدیث از اصحاب العین شعی بود و متنازه و متعبد وایت میکنند از علی و عمرو ابی بن کعب و عهده
پس سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتلته الحجاج قال سینا انانی المسجد فی المصفا المقدم گفت و ما ثانی یا که من در مسجد بودم ایستاده و در صف اول پیچیدنی در جل مطهر
جنبه پس کشید مرا روی ز پس کشیدنی سخت فحانی مقام مقامی پس کیس که مراد ایستاد و بجای ایستاد و من خواسته مخطط صلواتی پس بجا سوگند در نیافتم من نماز خود او فراموش
کردم که چگونه میگذازم که چند رکعت گذارده ام حجتی که حاصل شد مرا از غضب بلب کشیدن و تا فر کردن من از آن مکان فاضل وجود و بقیعت من بوی طما الضرف اذا ابی ابی بن کعب
پس هرگاه که بر گشت آن مرد از نماز تمام کرد و آگاه آن مرد ابی بن کعب است که از طایفه صحابه بود و فعال باقی لایسودن الله پس گفت ای جوا فی اذنه فانک نکرد انما ایضا لای سبب

در نماز نیست نماز دیگران در غایت قلت و خفت میباید یعنی اگر دیگری بخین قرائت طویل بخواند که آن میباید و طالت می آورد بخلاف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شایع آن
مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور یکیش بجهت صحت وجود او و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قرائت آنحضرت سرعتی و طبعی لسانی بود که در زمان لطیف کثیر
از قرائت را تمام میکرد و لهند از نماز مغرب سوره اعراف و بروایتی زیاده بر آن خوانده و بعضی گویند تخفیف است بر کسی است بسا طویل که تخفیف باشد نسبت به طول از خود و تخفیف
طویل بود نسبت با قصر بر جمع میکرد و تخفیف و تطویل با هم گفت بنده حقیق کاتب این سطور عبدالحق بن سیف الدین عقی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میباید و نزد
احساس شوق و اشتیاق تطویل از مجامع و زمانی تخفیف میکرد و نزد وجود عذری و باغشی بر آن و این معنی است بسیار حدیث که در بیان تخفیف میگوید و آن کان لم یسمع به
الصبيخ فحیف فانه ان تخفف ان تخفف بود آنحضرت که میشنید که یه کو کی را پس سبک میکرد و ایند نماز از حجه نرس آمده در فلقه افکنده نشود و در او بقطع صلوة یا زوال شمع
و شغل خاطر متفق علیه و عن ابی حمزه صحابی مشهور است و از فضلاء است عتبی بدایت حاضر شد تا همه مشاء بعد از او در غرضه احدی بدو چشم و می از خانه خود بیرون شده بر دست او
افتاد و آنحضرت از آنجا باز میگردید و میفرمود که ای رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الاصلوة و انما یداعا لهما لکعت ابوقتا که گفت آنحضرت
بدیستیکه من می در آیم در نماز و حال آنکه من میجویم و در آنکه در نماز اضعیح بجا و الصبیخ پس میگویم که ریصبی را فاجتونی صلواتی پس آسانی و مساله تخفیف میکنم در نماز ترک
تطویل در قرائت و او کار و اسراع در آن حال علم من بنده و جدا من بجا از حجه آنچه میدانم و میدارم یا هم از سختی حزن و تاشا و روی اندر میروی و این را غایت رحمت و شفقت
اوست بر است و ضعفها که در چنان تمام عالی یاد میکنند در غایت من بناید صلی الله علیه و سلم و جراه عنا خیر الجراشع و جلیس که در ششمین از بنده را یاد میکنند غیاث فاضل
از زیر آید اینچرخ بلند تا گشته پیکان بر روی قندرواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم
یعنی امت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند در غایت جلیس نایدان قیوم القیم الضعیف و الکبیر زیرا که در میان ایشان جایست و ناتوان است بحسب خلقت
و پیراست و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه و عن عیسی بن ابی حازم بجا میگوید
زای از کتابنا بعین است که جالبیت و اسلام برود و در یافته قال جزئی ابوسعود ان رجلا قال لکفت جزا و مر ابوسعود الضاری که مردی گفت و الله یا رسول الله فی
لانا من صلوة الغداة من اجل فلان بدیستیکه بر این من پس بنمایم از نماز بجا و جماعت نمی آیم از حجه فلان نام شخصی را بر دو گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته
معاذ بن جبل قول اول صحیح تر است اما تطیل نماز حجه در آنکه در آن وی قرائت را با فمنا رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی موعظه اشده غضبا منه و منشد نس ندیدم من آن
حضرت را و هیچ سپرد ادنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود و هم قال ان منکم مغرین بستره گفت آنحضرت بدیستیکه بعضی از شما که برانده اند مردم را از
جماعت نماز و حضور مراسم حیزات فایکم صلی بالناس فلتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بدردم پس باید که تخفیف کند و اینجا تطویل نکند که طالت آمد و از خصوص جماعت
باز دارد و فان فهم الضعیف و الکبیر و الاما حجه پس بدیستیکه میان ایشان ناتوان است و پیراست که سبب ضعف و پیری نمی تواند ویتا و خداوند حاجت است که کاری
ضروری دارد متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلون لکم فان صابوا فکم نماز میکنند اما ان برای شما پس اگر راست و درست میکند از نبرای فایده
شماست و فایده ایشان هم هست و لیکن ذکرش مکرر و حجه مهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابح و لهم موجود است و ان احطوا و فکم اگر راست و نماز درست میکند از نبر
پس مرئاست ابر که راست و درست گذارد دید و فیت و قصد جماعت کردید و علیهم و برایشان است و ابی حجه لغرض تعقیب می نمودند و این وصیت است از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که در وقت ابتلا و افتخار ملوک و امراک بعد ازین پیدا شوند و امت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و ادای تعقیب تعقیب نمایند فرمود که شما نماز خود را
راست و درست بگذارد اگر ایشان نیز میباید صواب رود و بدین و الاشاره از آن ضرری نیست و شافعیه باین حدیث است که میباید که نماز را تمام متضمن نماز معتقدان نیست
و خطا بر این جاسخ و ترک سنن و ادب است نه فوط شریط و ادکان و اتداعلم و راه البخاری و هذا لنبات عن الفضل الثانی و ابی بن بابی است از فضل ثانی که در وی
صاحب صحاح احادیث حسان می آرند مؤلف فضل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص نفقی صحابیت و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابو بکر
و دو سال از خلافت عمر چون آنحضرت وفات یافت خواستند نفیق که مرده شوند وی گفت ای گروه نفیق شما پسرین مردمید در اسلام پس پسرین مردم نباشید
در انداد و وی خردترین قوم خود بود و قال اخر اعمدالی رسول الله گفت عثمان اخر آنچه عهد کرد من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این بود که اذا امت تو ما فاحف بهم الصلوة
چون امت کنی گروهی را پس سبک بگذار ایشان نماز را و مسلم و فی روایتی از آن رسول الله در روایتی مسلم را اینچنین آمده است که سقیم جدا صلی الله علیه و سلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص ام تو مت کن قوم خود را قال قلت لک عثمان کفتم یا رسول الله فی احدی فنفی شیدا بدیستیکه عثمان میگوید و نفس خود چیز را اعجب که در آن
شدن یا عجز از ادای حقوق امت و شریطان یا وسوسه قال و نه گفت آنحضرت نزدیک با جلیس من یه پیر زدنک آدم پس بشاندر پیش خودم وضع گفته فی
صدری من ندی پسر نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من ثم قال تحول فضعها فی طری من کفنی پسر گفت بر کرد و یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد
گفت خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امت ببرکت و دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه
و سلم ثم قال ام تو مت کن قوم خود را من ام تو ما فلیخفف پس کسی که امت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فهم الکبیر ان فهم الرضی ان یخفف

رأسه ونخيفه قبل الامام فانما نصيبه من الشيطان کسی که برادر دوسر خود را بپشت کند سر خود را پیش از امام پس میت موی پیشانی او حکم بدست شيطان که میگرداند و اگر خلاف شریعت بدست رواد مالک باب من صلی صلوة مرتین باب در بیان آنکه یکبار گذارد و دوبار در این شامل صورتهای مختلف است و مخصوص از آنجا بخانچه و راه دیش ذکر کرده است که چون گذارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت برقصی که مذکور است در فقه و احتلاقی که واقع است میان این میانچه پاره اذان و در باب اوقات منی آنها گذشت و اگر گذارد با امام یکبار بعد از اذان اقامت کند مردم چنانکه در حدیث معاذ بن یسار و این موسوم است نزد شافعیة تکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم فعل است غایت آنکه میت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید برایشان اقتدای منقرض بقیل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع البنی گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثبائی تو فرمیدی بهم پیغمبر می آمد قوم خود را پس میگذاشت و نماز را با ایشان و در لفظ مسلم ثلث الصلوة یعنی میگذارد همان نماز که همراه آنحضرت گذارد بود و لفظ سجاری الصلوة المكتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارد و بود متفق علیه و عنه قال کان معاذ یصلی مع البنی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذاشت و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم العشاء نماز عشاء را که حج الی تو فرمیدی بهم العشاء پیتر از یکشیت معاذ بسوی قوم خود پس میگذاشت و با ایشان عشاء را و همی له نافله و آن نماز که معاذ با قوم میگذاشت و برای وی فعل بود و این فرض میگذاشت و در پس اقتدای منقرض بقیل درست باشد و راه البیعی و الدارقطنی و گفته اند که همی له نافله در محین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا درست کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر جماعت و اولی از غیر جماعت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیان است پس بولف نیافله در طحاوی چنین و توشی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول و همی له نافله غیر محفوظ است و در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگذارد یا تخفیف کن بر قوم خود اینجا معلوم میشود که اگر آنحضرت بگذارد با قوم خود اقامت کند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و اقامت منقرض بقیل جائز نزد این حدیث است این زیادت است و قصه معاذ در باب قراءت تفصیل گذشته است ظنیظرم الفصل الثانی عن یزید بن الاسود و مرار جماعت است و عدد او از اهل طائف است و حدیث او در کوفین است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شدت مع البنی صلی الله علیه و سلم حجة گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة التوداع گویند و گذارد و با وی حج فضیلت موه صلوة الصبح فی مسجد الحیف پس گذارد و با آنحضرت نماز صبح را در مسجد الحیف که در نماز است و حیف پستی که در بیچ کوه باشد و این مسجد را جماعت طحاوی صلوة و آنرا پس بنگاهی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و بر پشت فاذا هو بر طین فی امر القوم پس نگاه آنحضرت طاب من الله است با و مردم که نشسته بودند در پیاپی آن قوم لم یصلوا معو بگذارد نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بک گفت آنحضرت بر من بیاید این دو کس را بخی بمانند و در نماز آنها پس آورده شد بر آن حضرت دو کس را در حالی که میلزد و گوشتهای شان را ایشان از خوف و هیبت رسول که نزد غضب و جلالتی که بجا خود نمی آید و فرایض جمیع فریضه بقیع فاصدا و معک کوشش پاره است میان این صلوة شانه که میلزد و زرد و خوف و کجای مشا به می افتد اینجا از گذارد و زارده و حج فعال مشکلمان یصلوا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از آنرا گذارد و نثاما فاعلا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله ما کن قد صلیت فی ربنا لندرسیکه ما بودیم که گذارد و ایم در نمازها و جای رخت خود با قال فاعلا گفت آنحضرت پس بکنید نخچین منی که در وقت حضور جماعت در آن داخل گردیدید اذ صلیت فی ربنا کما چون گذارد نماز در نمازهای خود تم ایتماسی جماعت پیتر باید سجد کرد و در جماعت میکنند صلیا معهم پس بگذارد ایشان که جماعت میکنند فانهما کما نافله پس بدرسیکه این نماز که جماعت میکند را بدرسا نماز فعل است خواه سابقا نماز یا جماعت گذارد و شایبای جماعت رواد الترمذی و ابوداؤد و النسائی الفصل الثالث عن بصریم موجه و سکون مصلی بن مجن کبریم و سکون طای حمله و بقیع حیم تابعی است بر قول اصح و پدر او مجن صحابیست روایت میکند از پدر خود انه کان مجلس مع رسول الله که پیدا بود و مجلس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذا بالصلاة پس اذان گفته شد برای نماز تمام رسول تدبیر این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فضلی و رجع پس نماز گذارد و بر پشت و مجن فی مجلسه حال که مجن در جای نشست خود ثابت ماند و گذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشسته ماندم در جای خود از خجسته شامی نسبت این محضت بخود صریحا و در انداختن نفس خود را از نماز حضور فعال که رسول الله پس گفت مجن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما نعتك ان یصلی مع الناس چه باز داشت نماز گذارد و با مردم است بر جل سلم ایستای تو مرد سلیمان قال علی پس گفت مجن آری سلیمان یا رسول الله و لکنی كنت قد صلیت فی اهل لی و لیکنی تنم من که تحقیق گذارد و اما نماز در اهل خانه خود فعال رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جئت المسجد و كنت قد صلیت فاقبیت الصلوة چون پائی تو مسجد را باشی تو که گذارد و نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز بکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذارد نماز با مردم و ان كنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارد و نماز رواد مالک و النسائی و عن رجل من اسد بن خزيمة روایت است از مردی از قبیل اسد بر لفظ حیوان مشهور و اسد نام پدر قبیل است از ضرودی اسد بن خزيمة بن مدر که بن الیاس بن خزيمة سال با ابوتب الانصاری که آن مرد سوال کرد ابوی انصاری را که از شما چه جاید و آنحضرت در ابتدا می بخت خانه اش را بعد و دم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سال یصلی احدی نماز الصلوة تم یا بی المسجد نماز میگذارد و یکی از او در منزل خود پیتر می آید و مسجد کنایت از فضل خود میکند یعنی پس میگذارد و می آیم و تمام الصلوة و بر پا کرده میشود و در مسجد نماز صلی معهم پس میگذارد نماز با ایشان فاجدی نفسی ثبائی پس می آیم در نفس خود چیزی از حد شده و کرامت من ذلک از خجسته کرد و در آن نماز او از خجسته مخالفت با ما و در صفت فعل فرض و بعضی از شایع گفته اند که مرا چیزی از روح و راحت و انس و خصوصیت فعال پس گفت ابویاتوب سالنا عن ذلک البنی پرسیده ایم ما را اینجا که تو می بای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این چیست و از کجاست فعال پس گفت آنحضرت در جواب سوال گفت که من سمع جمیع پس آن را و انصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کرامت نیابد حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

هرگاه که در آن محوطه خانه خود را پس فرستاد بوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز کرد مرا این فعلی اگر کردی تو یعنی نماز فعل کردن در جای فرض اذ اصلیت بحقه فلا تعد لما فعلت چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل کن آن را بنا بر حقیق حکم و نخرج تا آنکه سخن کنی یا پروانی فان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك امر کرده است ما را با آن که لا نوصل صلوة بصلوة حتی نصلح او نخرج آنچنان است که وصل کنیم نماز را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا پروانی ثم و بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل کنیم جمعه را بنا بر حقیق سخن کنیم یا پروانی ثم و رواه مسلم و بن عطاء نام چند کس است از تابعین قال ابن عمر از اصحابی بحقه بکلمه تقدم بود این عمر چون میگذارد نماز جمعه را بیک مرتبه پیش نماز جای که میگذارد و در بعضی نسخ همین رفیق از مسکنی یا مسکنی موجب آن بود و بمنزله حکم مخرج مذکور در قول صحابه فضلی که عین پس میگذارد این عمر پیش رفته و در رکعت تم تقدم پس پیش میرفت این مکان نیز فضلی را بجای میگذارد و چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد و در رکعت پنجم میگوید و اذا کان الابدیة صلی الله علیه و سلم رجوع الی بقية و چون کسی بود بزمینه میگذارد و جمعه را پستتر میگذاشت بوی خانه خود فضلی که عین پس میگذارد و در رکعت و لم یصل فی المسجد و میگذارد و در مسجد فقیل له پس گفته شد مرا این عمر را که چه در خانه گذاردی نه و مسجد فقال کان رسول الله پس گفت این عمر بود و غیره خدا صلی الله علیه و سلم بفرموده میگردانید از راه او بود او دو رکعت انداخته که فرق میان یک و مدینه آن باشد که نماز این عمر در صحنی انداخته و مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در رکعت مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قادم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زادت صلوة در رکعت شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در و است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که دینی میگوید در رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار رکعت نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی رواية البرقی قال آیت ابن عمر صلی الله علیه و سلم بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم و در رکعت پستتر گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و زوایا پیش شش رکعت چهار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل از جمعه نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبطل نموده اند و بعضی گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بطلان بر نظر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا فیل و حق است که سنت قبل از جمعه ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعاده آنرا ذکر کرده ایم و فافهمه

باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بومی گذارد و متعبد بخیر است در آن بهر نوعی که تسکین کند شرف اتباع دریا بدو اگر در اوقات متعدد بهر نوعی از آن دست زند او فخر و انسب باشد سیر و یازده و نه و هفت آمده و بعضی علی بن ابی حمزة گفته اند و از سیر و ده اکثر بود پس بعضی گفته اند و بعضی بعضی بی آن و این اصح و احوط است و کما بی سبب رکعت کرده و کما بی سبب رکعت کرده و در بعضی روایات عدد و قراخل آن نهاده و بعضی خارج از آن اطلاق کرده و در برابر یک رکعت و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات نماز شب را و ترک گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایما میگرد و بسیر و رکعت و چون ضعف پیری شد ایما میگرد و هفت و در حدیث آمده است و ترک کنیدی ایل قرآن و مرا و بدان نماز شب داشته و حبش آنست که نماز شب بخم و تر بدان و تر میگرد و چنانکه نماز و در بعضی نماز مغرب و تر میگرد و در و وارد شده است که نماز مغرب و تر و تر است و کلام در آنکه نماز بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود یا بر جمعه است بعد از آن منوع شد مشهور است و محمداً است که از امت منوع شد و بر آنحضرت باقی ماند آخر عمر و در تحقق ذلک فی موضعه الفصل الاول من عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة و آیت است از عائشة گفت بود آنحضرت که میگذارد و در میان فایض شدن آنحضرت از نماز عشاء تا نماز فجر یازده رکعت را و سلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر و احوط و تر میگرد و بیک رکعت فیما بین السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم تسبیح آیه پس سجده میگرد و از آن و تر میگرد آنچه بخواند یکی از شما چاه آیت تو اندوخت و بعضی را شافعی بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میگرد و بشکرانه وقوع این فعل از وی و توفیق صد و عبادت و در جواز سجده مفروقه خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر یا یا آنچه واقع شده است عمل بر آن در بعضی بلاد که بعد از و تر و سجده کنند کیفیت مفروقه واقع شده است فضل آن در بعضی روایات فقهیه ضعیفه موجوده صلی الله علیه و سلم در آنجا و آثار و در گذشته است بان روایت فقهیه مختار و عمل نیست بر آن و در حدیث الشریعین بلکه در سائر دیارب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار و وضع بر آن لایح است و زنی است هیچ کی از آنها مذاهب اربعه بنیت نه با ستمها آن و اکثر ضعیفه و یارب از آن میباشند و بعضی نقل میکنند که آیت آن را که اذ اقلوا فاذ سکلت المؤمن من صلوة الفجر ذکر کرده روایات حکمت بخواند است از کتب است از کتب یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعضی سبب بای موده نیز روایت کرده اند از سبب جمعی که عین و این نیز راجع به معنی سکوت یعنی چون میریخت مؤذن اذان را و در کوشا و تبیین له الفجر و ظاهر میشد آنحضرت را طلوع فجر شایسته است تا آنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد و در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید یک خطا کرده باشد و در شب گفته شد بلکه تحقیق میگرد و وقت را قدامی ایستاد آنحضرت فخر که رکعتین ضعیفین پس میگذارد و در رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل ایها الکافرون و قل جاهدوا الله و رسوله سجدانه ثم صل علی شدة الالین پستتر تخفیف بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث کنیم حتی یا آیه المؤمنون لا قامة تا آنکه می آمد و او را مؤذن سجدت افتاد نماز و اعلام نمود سجدت حاجت فخرج پس پروانی می آمد آنحضرت تنفی علی و عناه قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذ صلی رکعتی الفجر رکعت عائشة بود آنحضرت چون میگذارد و سنت فجر و اذان است مستفیضة حدیثی پس اگر میبود من بیدار سخن میکرد با من و الا لا یطیع و اگر نمی گفت رواه مسلم و بسازی نیز در باب حدیث بعد از کتب الفجر و در باب من سجدت بعد از رکعتین

ووقعین و تشدید یا منعمه بنعمیم و سکون یا غشی الصبح پس ترسیط صبح را بجنبه اشتباه فادتر و احوط است پس ترک کردن این عمل است پس صبح بیک رکعت تمام گشت خزان ان علیه لیل است
گشتاد و پس دیدن هر یک از اینها شب شبغ بود احدی پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از ترتیب بر آوردن مثل یکین که بین یک رکعت و دو رکعت در وقت نماز صبح
او تر بود احدی پس هرگاه ترسید صبح را و ترک کرد یک رکعت رواج مالک معنی عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی السبأ فیراه هو جالس و ایتست از عایشه که آنحضرت
بود که نماز میکرد و نشسته پس قرارت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قرارة قدر یکون لیثین او اربعین آیه پس چون باقی میماند قرارت او اندازد آنکه میبودی اجل آیه تمام و
تراد و هو قائم ایستاد و آنحضرت و بخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجده پس رکع میرفت و سجود میکرد و ثم یصلی فی الركعة الثانية مثل لک پیتر میکرد و دو رکعت دوم
ماند آن و عکس این حال مردی نیست که ایستاده نماز میکرد و باشد بعد از آن بشنید قرارت کند پس نشسته بر رکع رود و بشنید بیت در اصل جازان اگر بخوانی اگر
نبود اگر بی قدر کند و ذکر اینها بعد از آنکه در این حدیث است رواه مسلم و عن ام سلمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین و نشسته
از ام سلمه که آنحضرت میکرد و بعد از دو رکعت رواج الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و زاد ابن ماجه و زیاده کرده است ابن ماجه این فقره که خفیفین
جالس یعنی میکند و دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اوائیل در حدیث سعد بن بشام که نشسته و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیها و هو جالس گفت عائشه بود آنحضرت و تر میکرد و یک رکعت پیتر میکرد و دو رکعت بخواند و درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فركع پس چون بخواند که رکع کند می ایستاد پس رکع میرفت شرح این نیز که در رواج ابن ماجه و عن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهم عبد و ثقل فمروا به
مشقت است و ذکرانی است نهفتین بیداری و بخوانی و جهد فخرج جم و سکون یا مشقت و ضم جیم نیز آمده است فاذا اراد احدکم فیکر رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد و دو رکعت فاقام من اللیل و الا کتا له پس اگر بخواند که از شما شب پس آن فضل اکمل است و اگر بخواند که از شما شب پس آن فضل اکمل است و اگر بخواند که از شما شب پس آن فضل اکمل است
اصل ثواب آن رواج الدارمی و عن ابی امامه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر و هو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میکرد و درین دو رکعت را بعد از وتر و حال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیها بخواند و درین دو رکعت اذ از لزلت و قل یا ایها الکافرون رواج احمد باب القنوت یعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد از دعا
دعای مخصوص است و از بعضی شایخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت و دعای غیر آن صحیح نیست و گویند که تعین دعا در قنوت ثبوت است و اگر قنوت
و تعین اندک یا در زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بران فاسد کرد و در این خلاف در دعای حقوقست که تعین و توقیت در شرع وارد نشده است نه دعای که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و حیزه از ان اللهم انما نستغفک و اللهم اهدنا السبیل المستقیم و در مذہب حنفیه موقت در قنوت اللهم انما نستغفک استی گویند
که صحابه اتفاق دارند بر آن و او ای نیست که اللهم اهدنا فینم بدیت نیز و ی بخواند و شمی از ان فی اللیت اللهم اغفر لی سدا نیز آورده و بعضی گفته ربنا آتانی فی الدنیا حسنة و فی الاخرة
وقتا فدا ب النما نیز بخواند و گفته اند بر دعای قنوت ندانند اللهم اغفر لی و ربنا آتانا بخواند که فی شرح ابن الهمام و زید شافعی گفته اند اللهم اهدنا و اللهم انما نستغفک از قنوت نشاء
و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معرووفیت و لیکن طائفتی اثبات کرده اند آن را بطریق صحیح نظری و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در شانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم دعا میکرد و برضرا و ابرجریل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد غلامی تلقانی ترا اسباب و لعان یا فریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست بر ترا و ی تعالی
لعنت کرده و دارا و اهلک و ی رفته خواهد کرد بعد از آن تعلیم کرد جبریل آنحضرت اللهم انما نستغفک و شیخ جلال الدین سیوطی از شافیه در عمل الیوم و الیکله این را آورده و آنحضرت
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و احتلافی که علماء در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز غیر آن
نیز آمده و خواندن قنوت و در وتر و انما است مخصوص است بضعف خبر رمضان با دلایل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعاده مذکور است و مذہب شافعی اولین تردیدات است
فصل الاول من ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان يدعو علی احد او يدعو لاحد او یعینم خدا که چون بخواند دعا کند بر کسی یا دعا کند
بر کسی یا دعای فای نفع کسی قنوت بعد از رکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربا قال اذا قال بس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت سمع الله من حمده ربناک الحمد ربی انجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای ملاک و لعن بعض قبایل و احیای عرب اللهم انج الولیدین الولید خداوند نجات و خلاص ده و لیکن ولید
قرشی مخرومی را که برادر خالده بن ولید بود و اسیر کرده بود او را بعد از آنکه در حبس روز بدر کافرو پس قدم آوردند و برادر وی خالد و بشام و فدیه دادند و بجا برادر دردم و چون فدیه
دادند او را بکفر بردند اسلام آورد و گفتند برایش از فدیه اسلام نیار دی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال سپردیم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که براسیری
صبر کرد و اسلام از بنی صبری آورد پس برادرش او را در که حبس کردند و او را فدیه نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت نجات و خلاص از دست اظالم
پس بکبریت و می از دست ایشان و طمعی شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلمه بن بشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوند انجات ده سلمه بن بشام
سینه مخرومی را که برادر او جبریل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه فضلای ایشان بود او را کافران در که حبس کرده بودند و دعا میکردند و می از دست ایشان گرفتار
و بر او لعن طمعی شده و در آن عمر رضی الله عنه در جهاد دروم شهید شد و عیاش بن ربیع و بنی عیاش بن ربیع را این نیز برادر او جبریل بود و لیکن
فاقد قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار فم ایان آورده و هجرت کرده بود و بکشته پس از آن هجرت آورد بدین در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس او جبریل را

شد شب چشم نبی باقی مانده شب تمام قیام نمود با حتی نوب شب لیل که رفت نصف شب قطع بود و زیاده پس گفت من رسول الله صلی الله علیه و آله قیام فرموده و کاشکی زیاده میکردی
 و قیام این شب را حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله با ما بی گفت آنحضرت بجهتیکه مرد چون بگذرد نماز را با ما بی گفت آنحضرت تا آنکه بر کردار نماز را حسب اوقایم لایزال کرده میشود
 مرد و از بوی خوش شب تمام در خواب نماز کانت الرافعه لم یقیم بنایس هرگاه که شد شب چهارم قیام کرد با حتی بقی شب لیل تا آنکه باقی مانده سوم حصه شب نماز کانت الرافعه جمع انشاء
 و اناس پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت بل بیت خود را و از آن خود را و مردم را قیام بنماخت خیمه آن نفیوتنا الفلاح پس قیام نمود با تا آنکه رسیدیم که فوت کرد و
 در افلاح را وی با بود و زیاده و الفلاح گفت من با بی در حقیقت مراد بفلاح قال السور که گفت ابو ذر مراد بفلاح طعام محرابست زیرا که وی محرابست بر تمام صوم که سبب
 فلاح است و در وی قیامت سلفت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقیم ببقیة الشهر بقیة قیام نموده با تا بی شهر و او بود او و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه
 الترمذی لم یکن لیکن انیت که ترمذی ذکر کرده این عبارت را که ثم لم یقیم ببقیة الشهر و عن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت عافسکم کریم
 و نیا فتم یوم و در روز نوبت خود آنحضرت را در بی فلذا هو بالبیع پس نگاه دیدم که آنحضرت بقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال انیت شما فین ان کیف انیت
 و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جو رسیم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبری و کان بر دی که نوبت ترا غیر ترا بدم قلت عائشة میگوید که گفت من با رسول الله
 انی فقلت انک انیت بعضی شاکت من کان بر دم که تو آدمی بعضی از زمان خود را این سخن را عائشة پیش از قول آنحضرت گفت شما فین الخ گفته باشد با آنحضرت بقیة حال
 از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتدال و اخبار را فی الغیبة فقال پس گفت آنحضرت برای باین موجب پروان آمدن آنحضرت از نزد عائشة ان الله تعالی یزید
 لیل المصنف من شعبان الی السماء البیضاء سببیکه خدا تعالی بر قول میکند بفضل رحمت در شب نصف از شعبان سوئی سمانی که فرو ترا تا نمازهاست فیه فلاح کثرین حدیث شریف
 کعب پس ی آرم و بیشتر از شمار مویهای کوسفندان قبله کلب را که بیشترین عرب بود از روی غم یعنی پس میجو اسم که قیام این شب یک و بر بقیع روم و مرد بار استغفار کنیم و این
 محمل است قصه آن را بقتضیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر اخذیث دین باب بناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی و ابن ماجه و از وزین و زیاده است که
 بدین که از کجا بر حدیث است این لغت را که من استحق الناری یعنی می آرم و مردم را از آلهای که مستحق ناری عذاب شده اند و قال الترمذی سمعت محمد بن ابی العباس یقول و گفت ترمذی
 شنیدم محمد بن ابی العباس یقول و گفت ترمذی سمعت ابی جریث را و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم صلوة المرونی مدیة افضل من صلوة فی مسجدی
 بعد از نماز و در خانه خود و افضل است از نمازی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر نماز نماز است و غیر وی الا المكتوبة کفرنا فرض که وی در مسجد
 افضل است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از آن ترک کرد و اعتدال نمود پس فرمود که بروید و در خانه های خود مشغول شوید و نگار کنید و
 مشکات کرده با کانت و ابو یوسف و بعضی شافعی و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح است که در خانه بگذرانند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای باین جزا بود و از
 جهة آنکه متکلف بود و ابو یوسف و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعضی اهل کلبه غیر ایشان بر آنند که افضل صلوة اوست بجماعت و مسجدی چنانکه عمر بن الخطاب صحابه بعد از وی کردند
 و ستم است بر آن عمل سلمان را زیرا که وی بخار دین است و مشایخنا غیث است و باین بناسبت ظاهر شد سناست ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
 بیت و محله است که اگر مردی باشد معتد که وجود وی سبب کثرت جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست رواست که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
 رواه ابو داود و الترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری بنبت بقاره است که نام قبله الیت و این بای می شده است و قاری یعنی قرآن خوان بهره است
 و لاد و وی در زمان رسالت نبی است و لیکن او را اسماعی و و ای بنیت و و اقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور است که وی تابعی قال عمر بن الخطاب بود بر بنی
 قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلته الی المسجد فقلت پروان آدم ما عمر رضی الله عنه یکین شی یعنی از رمضان بوی مسجد فاذا الناس اذاع متفرقون پس نگاه مردم را پیشان و جدا جدا
 نشسته اند یعنی الرجل لنفسه نماز میکند و مردی برای نفس خود یعنی تنها و یعنی الرجل بصلوة الرجل و نماز میکند و مردی و یکدیگر از نماز وی قوی یعنی بجماعت و در بطنام عجا
 که آمده حال عمرانی تو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان اشمل پس چون دید عمر این فرق گفت بجهتیکه من اگر جمیع کثرت این مردم را بر یک اما هر آنکه باشد افضل قاری اینجا بهره است
 ثم قوم بستر چون عمر این رای و این بنیت دست داد و قصد مسجد کرد و فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمیع که در مردم را باین بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
 بن عبد القاری می فرمودت مع لیلته اخری بستر سرون آدم ما عمر مسجد شب و دیگر و الناس یصلون بصلوة قرائنهم و حال آنکه مردم نماز میکند از نماز امام خود که ابی بن کعب است
 قال عمر فقلت و بنده بده گفت عمر بن کعب می است این بدعت بدعت گفتن آن را بعتدا حدود این بنیت و اجتماع و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود
 و آنحضرت چند بار جماعت کذا داده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سلف است و داخل است و عموم من سن سنته حسنة الحدیث و التی تاملون منها با
 من الی تفهون برید از لیل و آن صلوئی که خواب میکنند و غفلت میوزد شما از آن فاضل تر است از آنچه قیام میکنند میخواند عمر رضی الله عنه را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضل تر
 از آن نماز که قیام میکنند و اول لیل اشارت است بفضیلت قیام تراویح و در آخر شب از جهة فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطبعی و این معنی اخذ و اقرا است بقول
 که برید از لیل و اول لیل طبعی که تحقیق اخذ کرده اند بدان ابل که زیرا که ایشان بگذارد تراویح را بعد از نوم این کراهات ایشان باشد و زمان قدیم اما الان خود در اول
 میکند از تمام شب زنده میدارند و در آخر شب برای تفریح میوزند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نمازیکه خارج میشود از آن خواب میکنند بعد از آن

مقتولها عشر استبریداری سرخوردن پس بگوئی آفراده بار بعد از هر دو سجده فذکلت خمس وسبعون فی کل کتبه پس مجموع آن بنما و پنج بار بشود و هر رکعت تقضی کت فی اربع رکعات میکنی
آن بعد چهار رکعت در تشهد این نماز بعد از تحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألك توفیق اعل العبدی و احوال اهل البیتین و مناسخه اهل التوبة و خرم اهل الصبر و جلال الخشیتة و
طلب اهل الرخبة و تقبل اهل الجوع و عرفان اهل العلم حتی القاتل اللهم انی اسألك غفلة تجرني عن محاسنک حتی اعمل بظلمتک عملا اتق به رضاك و حقنا صلت التوبة و غفلة منک و تقضی
کت البیتة حیا منک و حتی توکل علیک فی الامور و حسن ظن بک سبحان غافل النور ان سلطت الی تسلیمها فی کل یوم مرة فاضل الکریمو انی که بگذاری این نماز را و هر روز یکبار پس بگوئی ان
قال تم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو بر روز پس بگوئی در هر هفته یکبار ان لم تفعل فی کل شهر مرة پس اگر کنی تو در هر ماه پس بگوئی در هر سه ماه یکبار ان لم تفعل فی کل سنة مرة پس اگر کنی تو در هر سه
یکبار پس بگوئی در هر سال یکبار ان لم تفعل فی کل عمر پس بگوئی در هر عمر یکبار رواه ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روی الترمذی عن ابی داود نحوه و بک
مشهور و حمل و صلوة تبلیغ چنین است که مذکور شد و در روایت حمزی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از نماز پیش از توفیر و تسبیح و ده بار بعد از قنات تا آخر رکعت و بعد از
سجده تبیین تبیح نیست و غیر است که بیک سلام بگذاری و یا بسلام و موافق مذنب امام عظیم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تبلیغ را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حسن حصین بر زبان ابو داود و ابن ماجه و مسند رک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی حدیث را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از استحسان آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از علمای محدثین آن را تبیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و شایع طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر و توفیق
و اثبات آن با لفظ نموده و جمله آن را شرح مذکور است اینجا ایتمقدار کافیت و اتقوا لوقتی و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان قولن یا سب یا العبدیم
القیمة من علیه صلوة فرمود و نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمالی تا آن صحت فخر علی بن ابی حمزة پس اگر نیک بود نمازی پس تحقیق رستگار و پیروز شد بنده و چون
حاجت وی و ان خست نفع غاب و حسرت و اگر تبا به باشد نماز وی پس تحقیق تا امید و زیان زده شد آن بنده فان تقص من فریضة شیئی پس اگر گوی فیت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من تلوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنی آیا هست مرنبه مرا از نماز نفل فیکل بها و انقص من الفریضة پس تکمیل تنظیم کرده میشود و
چیزی که کم شده است از فرض تم بگویند سائر جمله کلمات پستربا شد باقی علمای آن بنده از زکوة و صیام و حرا و برین وجه که اگر چیزی از کلمات فرائض کم شده تمام کرده میشود و بناغل فی روای
و در روایتی چنین آمده که تم از زکوة مثل فکلت بهتر زکوة مانند نماز است و تکمیل نوافل تم توخذ الاموال علی حسب ذلک بهتر گرفته میشود تا مالمه ملها برانداخته آن و درین روایت که
زکوة بعد از صلوة صحیح آمده بعد از وی ذکر فی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد از حدیث را از ابو هریره ابو داود و رواه احمد و ابن ماجه و در روایت کرد از امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب حضور از ابی هریره نکرده و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب العبد الذی یشی الفضل من کتبه یصلیها کوش می نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند رحمت و رافت مرنبه را در عمل فاضل تر دور رکعت که میکند از آنهارا یعنی نماز فاضل تر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
علمای دیگر است و ذکر استماع و کوش نهادن و اصفا بحجة است که همه در نماز فاضل تر از آن و او که روی قرآن است اگر چه فعال او کار دیگر کم دارد و ان البر لیزر علی این
العبد و امام فی صلوة و بدستیکه بکی و رحمت نماز کرده میشود بر سر بنده و امام که بنده در نماز خود است و بعضی روایت لیدر بدل جمله خوانده اند از و بعضی ریختن آب و شیر و مانند
اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص با عیادت است یعنی چیز یا نیکه سلا می کنند مثل شایه مذکور و اما نسبت مقام دور است و گفته اند که ان تحقیق است و صحیح بذل محبت است و ما تقرت العبد
انندیشل خارج منه یعنی القرآن و نزدیکی بخست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی ساجد که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق و اعتبار علم است یا تلوع محفوظ و تو اندک مرا
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود و قنات و بر دست وی نوشته میشود و در صحاح شایسته بوجه فضیلت نماز احوال گیر رواه احمد و الترمذی باب صلوة السفر
بدانکه خلاف نیست هیچ یکی از آنم و علمای امت را در جواز قصر مسافر و لیکن زده قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دور رکعت است و قصر عزیت است اگر چه اطلاق حضرت
بر آن نیز میکنند مجاز او اگر مسافر چهار رکعت بگذارد و دست نیست مگر آنکه در عقد اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعد اخیره است اگر چه تم کرد و ترک سلام و مذنب و اگر چه کم
معلوم میگرد و از سائلان ابی زید که در مذنب ایشان است موافق مذنب است و بعضی شروح معلوم میشود که مذنب وی موافق مذنب شافعی و احمد است که قصر حضرت است
و صلی غیر است میان قصر و امام و اصل فرض اربع است و هرگز روی نشده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا فلان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در نماز چهار رکعت گذارده و از آن روایات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طریقی طویل است و شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول من
اشان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم از بعد از روایت است از انس که آنحضرت گذارده نماز در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بلا حلیقة رکعتین بگذارد و نماز عصر و زوال
دور رکعت و ذو الحلیقة بضم های جمله و وقع لام و سکون تخمینا و فاموضعی است پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پنج میل از مدینه بگذارد و
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است سافر شد و نماز قصر و رکعت گذارده و احرام بست و بکبر متوجه گشت متفق علیه و عن جابر بن عبد الله عن ابی هریره عن ابی هریره
نعم و او و سکون بالقرآن فی نهم جاهی عجب و درای بر او بعد از بن عمر از کیت مادر مراد و محبت است روایت میکنند از آنحضرت و از عضمه المومنین قال صلی بنا رسول الله صلی
عبد و سلم و نحن اکثر ما کنا فدا و امنه بنا رکعتین گفت گذارده ما آنحضرت و حال آنکه بنشیند و بگویم از وی عدد و هرگز پنج جمعیت بود و در این تبو و بگویم از عضمه و بنا و کاف و بنما و

و این جمیع تا جز است و فی المغرب مثل کث و میگرد در مغرب مانند آن یعنی اذ غابت الشمس قبل ان یرکع جمع بین المغرب العشاء چون باید بدیشد و عزوب میکرد اذ غاب شمس اندک که کج
 کند جمیع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء با مغرب بگذارد و آن مثل قبل ان یغیب الشمس از مغرب حتی یزول العشاء جمیع بینا و اگر کج میکرد پیش از غاب شدن آفتاب نیز میکرد و مغرب را تا
 اگر فرومی آمد برای عشاء پس جمیع میکرد میان مغرب و عشاء بدانکه در گذشته است احادیث صحیح در جمیع بین الصلوات و در بعضی احادیث مطلق و بعضی مقید بحالت بعضی بحالت جمیع
 در سیر و بعضی تحصیل سیر و اینها اختلاف کرده اند ظاهرا پس بعضی قائل شده اند بجمیع علی الاطلاق و اما شافعی از ایشان بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر و زوال بعضی مخصوص کرده اند بصلوة
 بعد و سیر و تحصیل آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذنب الکنان است و صاحب غر السعادة گفته که جمیع در سفر عادت دانی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بلکه چون پیش میکرد
 در سیر جمیع میکرد و اجماع در حالت زوال و قرار صلواتی نیست و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر را بدین سیر و زوال بعضی بآنست جمیع تا خیر نه تقدیم دین مرویت از امام جمیع
 و نیز زودی و عقیده است بحالت سیر و مشهور از مذنب و بی جوان است مطلقا و زود امام ابی حنیفه عازر نیست مطلقا و میگوید و در اثبات مذنب وی رضی الله عنه و سجد و سجد و سجد
 رقیقین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بآنکه شک و شبهه را بدان راه نیست تا که سمرجده اند از خیر صلوة را از وقت اجماع گمارد و امام محمد و موطنی خود گفته
 که تحقیق رسیده است بنا بر این که هر یک از مطالب بحالت حکام خود در افاق میبویست و نمی میکرد ایشان را از جمیع بین الصلوات و در وقت واحد جز میکرد و بیش از آن جمیع بین الصلوات
 در وقت واحد کبیر است از گیاره و چون یقین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارضی نکرد و بدان جزا و بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند فی قرآن و
 روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم هیچیک از اصحابی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشاء را که جمیع کرد و نیز زود
 و تحقیق آمده است جمیع میان ظهر و عصر و عرفات و آن از جهت مناسک جمیع بود نه بسبب غرض جمیع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانی بود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و
 واقع شده است بقرین بدان در احادیث نیست جز در غرض و توح و ثابت نشده در آن غرضه نیز دوام و تحقیق آنست که کلان بر دوام و استمرار دلالت ندارد و چنانکه
 پوشیده نیست بر مذهب و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت جمیع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر میان مغرب و عشاء و هیچ سفری
 مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمیع کرد مگر یک شب بنیکا میگوید شریف جوفت زود و حنیفه بنت ابی عبد الله پس بیرون آمد بسوی وی و جمیع کرد و در روایتی جمیع نکرد
 مگر یکبار و دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد یا لم بن عبد الله بن عمر ای جمیع میکرد عبد الله در یک شب و دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بزلفه و احادیث
 در جمیع تقدیم اقل قبل است در صحیح و مختلف آمده روایات بخاری و ابن ولید از فته اند بسیاری از امام بعد جمیع تقدیم و قائل نشده اند که جمیع تا خبر و بعضی احیان و
 تاویل آن نزد ما آنست که مراد جمیع بین الصلوات آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و او کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و او کرده شود در اول وقت
 و تنبیه کرده اند بعضی این را بجمیع صوری و این جمیع در صورت و در ظاهر هر سبب نه در حقیقت اطلاق جمیع بر مثل این صورت که حاصل کرده اند بر آن خفیه جمیع را در سفر آمده
 در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت عیسیٰ بن جابر که گذشت و لفظ حدیث اگر چه در بعضی روایات چنین آمده که جمیع کرد و گذارد و در وقت عصر بر تقدیم حجت این
 روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد
 بعد از عزوب تا قریب غیوبت شفق پس فرومی آمد و میگذارد در مغرب را بعد از آن طعام سطلیبید و بخورد و پیر میگذارد و عشاء را کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم و امام محمد و موطنی خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد معتدب را در آخر وقتش تا غیوبت شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است
 حتی غایب شفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از تابع و عبد الله بن و اقد آورده که گفت نمودن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و بر نماز و یکت شد و
 شفق پس فرومی آمد و گذارد در مغرب را پس نظر نشست تا غایب شد شفق پس گذارد و عشاء را و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنیکا میگوید در شبانی می آورد
 وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات بسوی جمیع بر طبقه که امام ابو حنیفه اقبلا کرده و ظاهر آنست که روایات
 در عدم جمیع در وقت احد جمیع یعنی آخر وقت همواره شده و اختیار کرده امام عدم جمیع را بجمیع یعنی اخیر احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد انکار روایات احادیث جمیع شایع جمیع و
 فتح الباری گفته که نزد شافعی نیز ترک جمیع فضل است و در زود از مالک آمده جمیع کرد و است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای آن بود اذ غابت که پیش از آنکه در مقام توفیق ملک
 اعلام و نیا قهر جمیع کی را شایعین آنکه حکم کرده باشد بقدر شیخ ابن الهمام و اند علم این که جمیع بین الصلوات بود و مسافر را جمیع مرعیم را پس مذی گفته که بعضی از تابعین جمیع بین الصلوات جمیع
 رفقه اند و احدی که حق بدان قائل شده و بعضی جمیع از جهت مطر نیز رفقه و این قائل شده شافعی و احدی و حق قائل شده شافعی جمیع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمیع کند بین الصلوات بی عذر نیست
 در آیه ای از ابواب کبار را و علم آنست نزد اهل علم که جمیع کرده شود میان روز و نماز و در سفر یا بعد از آن یا بر ترمذی است و نزد جابر نیست جمیع هیچ وجه اگر حرجی اذ غایت جمیع شود
 تا پیش هاست که گفته شد و اند علم عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر و اراد ان یطرح بود آنحضرت چون مسافت میکرد و میخواست که نماز فعل کند او را قبل القبلة گفته مگر در نماز
 می آورد قبله را بیشتر و خود پس آنکه میگفت نمیگفت صلی جمیع وجه را بیشتر میگذارد و بر سر که شود میگوید این را در کتب دی و کتاب کبیر را بیشتر و او را بود او و در مقامی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فی جاکت گفت جابر فرموده آن حضرت در کاری فحش و بویعی علی علیه السلام المشرق پس آدم من قال آنکه آنحضرت میگذارد نماز جانب شرق و بعد از آنکه و میگوید و میگوید و میگوید
 پس نماز کج و او را بود و الفصل الثانی من ابی قال صلی الله علیه و سلم بنا که گفت ابن عمر گذارد آنحضرت ابتدا و رکعت زودا و بکر بعد از آنکه و بکر بعد از آنکه و بکر بعد از آنکه

و بود آن حضرت که می گفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام محمد بن مسلم است که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که در
وی خلق آن حضرت در رحم آمده و آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد حد و مصر خارج است گفته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
باب وجوبها جمعه فرضیه محکم است بكتاب وسنت واجماع کافر می شود و منکر وی و مراد مذکور در قول حق سبحانه فاسعوا لی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است که اقا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آن حضرت چون مصعب بن عمر آمدند فرستاد حکم فرمود که اذالمات ایستش فصل بابنا س جمعة الفصل الاول عن ابن عمر و ابی هريرة انهما قال
سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعداء منبره روايت است از ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهما که ایشان می گفتند شنیدیم که آن حضرت را می گفت
بر چه جای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر این عبارت ظاهر اجابت آنست که ما اول ساختن منبری شایسته ایشان منبر را و متعارف خود را ایشان جزو بی چند بر منبر نهاده و نیز
داود یا نصیرج بدان که منبر شریف از جوب بودند از شک و خشت لیستهم اقوام عن و دعاهم للجمعات باید که البته باز آیند که و بهای مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه را و عادت که ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سبه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید و همچنین الله علی طوبیهم یا تحقیق می کند
خداوند تعالی بر دلای ایشان ثم لیكونن من الغافلين بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بر این یعنی از این دو امر است
ثابت و واقع است یا از آمدن از ترک جمعه یا هر که درین بر دلها اگر باز آیند هرگز دره نمیشود و اگر باز نیایند هرگز دره میشود و در دلهای ایشان و هر کردن بر دل گنایت است از
نهایت غفلت و انسداد باب تذکره و قبول و غفلت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد نفع ميم وسكون عين محمد الضمیری نعم ضاد
مجمع و نفع ميم وسكون یا اینچنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب ضمیری است نفع ضاد و سكون ميم نسبت بضمرة بن بکرة بن جندبنا که صحبه کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك ثلث جمع تها و ناهيها کسی که ترک کند سه جمعه از جهت آسان و سبک و خورد و حقیرند ایشان آنرا و ظاهر
مراد تها و ناهيها تسلسل و عدم جد و ادای اوست نه امانت و استخفاف چنان که فرستاد بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست محصیت عظیم که مضی بطبع بیان
و کفر است طبع الله علی قلوبهم هرگز خداوند تعالی بر دل وی و در روایت ردین آمده که بر بی الله تعالی منه بزار می شود و خداوند تعالی از وی و از ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه یا بی پس تحقیق انداخت اسلام را پس شپت خود رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و رواه مالک
عن صفوان بن سلیم بنهم سنن صحابی شهر است و احمد عن ابی قتاده که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادات از خیار نیکان است
امام و معتقد کسی که استغفار کرده شود مذکور وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزه سلطانرا و گویند که وی
سوزن خورده بود که پا چهل سال پهلوی زمین نه نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید و خورش گفت که ای پدر پهلوی زمین نه که وقت نازک است
نهاد و سیم شسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر و انساعلم و عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك
الجمعة من غير عذر و فليصدق بدنيا فان لم يجد فخصف دینا و کسی که ترک کند جمعه را یعنی اگر نماند نظر از ان بی عذر از ان اعذار که ساقط میگرد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بخصف دینار رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه اگر کسی
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر میگردد بر تصدق جانش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض نماز است لیکن ما موریم باتفاق
وی از مدینه با دای جمعه بر تقدیر اجتماع شرائط معتبره درین باب و اگر نماند نظر از جمعه حرام است و تصدق کفارت از کتاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای
ما مور ما و جود دای منصرف فی الجملة فافهم و عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من سمع النداء جمع من
است هر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع نداء و اختلاف دارند که مراد بنماذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
و بعضی گویند ثانی زیرا که ندان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابو داود و عن ابی هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من اواه الليل الى اهل جمعه فرض است بر کسی که جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می شود
بنا آمده شب در خانه نهد و در این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طبیعی گفته که باین قائل است امام ابو حنیفه و اصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود و در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان و اگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نکرد و آمدن در و
الترمذی و قال هذا حديث اسناد ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است و عن طارق بن
شهاب حمسی کوفی است دریافت جاہلیت و دید آن حضرت را و شنید از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود که در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا
سی و چهار غزوه و سریر روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ثلث سنین و ثمانین و قیل ثلث و ثمانین قال قال رسول الله صلى الله عليه و

اشارت به تنبیح و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت بخت نم یصلی ما کتب له بستر نماز بجز آنکه بوقت دیگرده شده است برای وی از نوافل و بعضی این را بستر
جمعه حمل کرده اند و علماء در سنت قبل الجمع سخن است و قوی آن را منکر شده اند و گفته که هرگز آنرا ثابت کرده است تعیاس به نظر ثابت کرده است و سنت تعیاس با بستر بگز
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح منبر السعادة آنرا ثابت کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم داریم
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر و اتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع که شت ثم یصیت اذا تکلم الامام بستر خاموش نشیند و گوشه
و قی که تکلم کند امام بعضی خطبه خواند و یصیت بضم یاء انصاف بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد اکثر علماء و تفصیل
آن در شرح حدیث دیگر باریم الاغفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را با رایج نموده اند که آئینده شود و اگر انکار آن که میان بدست و میان جمعه و دیگر
که گذشت چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد و ابوالنجادی و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة علی
ما قد دلّه ثم انصت حتی ینزع من خطبه ثم یصلی معه هر که غسل کند بستر باید جمعه را پس بگذارد و نماز یک تقدیر کرده شده است برای او بستر انصاف کند تا
فارغ گردد امام خطبه خود بستر نماز جمعه بگذارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آئینده شود برای او چنانکه میان او و میان جمعه دیگر است از انکار آن و فصل
ثلثه ایام باز دست سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر چند به ما نماند است و انجمه با جمعه بخت روز است سه و دیگر که می افزاید و میشود و فصل بر فتح و نصب هر
روایت است و ابوالنجادی و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاضل من فاضل الوضوء کسیکه وضوء کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة
فاستمع وانصت بستر باید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیاده ثلثه ایام آئینده شود و آنچه گفته شد بیان او و میان جمعه و زیاده
سه روز و من من المحصى فقد لغی و کسیکه محاسب کند و باید بگزیند و باید تحقیق لغو کرد و لغو سخن را یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و من حصی را
در حکم لغو داشت بجهت شاعل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاعل است از آن و مراد من حصی بازی کردن است بدان بجهت یا برابر و هموار کردن آن است بر زمین
بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مرا کرد و اندین بگزیند و شمار کردن شیخ است بدان و این نسبت است بنی از تکلم نزد خطبه و ابوالنجادی و عن رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان
بر در جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب و مثل المجرکشل الذی یهدی بدلة و فقه و حال و هر چه حال کسی است که می فرستد شتر را بیک برای قربانی که آن
جمعه فاضل تر است بجهت بزم و فتح با و کسیر جمعه شده اند و آنچه نیم روز در گرامی سخت یعنی در اول وقت و می که بر آئینده است و بدنه نفقات نام آنچه میفرستد بیکه و جمع وی این
بعضین ثم کالذی یهدی بقبوة بستر حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد کاه ویرا وید نه نزد جمعه از علماء و شافعی از ایشانست نام شتر
و این حدیث موید آنست که بقدر مقابل بدنه ذکر کرده و نزد هموار اهل لغت و بعضی از فقهاء و اوجیفه از ایشانست شامل است شتر را و کاه را و هر چه گفته که بدنه نام یا بقدره
که بجز کرده میشود بلکه بدنه بجهت آن میگویند که فریه بسیار بد وقت و در میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابل بقدره ثم کسبا بعد از آن هر که بستر از آن می آید حال او همچو
کسی است که میفرستد فقهار را یعنی شاة را و ذکر کسب بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم حجاجه بستر آنکه تصدق میکند یا کیا را و واجب بفتح دال و
کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضه بستر آنکه تصدق میکند بغيره فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طو و اصغره و
یستمعون الذکر می چیده فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بپنبر
تا که ابتدای طمی نزد خروج است و انتهای آن نزد جلوس بدین معام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فخذ لعوت و قی که بگویی تو مریدان خود را که با تو نشسته است روز جمعه
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود بخند شناعی دارد که داخل لم یعولون تا که
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است متفق علیه و از اینجا معلوم
میشود که انصاف واجب است و تفصیل کلام بدین معام آنست که انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام
شافعی از ایشانست و در مواهب الدنیه گفته که شافعی را درین مسئله و قول است همچنین از امام حماد و قول آمده و ابن عجب البزعل کرده اجماع بر وجوب انصاف که از طیلی
از تابعین و این قول غریب است انتی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در در سلام و تسمیة طلس بعضی بکرهت اند بعضی
مشرود اند و انتی و مذہب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوٰة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع
کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین اگر چه بکرهت است منع استماع در
و نیست محل حرمت استماع بدین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوٰة که او را امتداده است و شاید که میسر نکرد و قطع وی تا وقت شروع در خطبه و
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام بیکای میسر نکرد و قطع وی بکلم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است فاذا

خرج الامام خلاصه و لا کلام و اقوال صحابه نیز بر این است و قول صحابی محبت است نزد ما و واجب است تحلیه آن و گفته اند که مراد از نفل است و قضای فائمه کرده نیست و
 اختلاف کرده اند در کسی که در روزه است چنانکه خطبه بنشیند و قنار و جوب سکوت است و بعضی گفته اند احسن آن است که مشغول گردد و دیگر و تسبیح و تلیل و حرام است اکل
 و شرب و کتات و مکروه است تمثیت عاقل و در سلام و در ولایت از ابی یوسف مکروه و بنود دیگر که اینها فرض اند جواب میکنند که اینها فرض اند و هر وقت که نزل خطبه از جهت عین
 اذن و آنگاه در وقت نفس خود بفرستد تا شافل از سلخ خطبه بخورد و در هوا صواب و همچنین حمد و عز و عطفه و در منکر با شارت چشم و دست مکروه نیست و بهر اصحیح و در نظر کتاب و اصلاح
 تعلیم و ایاتی آمده است از ابی یوسف که قال الشیخ ابن الحارث و کلام در تحلیه المسجد و آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لا یقین احدکم لخاله یوم الجمعة ثم یخالف الخی مقعد فیه فیه باید که بر بنی خیزند یکی از شما برادر خود را در جمعه بپوشد و بیاید بسوی شما شکوه و
 پس بنشیند روی و لکن یقول ما فتحوا و لکن یکو یکشاده کشیده جای را چنانچه در قرآن مجید بدان واقع است و واه مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید
 وانی هو دة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل البجاة و مراد آن نزد اکثر
 که غسل کند غلی کامل بجمع حبیب ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعضی گفته اند که این اشارت است باستجاب جماع درین روز و از برای تخلیه بدن
 و تسکین نفس از خواطر و در ویرسد باب نظر حرام و موی بدن است و روایت غسل تشدید در حدیث آمده و لبس من احسن ثیابه و پوشش از نیک ترین جامهای خود ظاهر
 آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر از دوی بعد از آنکه ناشر و عیب نباشد و بعضی گویند که مراد جامه سیاه است که محبوب ترین جامه بود و نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و من من طیب مکان عنده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یخطأ عنق الناس یسریا جمعه را پس بپوشد و در دهنهای مردم و
 پایمال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له یسرنماز بکبار و آنچه نوشته و تقدیر کرد و است خدی تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حق
 یفرغ من صلوته یسرنماز موش شود و گوش دارد و وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کت کفاره لما بینهما و بین الجمعة التی قبلها
 باشد این اعمال پوشیده مرگنا مان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود و واه ابوداؤد و عن اوس ابن اوس صحابی ثقی است نزول کرشاه
 و مرده وی روایت کرد از ان حضرت و فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غسل یوم الجمعة تشدید و تخفیف
 هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد و بمالغز و احتمال دارد و حمل و بعث مراة را بر غسل جماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل یا برای تاکید است یا مراد غسل شستن
 سر است بخطی و نیز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کفقی است و باغتسال شستن تمام بدن و بکوت تشدید و اشک و بیاید نماز در اول وقت و ادراک
 اول خطبه را بکبار است برای تاکید و بعضی گفته اند بکبر یعنی تصدیق کند پیش از بر آمدن بخیری و گفته اند بکبر یعنی رفت در ساحت اولی و اشکری که در فعل مسکرات را از اشتغال
 بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بکبر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر آمد و بیرون آمدن و مشغی و لم یرکب و بپای رفت و سوار نشد و دامن الامام و نزدیک شد از
 امام بی خطی رقاب فاستمع پس شنید خطبه را و لم یبلغ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نکت یعنی انصت که در کان له بکل خطوة عمل سنه باشد و ابر کرام ثواب عبادت
 یکسال اجر صیامها و قیامها و اش روزه یکسال و نماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام هر دو قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است
 باین شرائط که مذکور شد و در آمدن مسجد برای نماز چنانکه نیر در هر کلام رفع درجه و کتاب حنه و محسنة است اما در جمعه در هر کلام جز ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است
 و در کتاب سفر السعاده خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است باز با تئیس و دیگر که در شرح ذکر یافته تا بیاید دید و واه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و عن
 عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما علی احدکم ان وجد ان یخند ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی و نقی اگر
 بیاید و میسر کرد و دیگر و لباس و دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهندسته و ای دو جامه خدمت خود و مهندسته و میم و کسرتان و سکون با معنی خدمت و ابتذال مراد
 جامه ها است که می باشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کار با آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را بپوشد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد و زمانی و
 نفل ببرد نبود و آورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی و واه ابوداؤد و ابن ماجه و واه مالک عن یحیی بن سعید روایت
 کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی و عن مسرة بن جندب بن نفع سبن و عن سبن و جندب بن نفع سبن و سکون نون و عن واه و فحان صحابی مشهور
 و کثیر الحدیث است روایت میکند از وی عن و ابن سیرین مات بالبحرین و قیل من یستین و الی بود بران از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم احضر و الاذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را و اد نوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول و نزدیک بان فان الرجل لا یزال قیما
 حتی یوخر فی الجنة و ان دخلها زیرا که همیشه دور پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس آنگاه میشود در مشیت از اعلی درجات اگر چه می داند
 بهشت را و واه ابوداؤد و درین ترغیب است بر طلب عالی امور و در جاست از سکون و آرام با دانی ان بیت همت بلند دارد که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
 ترا در کنگره عرش میزنند صغیر دانست که درین دام که چافتا است و عن معاذ ابن انس الجعفی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکو و صحاح است
 که کو یعن سهل بن معاذ بن انس الجعفی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ بن الحدیث است و احادیث او حسان اند و فضایل و در غایب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخطى رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذه الله جبراً الى جهنم کسیکه در دبر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس بی بسوی و درین مجازات مبتل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
و در نیز گفته اند که مردم ساختند و آنچه بلفظ معلوم و مجهول بر و روایت است و معنی مجهول ظاهر است اگر چه روایت معلوم قوی است رواه الترمذی و قال هذا الحدیث
غریب و عن معاذ بن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الجبوة یوم الجمعة والامام یخطب نی کرد آن حضرت از اعتبار روز جمعه و
حال آنکه امام خطیب بخیر انداخته و آنرا جلیس است و آن جمع کردن پشت و ساق است بسوی شکم بدو دست یا بجا بر یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عباد است و آن در حال
حریم متعارف است و جبهه بفتح حاء ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آن حضرت نیز باین طبعه در مردم پیش کعبه نشسته است و لیکن در وقت خطبه از آن بی فرموده زیرا که آنرا
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا تعض و ضم می کند رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فحس احدکم فی
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون نیکی از نیکی از شمار روز جمعه پس باید کرد و در نیز و از نشسته خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث من نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع بن مالک عن ابی بن عمر که گفت شنیدم این عمر که می گفت نهی رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان یتیم الرجل الرجل من مقعده و یجلس فیه نی کرد آن حضرت از بنزیدن مردی مردی دیگر از جای نشست و بی نشستن بجای وی قبل لمانع فی الجمعة
گفته شد نافع بن مالک این نیز در روز جمعه است چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال فی الجمعة و غیرها کانت نافع بنی کرده است از آن جمعه و غیر جمعه چه موجب نبی اید است شخص
جمعه نذر و متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفوس حاضر میشود جمعه را سه مرد و فرجل حاضرها
یعنی مردی است که حاضر میشود جمعه را یعنی سخن لا یعنی و کلام باطل و آنچه در حکم است فذلک خطبه منها پس آن لغو نصیب است از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محرور است و در جل حاضرها بد هاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را به عا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء الله ان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خدا خدای تعالی میدهد و او را طلب و او را اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس از او مرده است در رو قبول و در جل
حضرها با نضات و سکوت و هر دیت حاضر شده جمعه را با استماع و خاموشی و لم یخطب و قبه مسلم و لکن مال نکرده است کردن مسلمان را و لم یؤذ احداً و اینه انجوده است
پیچ یکی راه تخطی و قاست و عز آن فهی کفاؤة الى الجمعة التي تلیها و زیاده ثلثة ایام پس این جمعه باین خصال کفایت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است
او را بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدد و گذشته که کفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگر چه ظاهر منتهی است ازین جمعه
خافهم و فلما بان الله یقول و این کفایت تا جمعه دیگر بزیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالآئینة طهه عشر ائمة الهاکسی که میارود و بگذرانی راس
مراد است ده مانند آن پیشینده نماید که خود دعا و انضات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی بابد و باطن مراد از نذر باین و آن خود و دیگر است یا حرم پس منع در وی غالب است
پس مرد و دل بکار است جزا و دو مرد متروک است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از اسوی الله بهم خلق و هم انفس و مقبول درگاه است یقیناً و اتمال
دارد که دعا و غیر وقت خطبه مراد از دعا فهم رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کسل المحمل یحمل اسفل الیک سخن کند و حال آنکه امام خطیب بخیر اندیش حال آن مرد همچو حال خراست که بر میدارد و کتابا بار پشت نو کنایت است از غلظت علی و عدم دفع علم
و بدو تعب و مشقت و تحصیل آن و الذی یقول له انصت ایس له جمعة و آن کسی که میگوید مراد از انصت را میگوید بخاموشی نیست مراد از ثواب جمعه از جبهه وجود لغو و ارتکاب
نسبی و چنانکه در حدیث ابی هریره که شد رواه احمد و عن عبد الله بن السباق بفتح سین و تشدید با و سلا رواه است از عبید بن سابق که از ابن عباس مجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی جمعة من الجمع کففت آن حضرت در جمعه جمعه یا یا معشر المسالین ان هذا یوم جعله الله عیداً ای کرده
مسلمانان این روز نیست که گردانیده است و اخذای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل باریه و من کان عنده طیب فلا یغیره ان یمس منه و کسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد و اگر که مساس کند از آن و عبارت زیان ندارد و بجهت آن گفت کسی تو هم بخند که طیب حادث زمان است مراد شاید استعمال آن کرد که قیل
وعلیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کشید درین روز و رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و هو عن ابن عباس متصلاً و روایت کرد این حدیث مالک از
عبید بن السباق پس در این ماجرا وی و وی ازین عباس متصل بآن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این صلی است که قصد شده است بمنکر آن مقبول است قطعاً و عن
البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقاً علی المسلم ان یغتسل یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند و جمعه و لم یس احدکم من
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش روز جمعه و این را محبت آن گفت که زنان اکثر طیب بکار میزدند و اشتهار داشت با کمال خود نذر و ازین طلبی از نفع این هم بوی راجع خواهد شد و نذر
که تمام مل میت مراد باشند فان لم یجد فللماء له طیب پس اگر نیاید طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بر او رواه احمد و الترمذی
و قال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه یعنی مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدن و در وصف شرح عبارت است از کلام شتم
و اگر و تشبیه صلوة و دعا و خطبه شوا است و نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نماز امام ای ضعیف ادنی خیر شتم است بر و ذکر خدا و التسلیم و تحمید و حبیب قول حق تعالی

پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و با نیتا وضعی که متصل بود آن حضرت یعنی سر بر دشت سر سجده انحد و الصف الموقر بالبحرود پایان افتاد و نصف پس برای سجده ثم قام و استبرخ و استند انجد ثم تقدم الصف الموقر و آخر المقدم پشیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم وقع النبی صلی الله علیه وسلم و رکعنا جميعا پشیر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم با هم ثم رفع رأسه من الركوع و رخصنا جميعا پشیر داشت آن حضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر بر دشتیم ما نیز هم ثم انحد و بالبحرود و الصف الذي يليه الذي كان موقرا في الركعة الاولى پشیر اندر کرد آن حضرت برای سجده وضعی که متصل بود آن حضرت را آن وضعی که موقر بود در رکعت اولی و قام الصف الموقر في موقله و ایتا ده ماند صف پسین و مقابل دشتیمان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود و الصف الذي يليه انحد و الصف الموقر بالبحرود و منجد و اثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم و سلمنا جميعا پشیر سلام داد آن حضرت و سلام دادیم همه و او مسلم این طریق دیگر است معنی باختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگه داشت از خود و چون عدو اینجا و مقابل بود بجانب قبله یکجا و مقابل ایتا ده و تارکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه ایتا ده ماند و دیگری سجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون بعد بجانب دیگر غیر قبله نبود و جهت بفرستاد و آن طرف نشد الفصل الثاني عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم كان یصلی بالناس صلوة الظهر في الخوف بطن نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم أنت جابر بود آن حضرت که میگردانید نماز در حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بجزار و بطائفة و رکعت پشیر سلام میداد و ثم جاب طائفة اخرى فصلى بهم و ركعتين ثم سلم پشیر آمد طایفه دیگر پس بجزار و با ایشان و در رکعت پشیر سلام داد و او فی شوح السنته دین صورت سلام بابر و طائفة جدا جدا و در اینجا نیز مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را در رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر که داشت و لیکن آنجا ساکت بود از ذکر اگر سلام زمان حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعاده و یکوین که آن حضرت توقف کرد در شش آنکه در طائفة دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم با اتفاق الفصل الثالث عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل من خيخان ففتح ضا و سكون جیم و نوین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه و عصفان بضم سین و سكون سین نام جای مشهور است بر و در حله از مکه شرقی فقال المشركون ليهؤلاء صلوة هي احب اليهم من ابا انهم و ابنا انهم پس گفتند مشرکان را ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه او نماز نیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدر ایشان و پسران ایشان و در و ایتی من ابناهم و اموالهم و هي العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح مزه و سكون جیم و کسر میم امر که پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و غم جزم کنید فتميلوا عليهم ميلة واحدة پس حرکت کنید بر ایشان یک حله کردن و یکجا را کی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان را بخود این فرمودند و ان جبرئیل اتي النبی صلی الله علیه وسلم فامرهم ان یقسم اصحابه شطرين و به رستیک جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس میاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آن حضرت را که قیمت کند یا را خود را و طائفة فیصلی بهم پس نماز بجزار و یک طائفة و یقوم طائفة اخرى و داء هم و با نیت طائفة دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن و دابغی پس و پیش بر و آید و لیکن واحد و هم و اسلحتهم و باید که بگیرند بر سر خود را یعنی چیزی بپایان بر سر و اختر کنند و سلام جای خود را در یکسر جای محله و کون ذال پر بیز کردن و سلاح بکسرین ساز غرب فتكون لهم رکعة پس باشد مرقوم را یک رکعت و لرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و در آن حضرت را در رکعت و مراد بود که یک رکعت مرقوم را بود آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و از ان خصائص صلوة خوف دارند چنانکه داشت و الله علم و اه الترمذی والنسائی باب صلوة العیدین گفته اند عید رجعتان عید خوانند که عود میکنند هر سال و دیگر می آید در اوقات خود و این معنی ها و قیاس است بر همه موسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعضی قید دیگر را و گفتند عود میکنند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در بعضی تا فی نعمت حج بوقوف خواف که عید را کان حج است چنانکه وارد شده است الحج عود و مجمع عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس و منع کردند شکر نعمت هر طاعت را عید ای رغبین دی سبب مذکور آن کرد و بکلمن شکر تمام را بیک و اما زکوة هرگاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام از عیدی مناسب آن که اقالوا و بعضی گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاول شود برای عود و چنانکه قافله را ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قول معنی رجوع است یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابو حنیفه مثل مجمع و در و ایتی واجب است و تسمیاء و سنت از جهت ثبوت است سنت کتاب و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی نفل است و کر و انیده اند و از افضل نوافل و در قوی سنت مکرر است و مالک گفته است که سنت واجب است و شاید که وجوب بمعنی ناکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد بن حنبل است چنانکه مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جازه و جاذ و در و ایتی از ابو حنیفه نیز چنین آمده و الله اعلم الفصل الاول عن ابي سعيد الخدري قال كان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر و الاضحی الى المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد و رزق فطر و رزق قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر گانجامان عید میگرداد و الا آن چهار دیواری که در آن کشیده اند و میگویند سافت از حجه شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در حجه شریف میگردانند و اول شیئی بیاید ایه الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میگردانند حضرت بعد از رسیدن با نماز و یعنی نماز را بخطبه تقدیم میکرد و ثم ینصرف فقوم مقابل الناس پشیر یکشت از نماز پس می ایستاد و بر وی مردم می آمدند و بنابر بایستد و در زمان شریف منبر و مصلی نبود و الناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم شسته بودند و نماز خود فی خطبه و و صیحه و یا مهر هم پس پند میکرد مردم را و اندام میگردانید ایشان را بنحیه و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک بهم بطریق تکبیر و تقریر ذکر کرده شد و طبعی گفته است

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بجا دست شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احوالات که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه و تبارک
 با سرار و مصالح افعال رسول خود و حقول خلق قاصد است از ادراک آن و احاطه بدان و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما یبذل
 به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یخرج فینحر روایت است از ابن عباس عازب که از مشایخ صحابه است گفت خطبه خواند ما آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزی
 آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پشتر از گردیم پس نحر کنیم من فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که در آنرا پس تحقیق دریافت شد ما را و من ذبح قبل
 ان یصلی فاما هو شاة لحم عجله لاهله و کسی که ذبح کرد پیش از آن که نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود لیس من الناس فی
 شئ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عبادت بیک قربانی نسک بضم نین جمع منک نفوسین و کسرتن جای قربان متفق علیه
 و عن حنبل بن عبد الله الجعفی بفتح جای موحده و جمیع صحابی است و اول و چند بن بن میفان نیز میگوید نسبت بجد روایت کرده اند از وی من صبری و ابن سیرین قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مع مکانهما الخری کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة و دیگر را و من لم یذبح حتی
 یصلی فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح کند تا آنکه نماز بگذاریم ما پس گوشت ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه و عن البراء قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فاما یذبح لنفسه کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
 حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذبح بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسکه و اصاب سنتنا السالین پس تحقیق تمام شد عبادت وی و
 یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح و یخیر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد
 مصلی ذبح درگاه و گوشت ذبح در صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بستر است و صورت وی آنست که شتر را بکشد و نیزه میان هر دو پایش او نیزه تا خون از بطن
 و بزمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است و رواه البخاری **الفصل الثاني**
 انش قال قد ام النبی صلی الله علیه وسلم المدينة و لهم یومان بلجون فیهما قدوم و در آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مراحل مدینه را در روز
 بود که بازی میکردند در آن دور و روز معلوم نشد که آن کدام دور و روز و بعضی گفته اند که این دور و روز و هر جان بود و استنباط کرده شد است این قول با آنکه نیزه و مردمان از عادات
 فوس و خصائص ایشان است و اسما علم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان البومان چه چیز است این دور و روز که شما متغیبا بیابنا بازی میکنید در آن قالو انما نلعب
 فیهما فی الجاهلیة گفته چیزی نیست که ما با تحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و بدان ما بازی میکردیم در آن دور و روز نماز پیش از آن
 جاهلیت است و درین عبارت هم بیان غرض میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فراید ترک میکنم چنانکه دیگر امور جاهلیت
 ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق مل کر دانه است شمارا
 خدی تعالی بآن دور و روز که شما داشتید در جاهلیت و دور و روز که بترازان دور و روز آن دور و روز که بدل کرده اند که کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرج و سرور
 مومن با ما بدست باشد پس در حدیث نبی است از لمو لعب بالاشارة خیر من انا چه در وی فاشه و خروج از غلظت و شعار دین نباشد
 و نبی است از تعظیم اعیاد مشرکین و موهم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما بی راهه بالغه رفقه حکم مقرر کرده اند بقصد جبر و تشدید و سدد زان و اتفاقا سلطان مقرر کرده
 فی فتح الباری فافهم رواه ابو داود و عن بریده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم روایت است از بریده سلمی که صحابی مشهور است و
 احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیره نمی آید و روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و نبی خود و روز عید
 تا نماز بگذارد و گفته اند که حکمت در کل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن خست تعبیل فطر را بقصد مبارک است با ستال امر پروردگار
 در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرم و امتثال امر بودی سیخورد و حال آنکه اگر کسی بپزند خرمای میکرد و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که
 مخصوص است به یک و چون اخراج صدقه پیش از نماز بود خورد و بر آید و اخراج صدقه اضمحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز کرد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد و رواه الترمذی
 و ابن ماجه والدادحی و عن کثیر ابن عبد الله عن ابیه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عرو بن عوف زنی باشد که صاحبیت و کثیر بن عبد الله
 است و بعضی گفته اند لیس بشی و منکر لهریث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاول سبعه قبل القراءه و فی الاخره خمساً
 قبل القراءه که آن حضرت بیکر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت بیکر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج بیکر پیش از قراءت و ابن ماجه و
 الدادحی و عن حفص بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر صلی الله علیه و آله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کبروا
 فی العیدین و الاستسقاء سبعاً و خمساً که آن حضرت و ابوبکر و عمر بیکر گفتند نماز هود و عید و نماز استسقاء هفت بیکر رکعت اولی و پنج بیکر رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبه
 و نماز کرد و پیش از خطبه و جمعه و القراءه و لم یذبح و نه قراءت را و رواه الشافعی و عن سعید بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی یکی که نا شرف قریش بود
 جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشته در این کتاب و گفته اند که شبیه الناس بود و در هر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حکم العمل لقب و ست ولادت او در سال هجرت است

و بعض گفته اند بعد از وی پیش از نماز قال سألت ابا موسی و حدیفته کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبکی فی الاصحی و العطر کنت یسیدم ابی
اشعری و حدیقه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تجزیه میگفت در نماز عید صبحی و ظهر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان یبکی را بجا بود آن حضرت که میگفت جابجایی
تکبیر علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه یا فقال حدیفته صدق پس گفت حدیفته راست گفت ابو موسی و او را بود او را و باینکه احادیث در تجزیهات هر یک مختلف
آمده و ازین جهت مختلف آمده اقول آنکه مناهب پس نزد آنکه ثلثه معنی تکبیر است در رکعت اول و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیر و احرام و شمار کرده میشود باینکه تکبیر قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود و باینکه جزئی از آن نه باینکه تکبیر احرام و نه تکبیر قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اول و سه در ثانیه زائد بر
تکبیر و افتتاح و قیام این مذاهب این مسعود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذاهب ابن عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحجین و تقویت و تضعیف آنها
بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده و ما فدا قل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس احتیاط اولی باشد که
فی الهدایه بعد از آن باینکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذاهب ابن عباس است و بسبب آنست که چون منقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولایه و وی مین
که عمل کنید باینکه جلایان که ابن عباس است و شرط کردند که بغیر مذاهب وی عمل نکنند بعد از آن منقول شد عمل بدان در سایر بلاد همچنین و در مابدها حضرت و جلایان
و عصمها و اهلها عن الکافات بر مذاهب ابن مسعود است و در نواحی آن و سایر بلاد باقی مانده است عمل قبول ابن عباس و اسد اعلم و عن البراء ان النبی صلی الله علیه
و سلم فرمود یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از ابن عباس عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند بخیه زده بر کمان و او
بود او را و در بعض کتب فقهیه مذکور است که کتاب قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضه العالم نقل کرده اند که هرگاه
که فتح کرده شد بقدر و غلبه و محاربه تکبیر کرده شود در آن بلده و سلاح و آنچه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود در آن بعضا و لهذا آنچه میکنند شافعی بیکه بر شمشیر زیکه فتح کردند ایشان بجا
و نزد خبیفه بعضا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه طبره و اعماد و نیست سلاح باقی از آن فتح و بی بجا بر نیست و عن عطاء مرسلان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی غنونه اعتمادا و روایت است از عطاء که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد و بفرقه خود تکبیر کردنی و غیره و تعجب
و نون و زای نیزه خورد که مر آن حضرت را بود که خدا مان می برداشتند و بدان ستره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است و او را الشافعی و عن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامه گفت جابر حاضر شدم بآن حضرت در روز عید پس آغاز کرد و بنابر
پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز از ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال فحمد الله
علیه پس میگفت خدا را و تسایش کرد بر وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و پند کرد مردم را و خطب منع و زجر تحویف و ذکر کرم و تذکره و ایشان را و یاد دهنده ثواب و عتاب
آمرت ما و حشمت علی طاعت و برانجخت ایشان را بر فرمان برداری و بی سمانه و مضی الی النساء و معه بلال و گذشت و برفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
و حال آنکه بود وادی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکر هین پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکره کرد و او را للنسائی و عن ابی هريرة قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق و حج فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راهی که پیش از آنکه
گذشت بیان امر را و حکم بدان و فصل اول و او را الترمذی و اللداری و عنه انه اصابعه مطوفی یوم عید فصری بهی النبی صلی الله علیه و سلم صلوة العید
فی المسجد و هم را زای هريرة روایت است که شان این است که رسیدم در بابانی در روز عید پس بجز آن حضرت نماز عید را در مسجدی ظاهرین عبارت آن است که نماز
ایجاد و جانه افضل است از نماز در مسجد که بعد از آن جاری شده است عادت اهل مدینه طبره و همچنین که معطله نماز را در آن در مسجد شریف و حرم مینف و او را ابو داود
و ابن ماجه و عن ابی الحویرث بنهم ما و فتح و او سکون تحتانیه و کسر و آخرشای مثلته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الی عمرو بن حزم و هو
بنحو ابی الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای جمله سکون ذی که محال انصار نیست اول شاه و وی خندق است
و وی در این زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید و آن حضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است همین و بود وی در آن زمان هجده ساله و کمانی نوشته بوی سپرد که در آن
فرائض و سنن و روایت بوده و نوشت عجل الاصحی شالی کن نماز عید صبحی را و احذر العظوه و دیگر نماز عید فطر را و ذکر الناس و تذکر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در
تجلیل اصحی و تأخیر فطر آنست که هرگاه که اگر کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماند هیچ مہمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا اگر صغیر و فتر می بصرم راه یافته است که
میشود از اسب و استحال بخلاف صبحی که بعد از صلوة تصدقی و اکل است پس استحال مناسب آن باشد و او را الشافعی و عن ابی حمیر بن عیین بن انس عن عموته له من اصحابنا
روایت است از ابی حمیر بن انس از عمامه که مراد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان و کلبا و الی النبی صلی الله علیه و سلم یشهدون انهم صواب و اهل الاله بالامس
بدستی که سواری چند آمد نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند بلال عید را وی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که فطر کنند
و اذا اصبحوا ان یفطروا و اما هرگاه که چون صبح کنند بر نه بسوی صلا زید اگر آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی
آمده است که قدم آورده سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی همچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما بلال ثوب پس بر خاستیم و روزه دار پس آمد سواران و گفتند

وتمت است و برای ثواب تو در ضای تو میگویم عن محمد و امته قبول کن انعمه و است وی در اینجا ذکر آلال کرد زیرا کمال نیز داخل است از کنت بسم الله و الله اکبر ثم خرج بشر
 بن محمد بن و کلمه در اینجا کافی است باقی فیصلت است و او احمد و ابوداؤد و ابن ملجه و الدارمی و فی روایه لاحمد و ابی داؤد و الترمذی ذبیح
 بیده و احمد بن یزید و تفسیریه و این نیز آمده که و قال و کنت آن حضرت بسم الله و الله اکبر اللهم هذا عنی و عنی لم یفجع من اثمی خداوند این قربانی از من است
 و از کسی که قربانی نکرد و از میان است من و عن حنفی بحای ممل و نون مفتوحین و بشین معجمه کو فی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث وی سخن است
 و ابوداؤد و سیکو میثقه است قال و آیت علیا یعنی بکشتن گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی می کرد بد و کبش گفت له ما هذا پس گفت مرا در احصیت اینک بد
 کبش قربانی میکنی و تنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضی الله عنه از رسول الله بد رستی که غیر خدا صلی الله علیه و سلم و صافی ان اضمی عنه
 و حسبت کرد مرا که تضحیه کن از جانب وی فاذا اضحی عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی علی الله علیه و سلم با حسبت که آن حضرت فرموده بود که یک باری از من تضحیه
 کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرده و حسبت آن حضرت را بجای آورد و با حسبت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرد و با شکی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب
 ایشان تضحیه میکرد و دو ظاهر لفظ حدیث ناظر برین معنی است و الله اعلم و اینجا معلوم میشود که تضحیه از نیت جایز است و بعضی علماء جا نیز نیت از تضحیه از نیت و در این باب
 نقل میکند که گفت محبوب تر از من آن است که تصدق کند تضحیه و اگر تضحیه کند خود از وی چیزی بخورد و همه تصدق کند و او ابوداؤد و در وی الترمذی نحوه و
 عن علی رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستشف العین والاذن امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستشف العین والاذن امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستشف العین والاذن
 چشم را کوش ما که درین نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد و ان لانضحی بمقابلة و امرنا ما بالک تضحیه کنیم بمقابلت نفع یا آنکه بریده شد ما دست از بالای کوش وی و لا
 حداله و تضحیه کنیم بدایه نیز نفع یا آنکه بریده شد ما دست از پائین کوش وی و لا شرفاء نفع شین و مکنون ربه وزن حمرا آنکه شکاف دارد و کوش او دراز و لا خرقاء
 و ناله شکاف دارد و کوش وی کرد و او الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی و ابن ملجه و ائمهت و وایتیه و منشی شد دست روایت ابن ماجه
 الی قوله والاذن تا قول وی والاذن و ان لانضحی تا آخر حدیث وی منیت و عنه قال و هم زعمی است رضی الله عنه که گفت یعنی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان نضحی باحصب القرون والاذن نمی کرد آن حضرت که تضحیه کنیم بشکته شده شاخ و بشکته شده کوش و احصب بعین جمله و ضا و جمعه مقصوره شکته شدن
 شاخ و احصا کو پسند شاخ شکته و اکثر استعمال احصب در شاخ است و کاهی در کوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد بان قطع اذن است و او ابن
 ملجه و عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ماذا یفتی من الضحایا پرسیده شد آن حضرت که چه چیز است که بریزد و شود و اینجا
 یعنی کدام است که بان تضحیه نتوان کرد فاشا و بیده فقال ادبها پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت بریز کنسید چهار را العرجاء البین ظلها لک که سید
 انکی و العوراء البین عورها و یک چشم کو که پیدا است کوری او کل باکثر و المریضه البین مرضها و بیمار که پیدا است بیماری او چنانکه میدمحت و نماذ و الحفاه
 لا تنقی و لا غیر که مغز در استخوان ندارد تنقی بضم ن و سکون نون و کسراف و او مالک و احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و الدارمی
 و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یضحی بکبش اقرن یخیل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت که قربانی میکرد و تضحیه را شاخ و دانه
 و کبش کوشت و اخیل بر وزن کریم اینجا باین معنی است و اصل نمی وی نیست قوی بر جبهه بر ماده و گفته که اولی ترک نری است که بسیار میجد بر ماده و مراد اینجا قوی و کبریت
 و نظری سواد سیه چشم و یا کل فی سواد سیه دمان و میثقی فی سواد سیه پای رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و عن مجاشع بن عجمه
 غیر و شین معجمه مکسره من بغی سلیم بضم سین و فتح لام ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول ان الجذع یوفی ما یوفی منه النقی روایت است
 از مجاشع که صحابی است و از قبیل بنی سلیم است و از مهاجرین است که بود آن حضرت میگفت که جذع نفعیم و ذال تمام میکند فی را از خری که تمام میکند نان چربی و مراد اینجا
 ضان است چنانکه در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مرا و یک سال جذع از مغز در دست باشد چربی از مغز یک سال را گویند و یوفی به تشدیدا
 از توفیر و او ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول نعمت الاضحیه الجذع
 من الضان میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضان یعنی جاز است برخلاف جذع از مغز و او الترمذی و عن ابن عباس قال کنا مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فی سفر فحضره الاضحی گفت ابن عباس بودیم ما آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز جمعه اضمی فاشترکنا فی البقره سبعة و
 فی البحر عشرة پس شریک شدیم در کاه و نعمت کس و در شتر کس و کس در شتر علی بعضی انما است و جمهور بر آنند که این منسوخ است و کاه و شتر یک حکم دارند
 رواه الترمذی و النسائی و ابن ملجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و در کفایت یک شاه از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم
 او نیز جمهور برین است که گفته شد و من عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم الضحی الا ان الله من اوراق الدنم نکرد و یی
 به غیر و دست داشته شده و تراختن چون یعنی تضحیه و اگر چه شین اضحیه را تصدق کند ثواب وی با تضحیه رسد اما بدین تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آنرا تصدق نکند اگر چه تصدق
 بثلث سب است و این سخن آنکه اتفاق دارد که طواف افضل است از نماز و الله لیا فی یوم القیة بقر و نوا و اشعارها و اظلالها و برستی که آن جان خون ریخته شده می آید به

وسلم بعرفة منحه يقول كفت بودیم با و قوف كنده با آن حضرت در روز عروپس شنیدم من آن حضرت را میگوید یا ایها الناس ان علی كل اهل بیت فی كل عام اصحیته و عتیرة ای مردمان بدین سبب که با اهل خانه هر سال اخیر و عتیرة است هل تدرون ما العتیرة ای می دایید که چیست عتیرة ای القی متونها التی عتیرة آنست که می نامید شما آنرا بر جبهه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی وابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابوداؤد و العتیرة منسوخة و كفته است ابوداؤد که عتیرة منسوخ است و تورپشتی در نسخ و می سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه و بجهت الدعاء بود و آن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت گردنی را بعد از آن و اسما علم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عید الله لهذه الامة كفت آن حضرت امر کرده شده ام بر روز اضحی در حالیکه آن عید است که گردانیده است آنرا خدا می تعالی برای این امت قال له و جل كفت بر آن حضرت امر می یار رسول الله را بایت ان لم اجد الا بصلیة انشی خبره مر که اگر نیایم من مگر بنسخه که انشی است افاضی بها یا پس خبرم کنم بوی و بنسخه بجای عید بر وزن کریمه از نسخ است بحسب عطا و عرب را عادت بود که ناقه شیر واریا غنم شیر و ادبا بختا جان میدادند که پیشروی ملک به پیشم می و دله می نامد می که عتیرة باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده به هند و از عتیرة بانی معلوم میشود که ذکر این بنسخه میگوید و نامی او مثل نامی حماره خواهد بود که بر نتر اطلاق میکنند باین قید اتفاقی است برای تکیه آوردن یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس کمت اگر بنسخه داشته باشند یا او را هم بنسخه کنیم قال لا فرمود آن حضرت کمن ولكن خذ من شعرك و اظفارک و لیکن بجز این چیزی خود را بخان خود و نقص شاربک و میسیری و کوتاه میسیری خود را و تحلق عاقلک و می ستری موی زهار خود را فذلک تمام اصحیتك عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی است و در حکم قربانی است و راجع و ثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداؤد و النسائی باب صلوة الخسوف مشهور و بلغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بحاف روایت کرده اند در هر دو و بعض بخا در هر دو و جماعه بخا در هر دو و بحاف در شمس و احادیث که مذکور است در باب و خبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محفل است و شیخ در شرح خود آنرا چنین نقل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس و القمر یأتیان من آیات الله فاذا رأتیم ذلک فاذا کرم الله و در حدیث عائشه فاذا کرم الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آن حضرت درین دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهمام از در قطعی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد و هشت رکعات هر چهار سجده و از حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجده و لیکن در اسناد این هر دو حدیث نقل است و الله علم و ندیک نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه محتاجا است و نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بروی سجده و در حدیث ابن عباس همچنین نزد امام احمد در شهر از مذهب وی و جاز است نزد اکثر اصحاب و تنایز و بر کوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که باطل است آنچه منسوب است و حال کشف است هر حال را که در ضعف پیش آید و اندر اشد و صبیان که موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را رجحان باشد که فی الهدایة و شیخ ابن الهمام حدیث آورده بر روایات صحیح و حسن که مثبت مذنب صنف اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند و از روایت ابن بعض و در کوع روایت کرده اند و بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معتبر است و موافق است بر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب که گفته اند بعض از شیخ ماکه سلب آن شده است که بجهت کثرت از عام اهل ضعوف پسین را افاده و ظاهر است که کسوف در زمان آن حضرت جز بجماعت واقع نشده و مجلس تعدد و قوع از روایت بخرد و قوع از شیخ حدیث ده سئل بعد و خلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است هر حال را بر تقدیری تمام است که غیر عایشه از رجال کسی موافق می و روایت بخرد باشد و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم و سلم کمت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناد یا پس بر اینخت نداننده و آواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فقلد پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بخار و آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بخلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد و اربع سجدهات چنانکه معهود است قالت عائشه ما رکعت رکوعا قط و لا سجدة سجودا قط کان اطول منه کفت عائشه رکوع کرده ام من بی سجده رکوعی را هرگز و سجده نکردم بی سجده رکوعی را هرگز که در آن زمان باشد این رکوعی و سجده که در آن زمان در آن وقت متفق علیه و عنهما قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراوته کفت عائشه بلنه خواند آن حضرت نماز خسوف قنارت خود را یعنی خسوف قمر که آن قال الشیخ فی شرحه و گوید که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد و الله اعلم متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلى الله علیه وسلم و الناس معه کفت ابن عباس که وقت نماز در زمان آن حضرت همچنین است و روایت بخاری و در روایت مسلم انکفت و در شرح الشیخ فخت پس نماز گزاران آن حضرت و نماز گزاران در مدینه و بی یعنی آن حضرت امامت کردند ایشان اقتدا کردند بوی مقام قیام طویلا نحو من قراة سورة البقرین قیام کرد آن حضرت قیام در آن یکس از قرات سورة بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سوره بقره

استعمل فی بدنه زجرت موت پیچ و تا قبضت حیات وی و لیکن میرساند غلای تعالی بدان بنده که آن خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و علول نعمت و نزول بلیت طاعت
 تا اسبغای پنج سبقتا تقریر کردیم فاذا ایتیم شیئا من ذلك فانزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون بر بنید شخا چیز از انان پس تبرید زنده و پناه جوئید بسوی ذکر وی
 و دعاء و استغفاره وی و فی الصلح فرغ بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه و عن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جاکر کنت آفتاب در زمان آن حضرت در موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مار قیطیبه
 که در مدینه نیشته نشان مقلوب شده بود و در سنه عشر در مدت رضای از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت است فلی بالناس ست و کحات پس گزار در مردم
 شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع با وربع سجدهات چهار سجده در هر رکعت دو سجده و چنانکه معهود است و رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا
 دهم ربیع الاول بود و درین روز است حدیث قول یحیی بن را که میگوید که گرفتن آفتاب نمیشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این
 روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی و رسول الله صلی الله علیه و سلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزار در
 آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدهات و چهار سجده و عن علی مثل ذلك و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که در زمان آن
 مردی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت پنجین گزار در ایام ایشان نیز آمده است که پنجین گزار در روز و رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن
 عبد مناف است و گفت وی ابو سعید عسی گویند نسبت به شمس نام اصلی وی عبد الله بود آن حضرت بعد از آن نام کرد اسلام آمد و در روز فتح و بود از ظلم و فحش کرد و بختان و کابلی
 عثمان رضی الله عنه قال کنت ارجی با سهمی بالمدینه فی حوّه رسول الله کنت بودم من کثیر اندازی میکردم قبیله ای که بود در مدینه در حیات پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم انکسفت الشمس ناکه گرفت آفتاب فلیند تهایس انما نتم تیرا از دست فقلت والله لا نظرن الی ما حدث لرسول الله پس ختم نمیکند
 هر کسین نظر کنیم و به بنیم حالیکه نوید شد بر غیر اصلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی بنیم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است دیدن وقت طلعت
 عبد الرحمن بن سمرة فالتیته و هو قائم فی الصلوة پس آمد م آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز را فاعید به برادر نه است هر دو دست خود را بفصل
 لیسج و یهیل و یکسر و یجمد و مدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا حتی حصر عنها تا آنکه دو رکعت شد و بر دشته شد از آفتاب کسوف فلما خسر
 عنها پس بنمایید که دو رکعت شد از آفتاب کسوف قرأ سورتين خواند آن حضرت دو سوره را و صلی و رکعتین و گزار در دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانچه طبعی ذکر کرده است
 که در آن زمان حضرت در صلوة ایستاد در قیام اول و تهلیل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و پشتر ایستاد رکعت ثانیه و
 خواند دوی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشنه خواند و سلام داد و فمروا به مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنه عنه و فی نسخ المصابیح
 عن جابر بن سمرة اگر چه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت نداده اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایب ذکر از روایت مسلم و شرح
 الله لک آن تیر از صاحب مصابیح است و هم از حضرت تا که و نایب خود رواه مسلم فی صحیح کت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست کلا یعنی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله
 عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه و سلم بالعتاقه فی کسوف الشمس یحقی امر کر آن حضرت با آنرا کردن بنده در گرفتن آفتاب و عاتق بفتح معنی
 اعتاق است و رواه البخاری الفصل الثالث من سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کسوف لا نسمع له صوتا
 کنت سمرة بن جندب نماز گزار و با آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما رآن حضرت را و از یعنی قرائت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذنب شافعه از حای
 قرائت است در صلوة کسوف الشمس از حضرت بودن وی نماز یا بنتی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را که گرفتن است که گفت جبرک بن
 صلی الله علیه و سلم در صلوة خسوف قرائت را و همین است قول ابی خنیفه و نزد صاحبیه جاست و بروایتی قول محمد بن قول ابی خنیفه است زیرا که از ابرار بلیت نوافل میگردانند
 چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و عن حکمرته قال قیل لابن عباس ما انت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله
 علیه و سلم حکمر که مولای ابن عباس است و یکی از همای که و تابعین است و ثمنی گفته پیچ کی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله و حکمر مر اصل او از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس
 را که مرد فلان زن که بعضی از او را حضرت است و مراد ابن فلانة معنی است رضی الله عنه فخر مسلجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فضیل له
 فتمجد فی هذه الساعه پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود و موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که
 وقت که است نماز باشد و قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد سجده نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجده شکر بیان تا و بل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس
 قال رسول الله کفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما ایتیم آیه فاعبدوا و قتی که بر بنید نشانانی از نشانهای نزول بلا یا و محن که میرساند غلای تعالی
 بنده کان را بدان پس سجده کنسید ز بری تضرع و استغفار و استظهار و ای ایه اعظمه من ذهاب ازواج النبی و کلام آیت است بزرگ تر و شدید تر رساننده تر از آن
 ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علم زیرا که ایشانرا افضل محبت است با فضل خاص از وصیت و اعتلاط و ارتباط و کلا یکس از صحابه آن نیست پس در رفتن ایشان زمان
 برکت و غیر کثیر باشد یا که بر رفتن ایشان در رفتن علی است که متفرق بود و ایشان بدن از علم احوال درونی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه ابوداؤد و الترمذی الفصل

گردیده و از ثم نام بر سر بنماست فروغ دید به ساعه پس برداشت هر دو دست خود را ساقی ثم خوساجدا پسر بر روی افتاد سجده کنان فکشت طویلا ثم قام فروغ دید
 ساعه ثم خوساجدا سربار سجده کرد و برخواست و برداشت دستار او و عاگرد ظاهر صحابه پرسیده باشند کاین چه بود و پیش از پرسیدن ایشان قال فی مسألت و بی و
 شفعت لامتی گفت بدستی که من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا
 سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخر و ت ساجد الوبی شکرا پس بر روی افتاد سجده کنان میزد و در کار خود را بجهت شکرگزاری این
 نعمت ثم دفعت و امتی فمسألت و بی لامتی فاعطانی ثلث امتی پسر برداشت سه خور و پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن
 امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخر و ت ساجد الوبی شکرا اثم دفعت و امتی فمسألت و بی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا
 یک دیگر از ثلث اخیرا الآخر ففتح خا و کسر آن برد و خوانده اند فخر و ت ساجد الوبی شکرا این بود سر سربار دست بد عاگرد داشتن و سجده رفتن شعر عجم دیوار است
 که باشد چون توشی بان چه باک از موی که آنرا باشد نوح کشتی بان اینجا اشکالی می آید که چندین آیات و احادیث در وعید بکبر وارد شده است که فردا عاصیا نرا عذاب
 خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خوف و سنج و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب
 آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از دروازه احمد و بود او د باب الاستسقاء استسقاء
 در لغت آب خواستن و در شرح نماز یاد دعا و سوال باران نزد قط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقاء استسقاء دعا و استسقاء دعا
 سوال و تصریح است از جناب سکریم رزاق و باب و استغفار بکرم نص قرآن سبب او را مطلق است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء و اکثر احادیث
 صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی
 عنه استسقاء کرد و اقتضای نماز و دعا و استغفار و تکرار دعا و اگر نماز سنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در
 حمایت بعد و ترک وی با وجود علم بان اجد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و متنبه ناکردن ایشان بر آن گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة
 فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرمانه و اگر کسی فاعطانی ثلث امتی دعا و تصریح و سوال نماید و استغفار کند بتر باشد و
 احادیث روید باب استسقاء مالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است غالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه مقصود
 اصلی آن اخذ کرده و اخذ ابالمتقین و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند که محمد با الی خنیفه است و فقوی الا آن نزد خنیفه بر مذمت طابعیه است از
 جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بان حضرت و اما علم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول
 صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی سیتی فی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی ائمت
 یرون آمدن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقاء دارد و فصلی بمردگمین جهوه فیها بالعقود پس گذارد بایشان و در کعبت جگر در آن و کعبت
 بقرأت و استقبال القبلة دید عو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و دفع دید به و برداشت هر دو دست خود را میا بغض خا که در حدیث آینه میاید و
 حول داء محین استقبال القبلة و گردانید روی خود را که پوشیده بود بپنجم استقبال قبله آنکه بگرداند طرف راست و بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
 و بگرداند ظاهر و باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بکبر بدست راست خود گوشه پایان را دراز جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست
 و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست برگشت و علامت از جانب باین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ
 برگشت علامت از جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بغرضی است و بعضی گفته اند که این امثال امر پروردگار است
 که امر کرد آن حضرت را که بکعبه تا مبدل کرد و حال یا آن حضرت با جتهاد و خود بقصد تبدل حال نمرد و تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج
 نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بان و ظاهر آنست که مراد فاعطانی ثلث امتی این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا ولالت کند بظاهر تغییر حال و علامت باشد
 بران یا آنکه بودن تفاول التبه بی اختیار غیر مسلم است و اما علم متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعا
 الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نرسیده است هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا می خود مگر در استسقاء یعنی برداشتن بلع با بالا از مقابل سینه و روی
 فانه یرفع حتی یری بیاض البطیه پس بدستیک بر میداشت یعنی در استسقاء و آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت را بجهت آنکه در حال جامه در
 شریف نمی بود یا و ای می بود غیر سائر آن موضع یا مراد ویت موضع بیاض البطیه است که پراهنی بر بدن شریف میبود و باطن کمر سینه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن شکم
 و گفته اند که واقع هر چند صعب تر و مطلب قویتر برداشتن و دست بلند تر و بالا تر متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقاء فاشا
 بظهور کفیه الی السماء و هم ان انس است که آن حضرت استسقاء کرد پس اشارت کرد بدست هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که
 بطن کف دست بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی اجتناب نمود و سبب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و دفع

تعوده تعویض اندوه و در میگردانیدن ملت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن آنجا که برسد میگذارد و میسوزد و فلما اشتكى وجعه الذی توفي فيه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت بکن
در روی که وفات یافت در آن کنت انفت عليه بالمعوذات التي كان يفتش بودم من که میدیدم بروی معوذات که میدیدم بخود و امسح بید النبی و مسح میگردم و میبایم
بدست پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین طوری که خواندم و دستهای آن حضرت را میگردم و در روی میدیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میگردم متفق علیه و فی رواية
المسلم قالت كان اذا مرض احد من اهل بتيه نفث عليه بالمعوذات كفت عائشة بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه وی میدیدم بروی معوذات
و عن عثمان بن ابی العاص صحابي است مائل گردانید او را آن حضرت بر طائفه روایت کرده از وی حسن بصری و ابن السیب و جز ایشان انده شکی الی رسول الله
صلی الله علیه و سلم و جابجاءه فی حبسه و ایش است عثمان که شکایت کرد زرد آن حضرت در دیو که می یافت از درد تن خود فقال له رسول الله پس گفت
ما و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم وضع بیدك علی الذی یألم من حبسك نه دست خود را بر آنجا بگذارد و میگردانند تو و قل و بگو بسم الله ثلاثا سه بار و قل سبع مر
و بگو نعت بار اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما لجد واحد زینا میجویم بعلیه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزی که می بایم از درد در حال و می ترسم از زیادت و تیر
آن در آن قال کنت عثمان فضلت فاذهب الله ما كان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس بر خدای تعالی آنچه بود من از درد و واه مسلم و عن ابی حنيفة
الخدی ان جبرئیل اتي النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد استکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش محمد
بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شده ام قال کنت جبرئیل و خواندن من و عار برای علاج آن حضرت بسم الله اوقیت بنام خدا انفسون میکنم ترا من کل شی
یؤذیک از هر چیزی که در پنج و ده و از آن کند ترا من شوکل نفس از بدی هر ذات او عین حاصل و از شر هر چشم حاسد و کله و بمعنی واد است احتمال دارد که برای شک راوی باشد
الله بشفیك خداوند تیرستی و ده ترا بسم الله اوقیت بنام خدا انفسون میکنم ترا و واه مسلم و عن ابن عباس قال كان رسول الله صلی الله علیه و سلم يعوذ الحسن و الح
بود آن حضرت که در دنیا و خدا میگرد حسن و حسین را رضی الله عنهما و عن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیان کلمات الله التامة در دنیا میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان
بذل غر و احوال آنهارا نیست و مراد بکلمات یا معلومات آتی است تعالی یا اسمای و غیر اسماء یا کتب نزلت من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمد و هر کس که از خدا کند ع
از جن و انس و دواب و هامة و از هر با شیء میم هر جانور زهر دار کشنده و چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند گزوم و زنبور و کاه و اب را که بجنبه بزد من و قصد آدمیان کنند
مثل شرات نیز برآید و من کل عین لامة و از هر چشم خداوند که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جرات یعنی هر چشمی که در زبان رساند و قوی
ان ابدا کان یعوذ بها اسمعیل و استحق و میبخت آن حضرت خطاب با ما این کرده که پدر شما که عبارات از ابراهیم خلیل است تعویذ میگرد باین کلمات اسمعیل و حتی
رواه البخاری و در روی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد و فی اکثر نسخ المصاحف بها علی لفظ القشیرة و در اکثر نسخ مصاحف یعوذ بها است بضمیر ثنیه راجع به کلمه که مدخل آن
یا بد و جمله مستعاضة و مستعاضة و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سه قلم است و الله اعلم و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من یؤذ الله به خیر اصاب منه کسی که بخواد خدای تعالی بآن کسی که اگر گفته میشود میگوید حق تعالی از وی یعنی از نفس مال و اولاد و ای نام و جابجاء و ثواب و کفارت و ذنوب
در دفع و جات کرد و یعنی نصیبت همیشه از غنیمت کاهی ختم لطف خیری باشد اگر صبر و درو و راضی گردد و در داخل لطف است و اگر جبر و فرج و خطا کند علامت قدرت و محصیت امر کرده و ناتوان
بر طبیعت آدمی که برسد و بگوید او را و اصاب بضمیر یا و فتح صاد و کسرتان بر صیغته مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه شارت مذکور شده و واه البخاری و عن ابی
سحید عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما یصیب المسلم من نصب نیرسد سلمان و از هیچ رنج و تعب و مشقت و دمانگی و لا و صوب و نیرسد در دو رنجوری و بعض
گویند در دو بیماری دائم و لاهم و زنده و که در کفن بیماری تن را و لا حزن و زغم و زنده و خلاف سرور و لا اذی و زار و رنجش و لا غم و زنده و واه و باین شدن و اکثر این خبری نزدیک
یکدیگر انداخته اند و کتابت ظاهر میگرد و در فرق میان هم و غم است که هم در مستقبل بی باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم را می بود و در وی و ناخوشی برآید
رسیده است که بجهت آن تریکی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است از او و با بجهت رنج و غم و محنت و آزار میرسد حق الشوکه تیشا که تا آنکه غایب غلظت و میشود و اد
آنرا که اکثر الله بهما من خطایا که اگر میگوید و میبخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از آنکه باین مسلمانان که صغائر باشند کذا قال لا متفق علیه و عن عبد الله بن
مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم وهو یوعل کفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و و عک حرارت تب و تیزی
وی خمسته بیدای پس بودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس بگویم یا رسول الله انک لتوعل و عکا شدیدا بدستیک توهر آنکه تب زده میشود و تب زده
شدن محنت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجل فی اوعل کما یوعل و رجلا منکم آری تب زده میشود چنانکه تب زده میشود و در وقت حال
فقلت قلت لان لا اخرج من ابن مسعود میگوید پس بگویم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب زده شدن و در دو سبب آن است که تراده و اجر است بر هر عملی که مضاعف
است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری سبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه یستکف آن حضرت نیست هیچ مسلمان
برسد و آزاری از بیماری پس چیزی که بیماری است الا حط الله به سبب انک تخط الشجرة و در قها که اگر فرمی افکند خدای تعالی بدیای او چنانکه فرمی افکند دخت بر کمری
خود را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا للوجع علیه ما شد من رسول الله نه دم من هیچ کی که در روی محنت تر بود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه

و قوت حواس وی درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتی دیگر است که جز علام الغیوب آنرا ندانند متفق علیه و عنها قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم
بین حاققتی و ذاقنتی گفت عائشه رحلت کر آن حضرت سر بسین من و ماقده مغاک در میان چشیردن و کتف و ذاق طرف حلقوم که نیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود برین و
مطلع بود شدت موت ویرا فلا اکره شدت الموت لاحدا ابدا بعد النبی پس کرده اندیام ختی مرک را بر ای پیچ یکی بر کز بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پوشیده نهانند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلو مقام است و متبادر از دایان چنان میداند که آن حضرت را اصلا کفنی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمودان الموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید و واهل الجنادی و عن کعب ابن مالک قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع تغنیها الريح قصه و حال سلمان پس قصه و حال شایخ تروزم از کشت است که مثل
و راجع میکردند آنرا با دبا و خام بخامی محمد و تخفیف بهم کیا تاره و تر و تخی بضم تا و فتح فا و کسری ای شده و سینه نصر عهامره و تعد لها مره اخروی می انگزند و می اندازند
آنرا بکار می و راست و برابر میکردند بار دیگر بخین سلمان کا می می اندازد و او را حاد و ضعیف و بیماری و کاهی راست و درست میکردند صحت و تندرستی حتی بآیتیه اجله
تا آنکه می آید و وقت موت و تمام میکردند مدت حیات او و مثل المنافق کمثل الادره المجذیه و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست
لا یصیبها شئ ان و حتی که غیر سدان را چیزی از با دبا و آفتاب از نه بفتح مزه و سکون را و زبانی اینچنین است وایت و ابو عبیده گفته که وی آرزو است بد و کسر او بفتح
آن نیز آمد و بعضی درخت ثابت بیخ وی دندین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و لیس و ال معجمه و جذیه بکسیر درخت را گویند حتی بکون انجافها مره و احده تا آنکه میاید
افتاد آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری تا که بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمیله حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند
و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد و ربا و بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الادره لا تقترح حتی تنقص و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه دروده نشود و بریده نکود و متفق علیه و عن جابر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم جابر و آید پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی
ام السائب برام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدین وی می آمد در خانه و می داند فقال مالک ترفرفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب برده است
پرسد است ترا که می لرزی ترفرفین ما خود است زرف الطائر و حتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و می جنباند برای و میزد و آمده است قالت الحی لا یأکل الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من چیست بکت نکند خدا روی و می بضم عا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبی
فانها تذهب خطایا بنی آدم و شام کم تن تپ لرزه را که بدستیک تپ می برد کنا بان فرزندان آدم را کما یدهب الکبر خبث الحديد چنانکه می برد و مرده آهنی بر
و پیه می آید و او را مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرش العبد او سا فو کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما
صحیحا و حتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی را بخادات و اوزاد که در حالت صحت و اقامت داشت تو سن میکرد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود و کرد و در ملک
میقیم و تن درست بود و واهل الجنادی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون شهاده کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نکورزد و بمیرد شهید مرده باشد و حتی اجر و ثواب متفق علیه غلیل گفته است که طاعون و ما است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و با که کاس
میکرد بوی هوایس فاسد میکرد بوی مزاجها و بدنها و فاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جمع غالب که اطفای روح میکند تشبیه کردند طاعون از جبت سرعت قتل و می بود و قاتل
طاعون و و با بیکدیگر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده و طاعون با بودم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و با چیزی می آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا زان و سیاه
میکرد اندک در خود را و کاهی سبز و سرخ مییاشد و فاسد میکرد اند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر کثیرین از ان و بیرون رفتن از تنده که واقع شده باشد در ان نمی کرده و جود
نموده و تشبیه فرما از زخف داده و بر صبر بران شمع اوت حکم کرده و او را و با و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نسبت و لهند اد احادیث لفظ
و با و موت عام مذکور شده و اگر تلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی و ما است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطباء حل کرده و در غیر آن فرامیاب و هشتم و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از و با خواهد بود و مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ و با و موت عام واقع شود چو خواهد گفت نسأل الله العافیه و عن ابی
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء احنه شهیدان پنج قسم اند المطحون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بران جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقاء انتفخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را نداده و غلظت و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمبطون کسی است که کناشته
بطن را از اهل حرام و شنبه و در تقوی و وسع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی کرسنه باشد که بعلت کرسنی به تیغ هرق و مجاهده جان داده و اسدا علم و العزق سوم آنکه در
عزق شده و شکستن کشتی و غیر آن بعد از ان علامه الجمل القای غرض از آنکه کرده و صاحب المصدم چهارم آنکه در زیر دیاری و بنای کافرا در ده بشتر مذکور و هم بکون دل وین
کردن و اذاتن بنا و فتح و ال بنای افتاده و هم کبر و ال میت بدم و الشهد فی سبیل الله نیم کشته شده در راه خدا جنگ اعدای دین و آنکه ظلم کشته شده بی جنگ دخل
اوست و شهادت کمال همین است و اقسام دیگر در حکم اوید و شریک اند در اجر و ثواب و لند اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهد فی سبیل الله قلیل و ما ندان یعنی دیگران

قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عائشة پرسیدم من آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فآخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مگر طاعون خدائی است که میفرستد آنرا بر هر که بخواهد از آن هم سابقه و لاحق و ایا الله جلله و دحه الموتین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را بر هر مسلمانی را که بیکر کنند و بگریزند و جان بختی تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من یلحق الطاعون فیمکث فی بلده صابوا محتسبا میمنت یحیی که واقع شود طاعون بر آن درنگ کند در شهر خود و نبرایه در عالمیکه میگذرد و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له دهالی که میزند و یقین میدارد که نرسد و ازانچه سبب که آنرا نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الاکان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد او را مانند یا دش شهید و او اله بنیادی و عن اسامة بن ذرید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجس و رجس علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون غذابی است که فرستاده شد دست بگریزی از بنی اسرائیل و رجس را و مسکون خیم در آن زمانی عذاب و کای زمانی را بسین بدل کند او علی ماکان قبلکم یا ربکما نیکه بودند پیش از شما شک را و نیست که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان فیکر فاذا سمعتم بادض فلا تقعدوا علیه پس چون بشنویید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری بفرستد که شما را آگاهید پس قدم نیارید در آن زمین و زدید در آن و تقدیر بواجب تا و مسکون قاف و فتح و ال از قدم و در بعض روایات فلا تقعدوا بضم تا و کسر و ال یعنی اقدام نیارید و پیش نیاید آن زمین را تا القای نفس در تکلمه لازم نیاید و اذا وقع بادض و انتم بها فلا تخرجوا فراد منه و چون نیستند و فرود آید طاعون بر زمینی و حال آنکه شماران زمین باشد پس بیرون نیاید بجهت گریختن از طاعون متفق علیه ضابطه در و با همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خمر شده و نزد غلبه فلن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز میسر نیاید و گریختن تجویز یافته و قیاس این بران مراد فاست که آنرا از قبیل اسباب عاید و این از اسباب و همی و بر سر تقدیر گریختن آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة و عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه و تعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبة ثم صبر فیکوی حق سبحانه چون مبتلا کردم بنده خود را به محبوبه وی یعنی بنده و چشم وی یعنی بنده و چشم وی را که سازم او را بر سر صبر کند آن بنده درین ابتلاء در ظاهر و باطن مانا نریندیشد و نکوبد و بداند که ابتلا بعضی از وی و خط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع کرد و وی است که بصبر واقع میشود و از برای تخفیر و نوب و دفع در حالت و شیخ ماکر اگر عمر را می شنید میفرمود که خلوتی که در تمام عمر بخواهم کنم حاصل شده عوضه منهما المجنة عوض دم آن بنده را از ان جسمین بهشت را برید عینه میخورد و از جبین بنده دو چشم بنده اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر برید عایه بحضرت غرشت جل جلاله و اگر کلام را و نیست منم بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما فاد و ه گفت علی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که یار پس کند مسلمان را در وقت باید او را انجامیش از و ال است و عده و انهم بامداد و بفتح سیکردن و در وقت وقت بامداد الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی میبوی مگر آنکه صلوة بفرستند و در عار جنت کنند و وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند و ان عاد و عشیة الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت بخند و او شایان که مراد بدان بعد از و ال است مگر آنکه صلوة بفرستند و وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند و کان له خریف فی الجنة و باشد مراد بستانی در بهشت یا خریف یعنی محروم است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی و ابوداؤد و عن زید بن ارقم قال عادی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصار ی که از شما میر صاحب است و در عده غزوه حاضر شده و از خواهی علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین یکاذبون یکوید که غیبت کرد در پیغمبر صلی الله علیه وسلم انجبت در دی که بود بد و چشم من و در عده بعضی بلفظ انصار و ابوداؤد و از اینها معلوم میشود که عیادت در چشم نیست است و قول آن یکیکوید که در را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و اگر بیعتی و طبری را و ابی که کرده اند که سه خیر اند که در آنها عیادت نیست دلی و عین و ضرر و صحیح آن است که موقوف است بر این که خیر چنانکه بیعتی صحیح کرده است و بهر علم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توفى فاحسن الوضوء و عاد لخاله المسلم محتسبا یکیک و صرکذ میس نیک کند وضو را و عیادت کند بر او مسلمان بقصد ثواب و اقامت سنت بود من جهنم مسیورة ستین خرفیا و در گردانیده شود از و زخ مقدار را در رفتن شصت سال و غریب سال با کونید و اناس خریف بسیار و نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا با حمزه خریف کدام است گفت سئل و وجش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف لغت کردند که اول بریدن خرم و انکور و در سید غلات ایشان در خریف است رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فاقول سبع موات نیست هیچ مسلمان که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کثرت اکثر عدد و تکریر دعا تا سه است و در بعض روایه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای فعل از سبع اعضا باشد و الله علم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشعلک سوال میکنم خدای بزرگ و بزرگوار عرش بزرگ است که تندستی و دزدانرا الا شنی که آنکه تندستی داده شود آن مسلمان که ان یكون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که تحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علانی نیست رواه ابوداؤد و الترمذی و عند النبی صلی الله علیه وسلم

و تعشق بوی قوی و دانی بود پس تالم وی بخارقت وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه امت است که چون به نیند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان گشت
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از غیب شریف که با فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر آنکه آن حضرت
متولی امور مملکت الهیه و کما شته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و که ام و ایره مملکت و اسب تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت
شمره کما شکاک است که چون در جمیع درگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب بجهت و هر اسی بحال شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمه الله علیه نقل میگرداند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکر از ناماشا بهد کند اند و بکین نشود که آن لازم مقام و منصب طیب است
و دیگر آنکه نازل گردانیده شد بر وی در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت سر از انوار عزت ربوبیت که در زمان وی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکل
آن حالات بود و این سکر است مشاهدات و افاضات بود که سبب خنق فطریق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکر است و مجاهدات می نمود و این وجه وجهه است و اوفق مقام و
حال شریف است و الله اعلم دیگر آنکه اوراک و احساس بقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و اسکنات و عبودیت
در حضرات قرب چنانچه فرموده او هر کلمه باشد از کلمه منزه هر که عارف تر ترسان تر ازین جهت ظاهر شد بر وی آنچه ظاهر شد دیگر استطاعت شوق بآن تعالی و طبیعت حامل بود
بر اسرع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود بر آید و برود و سرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گرد پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و مضطرب و مضطرب
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال و دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه و سلم از آنکه علاقه و محبتی بخصرت علیه
و این و مثل صور این تعلقات حد مرآت جوهری که ساطع تر و صاف تر از همه سرائی است پس ظاهر شد از اینجا طبعی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد و دیگر آنکه برورد که
جل و علایجاری گردانیده و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه و سلم با و صاف بودیت که شرف و اوصاف و اجل مقام و انصاف است و این گالی است خاص بر آن حضرت
و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازله مکاره و معانات و مقامات شدائد است و لهذا گفت نزد موت و له شریف وی با بر ابراهیم العین تدمع و القلب یخزن و انا علی فراک فخر و
یا ابراهیم انتی این است آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی با جل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا
حاضر و مضابط و حاوی آن تواند بود و او بر تر از آنست که از انجبال و هر چه گویند حکم تاویل و تشابهات دارد و ما یعلم تاویل الا الله و الله اعلم و عن انس قال قال رسول الله صلی
علیه و سلم اذا اراد الله بعبد الخیر جعل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مرا و راستی کنایه آن دارد دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است
و مدت دنیا قصیر بر نوح که باشد میگرد و اذا اراد الله بعبد الشر اساک عنه بذنبه و چون خواهد خدای بنده خود بدی نگاه میدارد و از وی قنوت و او میگردارد و از انجبال و وی
حق یو افیه به یوم القیمه تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است از عذاب سبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید و فی ظاننا قصیر یعنی ادا حق و اتمام و دانی و اداء التزمه
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و بزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و او فرمود عظم
بضم هین و سکون ظا اسم است از عظیم و ان الله و بد رستیک خدای عز وجل اذ احب قوم ابدا هم چون دوست میدارد و کرد و بی را مبتلا میگرداند و از آرایش میکند ایشان
و همچنین چون دشمن میدارد و کرد و بی را مبتلا میگرداند و ایشان را و این شق را ذکر نکرد و از جهت فهم وی از سیاق گفت سخن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود بود از خلد و تعالی
در بلا پس را و راست خوشنود از وی تعالی و من سخط فله السخط و کسیکه خشم کرد و راضی نکرد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخطانده سبب و علامت رضا و
سخط پروردگار و محبت و عدوت است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکرد و ند که بچه معلوم کرد در رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است
خدا نیز از بنده راضی است و اگر سخط است سخط را و از التزمی و ابن ملجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال البلاء
بالؤمن و المؤمنه همیشه می باشد بلا بر مسلمان یا بر زن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی بالام و امراض و اذایا و ماله و در مال هر یکی بملاک و نقصان و ولده و غیر
اولاد و مرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشود و حتی یلقى الله و ما علیه من خلیفه تا آنکه پیش آید وی خدای را در روز جزا و حال
آنکه نیست بر وی هیچ کنایه رواه الترمذی و روی مالک بنحوه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن محمد بن خالد السلمی بضم هین
و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از پدرش و جده و صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا سبقت
له من الله منزله لم یبلغها بحله بد رستیک بنده چون در گذشت باشد برای وی از خدمت و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند رسید
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلا الله فی خسران او فی ماله او فی ولده مبتلا میگرداند و از او رخصای تعالی در تن وی یا بد مال وی یا در اولاد وی ثم صرح
ذات ستر یکبار میگرداند و از باران بلا حتی یبلغه المتر المقالتی مسبق له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بر این سبب این بلا و صبر کردن
بنده را بر توبه که در گذشت است را و از خدا و او احمد و ابوداؤد از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بر توبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام
اجل ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بسیار مردم من در اینجا که شته یاری سخت و چون شفا و امر الله تعالی تصور کردم و انداز کردم در نفس خود آنچه بر
کردم برای جبران این عت و میان عبادت تعلین در خدمت پس گفت بخود اگر فکر دانیه میشدم من در جوین عت و در آنکه مراجا و تعلین میبود و درین عت کلام ازین و دلیل میگردم

بادادیش از برآمدن آفتاب و لیغس فيه ثلث غمسات ثلثة ايام و باید که غوطه زنند و وی سه غوطه سه روز پس بان غلیظ متع و یضاح و دست و این چهار تا احتمال دارد
 که سه غوطه در سه روز باشد هر دو یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر نشود در سه روز پس پنج روز است علاج کن فان لم یبرأ فی
 خمس فسبع پس اگر نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فثمن پس اگر نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تمکد تجا و رستعا باذن الله پس بیست
 آن هم از یک نیست که بخورد در روز را بدستوری خدا و غر و جل و راه الترمذی و قال خلدیت غریب و عن ابی هريرة قال ذکرک الحی عند رسول الله
 گفت ابو هریره که اگر ده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبها و جل پس دشام که از آمدی قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تبها فانها تنفی الوباء
 دشام کن تب را از راهی که در روز یکند کنایان را که تنفی النار خبث الحدید خاکه و در میکند آتش چرک آس را که اخن و مقتضای این شکر گذاری است بر آن و لذت
 گفته اند که و غلیظه در بلا شکر است چنانکه در نعمت انجبت تضمن و الطاف خفیة را و لیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساخته و او را بن حاجه و عنه
 قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عاده مرینا فقال اشتر فان الله یقول و هم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد و بیمار را که تب داشت
 پس گفت خوش باش زیرا که بدستیکه خدی تعالی میگوید همی ناری انسلطها علی عیدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میکارم آن را بر بنده من که
 مؤمن است در دنیا لیکن خطه من النار یوم القيمة باشد تب بخش آن بنده از آتش و در رخ روز قیامت عوض آن رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی
 فی شعب الایمان و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول رواه است اناس که آن حضرت گفت که هر که
 تعالی میگوید و عزتی و جلالی شوند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا برون نمی آید پس کسی را از دنیا دیدی که غفوله که نمی آید پس از
 خفی استوفی کل خطیئة فی غفقه تا آنکه نام میگردد بر کسی را که در گردن او است بسقم فی بدنه و اقا و فی دقه بسبب بیماری بدن وی و نکل در ذوق وی و سقم
 و بفتقین و اقرار بکبریه و سکون ناف یعنی کنایان که از وی بوجود آمده جز آنکه در دنیا بیماری و فقر میدهم پس مغفود بگردان و از غلب کثرت نجات می یابد مقصود آنکه قریب بیماری را
 کفر و نوب اند و ازین و عن شقیق قال موصی عبد الله فعندنا ههنا شقیق که از کبار لغات تابعین و از علمای عالمین است و زمان شریف آن حضرت را دیده ام و این
 روایت مشرف شایسته و از ابان مخصوص این معهود است بیمار تند عباد بن مسعود پس عبادت کردیم و را فجعل هیکی پس کرستین گرفت ابن مسعود و شریف
 فحوقب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بکمان آنکه ای بیماری و محبت حیات دنیا می گردید فقال انی لا ابکی لاهل المرض پس گفت ابن مسعود
 از بیماری لا بی زیر اگر من و در بعض نسخ انی لی لام بدستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول میگوید المرض کاه و بیماری افکار
 کنایان را و انما ابکی انه اصابنی علی حال فقرة و ینکرم کما رجت آنکه رسید بیماری را بر حال فقر و ضعف که حال پرست قرت قیج فاو سکون ناستی و لم یصن فی
 حال اجتهد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جانی بود لانه کیست للعبد من الاجرا اذا مرض زیرا که نوشته میشود و مر بنده را از مزد و قتی که بیمار میشود و اما کنایان
 له قبل ان یمرض خیریکه بود که نوشته میشد مرا و پیش از آنکه بیمار گردد و منعه منعه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جانی و قوت در حال صحت
 عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت بیماری و ضعف کم است کم می نویسد ناشکی را جانی بیمار میشد کم عمل بسیار می نوشتند تا جای میگردید که چون در مرض بود عمل
 نویسد که در صحت میکرد پس نصیبت و نمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نمی میکند کتاب عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت و عمل پس اگر مرض در دنیا کثرت
 عمل میبود نوشته میشد عمل بیشتی بعب و عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از ثباته ریا و سمعه و عجب فافهم رواه دزین و عن انس قال کان النبی روایت است
 از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یعود مرینا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را که پس از سه شب رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان
 بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض بعد از گذشتن سه روز که فی شرح الشیخ جهمر علماء برانند که عیادت بعد
 بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلم بن علی است متروک است و ابوها هم گفته اند
 حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته اند که عیادت کرده نشود مرضی که بعد از سه روز باین حدیث و گفته اند که در استحال ثبات است و فیه مایه و عن عمر بن الخطاب قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخلت علی مریض فزید عولت چون در کانی بر بیماری پس بفرما و را که دعا کند تا فان دعا کند عا و الله لا تکتد نیراک که بگوید
 بیمار مانند دعای فرشتگان است شاید که این جهت آن است که بنده در مرض قریب است از دعا حق و بر است تا احکام بشریت از اکل و شرب و حصول خداداد طهارت باطل باشد و حضرت
 تو به عالم غیب و اندم رواه ابن ماجه و عن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس و طهه الضحی فی العیادة عند المريض گفت ابن عباس از سنت است
 سبکی کردن نشستن و کم کردن بلب و زیاد در عیادت نزدیک بیمار بصداء و قاعی و غیره و چنین نمی آید و از در نسخ تحریک و لیکن هر دو ضبط کرد و از دین و بین و صلوات
 بمنجی فرما کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صحیح و قال رسول الله و کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا اکثر لعلطه و احتمال
 که بسیار نند و از صحابه و اختلف ایشان قوموا عنی بر خیزید و در شوی یا نه پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد زیاده را کرده است لفظ نفع لام و عن حماد و طای و غیره
 اصوات مبهمة که مضموم بود معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و سلم یا نسا الله تعالی رواه دزین و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

عليه وسلم العيادة فواق ناقه يماري برسي تعدل زمانی است که میان دو و دشیدن شتر ماده است و مراد به دو و دشیدن آنست که چون یکبار دو و شیدند آنکی مبرمیکند چنانکه
 یستائمی تا قوراماس می کنند و بدست میزنند یا بچا و را بکجا ننداشیر و داید فواق بضم فاء و فتح نیزه است و فی روایه سعید بن المسیب مرسل و در روایت سعید
 ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق رسال آمده است افضل العیاده سرقة القیام فاضلترین عیادت شتاب بر خاستن است و بسبب دهی خوف مال و
 کوفت بیمار است و لکری دوست است و اورا خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست محبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
 العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عادی رجلاً فقال له ما تشتهي روايت
 از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهی دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بنوعی که
 قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عندہ خبز بنوعی که کسی که باشد نزد وی نان کند پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
 صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئاً فلیطعمه و فی کتب خواص و میل کند یا یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را اما داشتی صا دق است
 و آن نشان محبت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعضی بیماران را خوردن از آنچو میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و محبت می آرد و لیکن چیزی که ضرر و غالب باشد
 و با محمل این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبیعی گفته که این مبنی است بر توفل یا نومییدی از حیثات و در حدیث آمده است که بزرگوارند بهی بیماران خود را طعام و شراب
 زیرا که خدای تعالی بخوراند و می نوشاند ایشان را و ابن ماجه و عن عبد الله بن عمر و قال توفی رجل بالمدینه من ولد بها کنت مردی مدینه از آن کسانیکه
 زائیده شده بودند مدینه یعنی در مدینه زانید و هم در مدینه مرد و فصلی علیه النبی پس نماز کرد و بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته ما تشیر
 مولد های کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا و لم ذلک گفتند عجب و چرا است این حکم و این آرزو و یا رسول الله قال گفت این اجل
 اذا مات بغیر مولده فیس له من مولده لی منقطع ثوبه درستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازد گرفته میشود و او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای و بی نایا
 که منتهی شده است سر و می رده است و طبیعی گفته که مراد با ثمر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که نا فتم ظاهر تر است و مال این معنی هم بدان است
 الجنة اندازده کرده و میشود این مسافت در پشت ظاهر بعین این می داند که قدر این مسافت او را در پشت جایی می دهند اما این را نخواهد بود چنان مقدار از مکان در جنت است
 جنت اعتبار ندارد اگر چه در حدیث آمده است که جای یکبار زیاده در پشت بهتر از دنیا است اما را و اینجا بالغه در ثواب است بلکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشود
 و مقدار این مسافت مخصوص نیست بعضی که در مولد کرده و طبیعی گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر و مقدار باین قبری و مولد وی و گشاده میشود در بیسوی پشت فافهم
 و رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبه شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصریح
 غربت و در اینجا جایی خود اهل تحقیق گفته اند که غربت و قلم است غربت بکم و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کما کن فی
 و عابر بسیل و عند فک من اصحاب القبر و این حاصل میگردد و تحصیل موت ارادی و فکر تعلق با سوسی اند و تفصیل وی چنانکه در سال حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
 فصل غربت و غر با نوشته مذکور است و رواه ابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضاً مات شهیداً این چنین
 واقع شده و در نسخ و تفسیر داده اند من بعض من مات غریباً بعض گفته اند که الصواب مابطا نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جافین مات مابطا آورده و در ابطا آورده
 سر حد اسلام بغیرای کافران نوشته و اصل آن از مابطا انخل است یعنی اسباب سبتن و مستعجب جنگ کافران نشستن و وقتی قلته القبر و نگاه داشته میشود از قنیه قنیه و غیاب وی و در
 بعض نسخ او قی و کله و یا معنی و او است یابرای شک یا تو بیع است و غدی و در صحیح علیه بر زق من الجنة و داده شود و مراد و شبانکه یعنی شب و روز زق وی در پشت و مراد
 و هم است یا کما یزعم است چنانکه قرآن مجید در باب بشتیان فرموده است و لیم زدقم فیها کبره و عشیاء و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن العرواض بحکم
 عین و بای موده و صا و محمد بن ساریه بین جمله و را و یا تحتانید اصحاب ضعف است از آن کسانیکه نازل شده است دشمن ایشان را علی الذین اما اما تو که تحمل لایه ان رسول الله
 و روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء و للمتوفون علی فر شهید یکبار میکنند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند بفر کنند نیاید و باطل است
 خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده اند و بنا خصوصیت میکند بسوی پروردگار ما غر و جل فی الذین یتوفون من الطالعون و کسانیکه میرانیده شده اند انداز
 طالعون فبقول الشهداء من اخواننا پس میکنند شهیدان این که طالعون مردگان از طالع برادران مانده و از مانده قتل و کما قلنا گفته شده و چنانکه گفته شد و ایم با جرح است که در دست
 من خود مرده اند و میکنند که اهل طالعون کاهی می درینند کسی ایشان را نیزه زده است و لیتا طالعون نام کرده اند از طلع یعنی نیزه زدن و اینجا جمل طالعون یعنی متعارف میان طبایع است
 از جمله فافهم و بقول للمتوفون اخواننا و میکنند میرانیده شده کسان بر فرش ایشان برادران مانده اما قوا علی فر شهید کما متنا مردن بر فرشهای خود چنانکه مریدم با فقول و بنا پس
 میگوید پروردگار ما تابک و تعالی انظر و الی جرحهم کما و کسید بریشای مرده شده کسان طالعون فان اشتهت جرحهم جرح القتلین پس اگر نماند است ایشان
 ایشان ریشهای کشته شده کسان را فافهم و معهم پس ایشان را کشته شده کسان اند و ایشان مانده در مرتبه فاذا جرحهم قتل اشتهت جرحهم پس ناکه جرحهای
 طالعون مردگان تحقیق مانده است جرحهای کشته شده کسان را اینجا معلوم میشود و کما طالعون مردان شهیدان و شهیدان است و رواه احمد و النسائی و عن جابر ان رسول الله صلی

عليه وسلم قال العاد من العاد ومن الوخف رواية است از جابر که آن حضرت فرمود که ریزند از طاعون همچو ریزند از جنگ کافران است و زخف در اصل یعنی سوز
 بود که است و نام لشکر و زنده سوز و شمی خشک که با ایشان ترسید از عوام و مجرم غیریه می روند و الصابون فیه له لجر شهید و صبر کننده در طاعون و بگریزند از آن و از
 اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که که تحقیق از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرما از زخف و اگر اعتقاد کند که اگر بگریزد و البته می میرد و اگر بگریزد سلامت میماند آن خود کفر است
 و ظاهر حدیث در آنست که صابور طاعون اجر شهید است اگر چه فرمود و راه احمد باب تمی الموت مذکور باب در بیان آن روی مرکب و یا کرد آن با آنکه آن روی مرکب
 بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا نماند آن کرده است زیرا که آن علامت بی صبری و بستی و آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بقای الهی
 تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول ملک آخرت و نغم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکر و هتایت از جهت خوف خودی و ذکر موت
 کفایت است از خوف و خشیت حق و عمل بقضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یادداشتن آن بی عمل خیری نیست بلکه تواند که سبب قنوت قلبی
 چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بخلت سنال الیه العاقیه **الفصل الاول** من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي احدكم الموت اذ و تخذی از شمار مرگ با
 اما حسنا یا انیکه میا شد آن یکی نیکو کار فاعلمه ان یزداد خیرا پس شاید که زیاد کند نیکی زیادت حیات و اما میسرا و یا انیکه میا شد به کار فاعلمه ان یتعصب پس شاید که
 طلب کند رضای خدای تعالی توبه و تلافی این حاصل معنی اخبار است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده است و راه النجادی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا يتمي احدكم الموت ولا يدع به من قبل ان یاتیه آند و نکند یکی از شمار موت را و داند که بخت پیش از آنکه میاید موت را و الله اذ اعات انقطع امله به رستگار
 و قتی که میبرد به به میشود امید و طمع و می از ثواب و در بعض روایات علمه و این ظاهر تر است و مال هر دو یکی است زیرا که مراد با اینها طمع ثواب عمل است و اصل مذکور است
 که باعث بر فتنه و تصور در عمل صالح گردد و الله لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بد رستگار شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر و می گزیند با او راه مسلم و من
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي من احدكم الموت من ضرا صابه با یکد آن و تخذی از شمار مرگ را از گزند دنیا و می که بر سر دمار فغان کان لا بدنا
 فلیقل پس اگر سست التبه از و نکته موت را پس با یکد بگوید اللهم احیی منی ما کانت الحیوة خیر لی خداوند از زنده دار ما و می که باشد زندگی بهتر و توفیق اذ اکملت
 الوفاة خیر لی و میران مرا و قتی که باشد مردن بهتر و متفق علیه و من عبادة بن الصامت بنعم من و فتح موصی صحابی مشهور است از انصار و احوال او که در نوشته است
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقاء خدا دوست دارد لقاء تعالی او را و من که لقاء
 الله کرده الله لقاءه و کسی که ناخوش دارد لقاء تعالی ناخوش دارد لقاء تعالی او را مشهور است که مراد بقای خدا دوست است و تحقیق آن است که مراد لقاء
 خدا بازگشت به آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم کردن دنیا و رضایحیات دنیا و اطمینان بدان که موت اگر چه قول عائشه رضی الله عنها و ان انکره الموت موهم
 آنست پس محبت لقاء خای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله دوستی تعالی است عائشه پس گفت عائشه او بعض از واجه یا گفت بعض از واج مطهره آن حضرت
 تنک را و است انا لنکوه الموت بدستیکه هر آنکه کرده و ناخوش میداریم موت را حکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد لقاء است
 و حکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تنی دی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقاء دوست تعالی باشد شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و در سلطت محبت ارادی
 اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت حکم طبیعت نیز پیدا میکند چنانکه فرمود و لیکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته و لیکن مسلمان و قتی که نزدیک
 شود او را موت بشارت داده میشود و او را برضی بودن خدا از وی و کلمی داشت و وی تعالی او را چنانکه میسران الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ترسل علیهم الملائكة الا انهم یرون است طلیس فی
 احب الیه ما امانه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن آن عالم فاحب لقاء الله و احب لقاءه پس دوست میدارد و نماند
 لقاء خدا و دوست میدارد خدا تعالی او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرو و ان الکافران اذ حضر بلقاء محمول و بدستیکه کافر و قتی که حضور کرده میشود و یعنی محمول
 میشود او را موت بشیر بغداد الله و عقوبته خرواده میشود و بغداد خدا و نذر دادن وی تعالی مراد از فلیس علیه شئی آکره اما اما پس نیست هیچ چیزی که بر او ناخوش
 وی از چیزی که پیش اوست فکوه لقاء الله و کوه لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقاء خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی او را پس کوه و عقوبت و مضروب و مضروب است
 جان میرو و متفق علیه و فی روایه عائشه رضی الله عنها و الموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقاء خداست و وسیله و مقدمه دوست و از این کلام معلوم میشود که
 موت غیر لقاء است چنانکه گفتیم و من ابی قتاده انصار است از فضیله صحابه و از اهل بدراست آورده اند که چشم او و زنده را میا در فتنه شد و دوست و اقا پس آن
 حضرت با رجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود آن کان یحیدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مر
 علیه مجازة گذرانیده شد بر وی جنازه برضیم فقال مستریم و مستریم منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
 از وی فقالوا پس گفت صحابه یا رسول الله ما المستریم و المستراح منه معنی مستریم و مستراح منه و کلام ما اینها فقال پس گفت آن حضرت العبد المؤمن یتبرج
 من نصب الدنيا و اذا هالی رحمه الله بنده من من صالح راحت میا ملک از تعب و رنج دنیا و کار دنیا و اهل آن میرو و میرسد بسوی رحمت خدا و العبد العاجز یتبرج من
 العباد و البلاد و الشجر و الدواب و بنده فاست راحت می یابند و می یابند کانی شده و در میان زمین و آسمان و خلاص میشوند شری و شری و شری و شری و شری که با ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اخلال در ارکان و اجزای آن و فاجر بسخوش میدارد
 الله تعالی او را پس ایضا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز از داشته میشود بشومی گناهان وی بآنان را و چون میبرد وی بار دوزخه میگردد و زمین و هر که
 و هر چه در زمین است متفق علیه و عن عبدالله بن عمرو قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبى كفت ابن عمر كفت ان حضرت دوش مرا و
 در بعضی نسخ بمنکبی تشدید بلفظ تشبیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی الخریة و از جای خود و افتاده او جان
 بسبیل ملک راه کنی و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب کسی ساکن میشود در بلاد و غربت و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود ابن عمر می گفت اذا اصبت قلا
 الصبح چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح نده خواهم بود و اذا اصبت فلا تنظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر باش شام را که تا وقت شام نده خواهم ماند
 بیت غنیمی شماری شمع وصل روانه که این معامله تا صبحم بخوابد ماند و خذ من صحتك المروءة و بگیر از تن درستی تو توشه بلای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان
 تندرستی را و عمل کردن در آن میت غنیمت دان جوانا و دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیوانك لموتك و بگیر توشه کالی خود توشه بر
 مرک خود و راه الجنادی و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلاثة ايام یقول گفت ما شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
 سه روز می گفت لا يموتن احدکم الا و هو یحس الظن بالله سیایه که میرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد و کان خود را بخدا امید دارد و گرم و مغفرت او را و اقتدا کند بر وعده
 گرم وی و راه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در سندان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
 کان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کیند اعمال خود را در حیات تا نیک گردد و کان شما بخدا از موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت برگردد و کان از نزد موت و نرسد
 که حقیقت را آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد و صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
 آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد کان خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت کان خود را به پروردگار نیک میکرد و عمل را و
 عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو را زاری اهل خود را به زاری عسر خود و آرزو ما داری سدی فضل خود آهین سرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش الفصل
 الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبا انکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انکم اهل الجنة انکم اهل الجنة انکم اهل الجنة
 شما را که حبیب نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون له و حبیب نخستین چیزی که میگوید مؤمنان به خدای تعالی را قلنا نعم نعمت آری خواهیم که خبری
 ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدستی که خدای تعالی میگوید مؤمنان را اهل الجنة قلنا آید دوست میدارد شما را میگوید آید شما
 فقیولون نعم یا ربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میدارد ایم قهای ترا پی برورد کار ما فقیول لم یس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میدارد قهای مرا و بعضی نسخ
 صباچ لم از بنیم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید قهای مرا پس هر که کردید فقیولون و رجونا عفوک و مقصود آنست که مؤمنان امید داشته باشند
 ترا از گناهان ما و پوشیدن تو به لباسی ما فقیول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل غنی نمود
 مغفرت کی بود و کفایتی کرد فافهم رواه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر اذکر کمال
 اللذات الموت بسیار کنید یا ویران کننده و قطع کننده لذت با ناکه موت است مفهوم از کلام طبری آنست که ما دم از هر ماست حال غلبه معنی ویران کردن و انداختن
 و شکستن بنای فانیه چنانکه مشهور است بر زبان مردم و لیکن استری در معانی گفته که ما دم بذال مجیده است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تفسیر کرده است بسبلی که
 و ابی ذال مجهر است و عفرانی گفته که ما را است بذال مجهر کفانی حاشیه کتاب رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی مسعود النبی صلی الله
 علیه و سلم قال ذات یوم لا صحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بآنان خود استجیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب است
 است که شرم باید داشت قالوا اننا نتحیی من الله گفته صحابه بدستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی کی بجای می آیم او امر و نواهی او را فی الجمله و الحمد لله و سب
 و سایش است از خدا یا بر توفیق دادن وی ما را بدان و حیست حق استیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استیا اینچنان
 کان می برید و میکشد بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامه اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم این
 کلام مختصر جامع و فرمود و لیکن من استجی من الله حق الحیا فلیحفظ الرأس و ما عینی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
 و تواضع کردن مغفرتی را بگوید و سرش را بر روی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد و چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مرا از اسرار حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
 و فکر و بذر و لیحفظ البطن و ما عینی و باید که نگاه دارد و سلم را از اهل حرام و شبهه نگاه دارد و چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاهدشت وی را بخل بدینچه گنجایش
 ندارد و جل بآنها معرفت حق و احکام دین و انبیا و کفر من و ما عینی و بعضی گفته اند که جمع کرده و باطن متصل است بطن فرج است و دست و پا میباید از نافرموده نگاه دارد و
 لیکن الموت و فیکه یا که در مرکب با و اللمی و یاد دارد و پوشیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کنند و هر که بداند که دنیا فانی است ز بکند دوی و ترک دهد لذت
 شهوات آن را چنانکه فرمود و من اراد الآخرة ترک دنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک نماید و بایش دنیا را من فعل ذلک خدا استجی من الله حق الحیا پس کسی که

بجند این مذکور است تحقیق شرم داشت خدا حق شرم داشت و حاصل می مضمون قول حق سبحانه است و اتقوا الله حق تقاته وواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب شیخ
و امام عالم ربانی علی المرتضی رحمه الله علیه در رسالتین الطریق میفرماید که قرب سالک حق تعالی بعد از است از غیروی ساجد و وصل دی قطع وی از غیری حق سبحانه و غیر منحصر است و مظهر
مباح و مراد بحضور انبیا جمیع اقسام منہیات است از حرام و مکروه و مشبه و مراد ببلح اشغال بخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب بحیث و جز آن پس بعد سالک از
مخلوقات بی ذبول از مباحات قرب ناقص است و باذبول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعد است سالک از غیر قرب است بمقدار که منقطع است از غیر و حاصل است
بوسی فافهم و باید التوفیق و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفة المؤمن موت است و در صریح گفته اند که این کتاب است
و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و اطف و طرفه و هم در قاموس گفته طر و بضم مال نو و غریب اثر و غیره و در صریح گفته طر و شکفت و مراد آنست که موت لطیفی است از خدا
بنوعین و نیکی و نعمت نو و شکفت و کلا است از وی تعالی بوسی که موصل بجنب و قرب و دست و در بمانده است و از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البیهقی فی
شعب الایمان و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبین سلمان می میرد بخوبی شیبانی بعض گفته اند که این کتاب است
از شدت سکر موت که موجب کفیر و تحقیر ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از که و مشقت است در طلب حلال و ریاضت و عبادت تا وقت موت
و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت که عرق جبین و اسد علم رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن خالد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فحاة بضم فایده و قصر و ففتح فاقصر یعنی بختی ناگهانی و ففتح
بفتح هیره و سکون خابعی کجا گرفتن و اسف بفتح هیره و سین و طبع بعضی غضب و کسر سین یعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آنا غضب الهی است تعالی شانزینده
زیرا که نگذاشت و از نااستعداد آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریق محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که این
مردن بیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابو داود و زاد البیهقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابه روایتی دارد و همان قدر است که مذکور شد و زیاده
کرده است بیقی در شعب الایمان و زین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر و وجهه للمؤمن گرفتن غضب است مرگ کافر و مرگ مؤمن را ذکر فرماست بجز در
دخول و در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست و اسد علم بالصواب و عن انس قال دخل النعمان صلی الله علیه و سلم علی شاب و هو فی التوب
و آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان که توبه کنی یا نبی و میبانی خود را فقال در جواب پس گفت آن جوان
ایمیدمیدم خدا را یا رسول الله فی اخاف ذنوبی بدستی که من می ترسم که ناوان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجتمعان فینا
قلب صلی مثل هذا الوطن جمیع نشوونوف و جاد دل چوینده در مانند این عالم الا اعطاه الله ما یرجو و امنه ما یخاف مگر آنکه بهر آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید
دارد و فضل و کرم و دست و امین کرد و از آنچه می ترسد از مواضع و عقاب بر کنایان وی خصوصاً که از تعلیق بر بجزا و تعلیق خوف بد ذنوب علیه و قوت را مغموم میشود و یا آنکه از آن
از جنت رعایت ادب کرد و فافهم رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب الفصل الثالث من جابو قال قال رسول الله صلى الله
عليه و سلم لا تمنوا الموت فان هول المطلق شدیدا آرزو کنید مرگ را زیرا که بدستیک ترس مطلق محنت است و مطلع بضم میم و تشدید ط و ففتح لام جای اطلاع از امکان حالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که آنجا جبل برآیند و مراد اینجا چیز نیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواضع قیامت یا امری که مطلع گردد بران از احوال بنیخ یعنی فایده و در آن وی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آن است که تمنی بچیز را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدن است و طبیعی گفته اند که مراد بهول مطلع چیز نیست که شرف
میکرد و بنده بران از سکر موت یعنی تمی موت که میکند بنده از جنت قنوت صبر و آرزو و دل تمنی میکند و چون تمنای وی واقع شود آرزو و دل تمنی شتر خواهد شد و تسبیح و تحمید و تسبیح
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که تمنی از تمنی موت بطریق بی سببی و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق الهی حق و محبت آن عالم باشد و بیکار است و ان من السعادة ان یطول عمر العبد
و یزده الله عز وجل الا نایه و بدستی از نیک بختی است که در نشو و نما و عمر بنده و روزی که در اندازد خدای تعالی بجمع و توجیع بخت خود این علت و دیگر است از برای تمنی موت یعنی موت خود را تمنی
چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و نوشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدین از رزق الاخرة رواه احمد و عن ابی امامة قال جلسنا الى رسول الله گفت ابو امامه با منی
روای آورده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما کثر البکا پس بسیار کرد و گریه اقبال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی میم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یا سعد اعندی تمنی الموت یا سعد یا زین و حضورین آرزو میکنی موت را فرد ذلک ثلث مراتب پس باز کرد و اندیشه نکرد آن حضرت
این سخن را بسوی یعنی تمنی موت منی غم و نامرضی حق است پس در حضورین آن را چون میگویند یا مراد آنست که در حضرت من و فیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه شایده حال من در
شرف محبت من بهتر است از غمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل کرد و در بعد از توبت و عیم و درجات گمان همه با نظر بر وجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت تعالی است و دنیا
پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت مد زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجن فکفر
ایستی تو که پیدا کرده شدی برای بهشت فاما طالع عمرک و حسن من عملک فهو خیر لک پس آنچه بدو خوشتر و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مرگ است و استحقاق عذاب است

لأن جبین
علامی است که
ظاهر مرگ و زنده
نوعی است که
اندازان را بفرمان
بسیار است
کلمه بدین

آن جان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلام در حد کلام و باز برای شک و تردید است و سعد بن ابی وقاص غرضه مشهور است پس در قول آن گفت خلقت لخبیر چه باشد
آنجا شاید که صد و بیست و یک قول پیش از این است باشد یا دخول کرد و اشارت بعلومشان این امر باشد که فرمود بدان توان کرد و رواه احمد و عن حارثه بن مضروب بضمیم و وقع
بعمره و کسرهای شده تابعی مشهور است قال یگوید دخلت علی خباب در آمد بر خباب بفتح غای مجمره و تشدید موحه او لی که مجابای قدیم الاسلام و مجاور و بریست نزد
کرد و بگفت و وفات یافت و روی شش و شصت و نماز گزارد بروی علی بن ابی طالب و قد اکتوی سحاه حال آنکه دایغ سوخته بود و خباب در بر رفت های از بن خود قال پس گفت جاب
لو لا انی صحت و رسول الله اکرمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بقول میگفت لا یقین لحدکم الموت باید که از نو کنی یکی از شمار مرگ القنیت
بر آید کند و میگردم آنرا مالک و می رسانی اندر مظهر کشت باز روی موت زار بنیب خرد دنیاوی که رسیده بود و بکار جهت شدت این مرض که دایغ غیب آن کرد و در شریعت اگر
آن با اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطیب بیاید از جهت تواتر خبری و مالدار می که ترسیدند و عاقبت آن و لهذا گفت و لقد دایغ مع رسول الله تحقیق دیدم و
درستم من خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک درهما که مالک نمودم یک درهم را و ان فی جانب بقی الان لا و بعین الف درهم و بدرستی که در
خاندن اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفته بعد از آن آورده شد نزد خباب گفت او را که قماش نفیس بود و فلان او را یکی
و قال پس هرگاه که دیدی که را بکر بیت و گفت اگر چه جائز است در شرع لکن حمزه لم یوجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود صلعم و در معنی
عنه یافته نشد برای او کفن الا برة الابد و لم یجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود صلعم و در معنی
و انما جعلت علی قد مید قلصت عن و أسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر روی کوتاهی از پایای وی و چون گردانیده میشد پایای
او کوتاهی می آمد از روی حق مدت علی و أسه و جعل علی قد مید الا ذخرا تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه گردانیده شد بر پایای او ذخیره سینه و سکون
زال حمزه و کسرهای مجرب که بوی شرف خانه میسازد و در قبر با کبار بر نه رواه احمد و القومذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفته روایت کردندین
حدیث با احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب
بیان چیزیکه گفته میشود نزد کسی که حاضر شده و او موت و نزدیک رسیده چنانکه حکم عادت یقین کرد که می میرد و گفته اند علامت اختصار آنست که ست شدن پایای
که اگر ایستاده که سینه پایا را نیست و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغای یعنی میان دو چشم و کوش و دراز گشتن پوست خستین سبب منقبض شدن خستین و مراد باقیال عام
از یقین لا اله الا الله و استرجاع باناسه انا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن تسبیح و آنچه میگوید ملائکه برای نومن و کافره وقت از باق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید
الفصل الاول من ابی سعید و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله تمکن کنید مرده های خود یعنی آنرا که
نزدیک بودن رسیده اند که طبعیه را و تمکن شق است از قن یعنی سرعت فهم و تمکن همانندین و مراد بقلین اینجا ذکر این کلام است و حضور کسی که حاضر شده است او را
موت بی آنکه تکلیف کند و را بخواند آن رواه مسلم و عن ام سلمه رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض و تمکن و تمکن
شود شما ببار او الیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلامه را برای شک و رایت اگر مراد بر بعض محقر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنوع بود فقو لیا
خیرا پس بگوید خیرا یعنی دعا کند بخیر برای خود و برای مریض و میت بشقا و مغفرت قال الملائکه یومنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گویند
شما و دعا میکنند رواه مسلم و عنها قالت قال رسول الله و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم تصیبه مصیبه
نیست هیچ مسلمانیکه برسد او مصیبتی مصیبت سختی و اندوه رسد و کسی فقیر ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بکفنت آن نزد رسیده مصیبت
و بیان فضیلت آن کرده و آن که ام است ان الله و انا الیه راجعون بدرستی که وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و
سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم اللهم اجر فی این کلام را در نوع روایت کرده اند بسکون سینه و ضمیم و بفتح تنزه بعد و کسیریم و معنی مرده کی
است یعنی اجر در مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیفه و بل کردن برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من و دین مصیبت و اخلف
بفتح تنزه و سکون غا و کسر لام از اخلاف یعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بلی از غنیمت آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث
است میفرماید بگویند این رایج مسلمانان در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها کما خلیفه و بدل میکرد خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده و ظاهرات
سلمه قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمه ام سلمه میگوید که من این حدیث را از ان حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مر و بقصد امثال
ام و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است تا ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از ان و فضیلت ابی
سلمه میگوید اول بیت هاجرالی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت
ابو سلمه است از حبشه مدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه به حبشه پسران از حبشه مدینه و ام سلمه با وی بود دین هجرت و ابو سلمه پسر عمر آن حضرت بود و هجرت
عبد المطلب و برادر رضای آن حضرت بود ثم فی قلتهما پسر بدرستی که من با وجود این استعجاب و این خلیفان گفتن این کلام را اللهم اجر فی لی آخره فاخلف الله لی رسول الله

خضر درگاه به نعمت غرت و غلظت برود و الحمد لله رب العالمین برحق این نعمت آباد شاکر و راضی باشد با حضور و حضور معنی ربوبیت مستحق فضل حق که با قاطع
صحابه یا رسول الله کیف للاحياء يكون اذا لم يزلوا في الارض من بعد موتهم و گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه و زنده و مرده را شای قلوب
و جلاهی روح اوست و احضار این صفات و معانی نورث ذوق و حیات جاودانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهد بود و این ما حجة و عن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت يتحضره الملائكة شخصه فيمروا به و ما فرمیشوند و او را در وقت مردن فرشتگان فاذا كان الرجل صالحا قالوا پس چون
میت باشد مرده میزند و نیکو کار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده و اخروی اینها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب بيرون آبی جان پاک که بوده است
در تن پاک اخروی حمیدة بیرون آبی ستوده زنده و خلق و ابشری بروح و روح و روح و در غرض غرضان و خوش شو بر راحت و در ذوق پاک و بهشت بدر خیر و بر
خشم کننده و فلا تزال یقال لها ذلك حق تخرج پس همیشه است آن نفس گفته میشود و او را آن سخن منکر از مدح و بشارت تا آنکه بیرون آید ثم یخرج بها الى السماء و پیر برده میشود
و در آسمانی آسمان فیفتح لها پس کشاده میشود برای وی و آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگوید در آسمان آسمان کیست این فقولون پس میگویند فرشتگان که
اذا و را فلان این فلانی است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسد و را فیقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب فرخی جای جان پاک
بود در تن پاک ادخلی حمیدة و ابشری بروح و روح و روح و در غرض غرضان و در ذوق و پروردگار خشم نخبه و فلا تزال یقال لها
ذلك پس همیشه است آن نفس گفته میشود و او را آن کلام مرده میشود و از آسمانی آسمان و یکو حتی تنتهي الى السماء التي فيها الله تا آنکه میرسد به آسمانی که در وی خداست یعنی
قد رت و رحمت خاص وی فاذا كان الرجل السوء پس چون می باشد مرده بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخروی اینها النفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث بیرون
آبی جان پلید که بود در تن پلید اخروی ذميمة بیرون آبی نوحیده و ابشری بحمیم و غساق و خوش شو آب کرم و زرد آب که می بکشد از تن و در حیان و روان میگرد و
غساق بشدیده و تخفیف برده آمده است در صراج گفته غساق آب سرکنده و آخر من مشکله از واج و بعباد دیگر مشابیه عذاب مذکور چند نفس عذاب یا ذوق
و یکرا نفس غساق چند نفس فماتزال یقال لها ذلك حق تخرج ثم یخرج بها الى السماء فیفتح لها فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة
كانت في الجسد الخبيث ادحی ذميمة بکر و بعد نگویم به فانه لا تفتح لك ابواب السماء و او را کشاده میشود و برای تو درمی آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده میشود و از آنجا میشود و از آسمان بر زمین ثم نصير الى القبر و پیر برده میشود و او را این ما حجة و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها چون بیرون می آید جان سلمان پیش می آید او را و فرشته که بالا می برد آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
از ابی هریره فلکرم من طيب ريحها و ذکر المساك پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوی آن روح ذکر و ذکر و مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و ابروی
بوی آنست که راوی خصوص لفظی که کشیده یا ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت و یقول اهل السماء و میگویند آسمانیان روح طيبة جانی پاک است جات من
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیه و علی جسدکنت تعمرینه در و فرستاده خدای تعالی بر تو و تو را
آبادان و زنده میداشتی توان تن را فیطلق بها فی دبه پس برده میشود و او را بسوی پروردگار می آید ثم یقول انطلقوا به الى آخر الاجل و پیر برده میشود و او را بسوی آخر مدت که او را
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و او را بدان بر رخ است یعنی پیر برده و او را بجا می آید که کرده شده است برای او تا روز حشر و از آنجا معلوم میشود که هر کس را
در اهل است اول و آخر اهل موت و آخر اهل قیامت و اگر بگویم قضی اجلاء اهل مسی عنه و محمل برد و است قال گفت آن حضرت و ان الکافر اذا خرجت روحه
و بدستیک چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد و ذکر من نقتها و ذکر ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح و ذکر نهاد و ذکر و لعنت او یقول اهل السماء
روح خبيثة جات من قبل الارض فیقال انطلقوا به الى آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باکر اندید و نهاد و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و بطیلة كانت علیه علی انقه جادی را که بود بر وی بر غنی خود فی الصراج بطیلة فیقع جادی که بخت که زنان بر سر او فلکنه هکذا همچنین اشارت است بفعلی را ابو
هریره کرد و جاده خود بر بینی نهاد بر وی نمودن صورت نهادن آن حضرت بطیلة را بر اف و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضر
المؤمن و حق که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود و در اموال انت ملائكة الرحمة بحميرة بيضاء می آیند فرشتگان رحمت با فرشیم پاره سپید فقولون
اخرجي و احنية مرضيا هك انتی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آبی خوشند و از خدا خوشند و کرده شده و او را بسوی راحت که از جانب خداست
و روحیان و بسوی مذوق روحانی از رحمت و غایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتها بهشت است و در غرض غرضان و پروردگار خشم نخبه و فلا تزال یقال لها
السلک پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآمد روح با بوی خوش حق انه لینا و له بعضهم بعضا تا آنکه بر آید میگردانند روح را بعضی از فرشتگان بعضی
یعنی دست به دست می برند حتی یا تو ابله ابواب السماء تا آنکه می آید و او را در آسمان فقولون پس میگویند فرشتگان ما الطيب هذه الروح التي جاتكم من الارض و حجب
این بوی که آمده است شما را از زمین فیقولون بل و ارحم المؤمنين پس می آید و او را در آسمان فقولون پس میگویند فرشتگان ما الطيب هذه الروح التي جاتكم من الارض و حجب
این روح من احدکم بغائبه بقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود و بنائب خود که بازمی آید و خبر وی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند و او را که در فلان کرد

فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان تا جمعی آشنایان که در دنیا گذشتند و متناهی نام ببرند احوال ایشان می پرسند فقیولون دعوه فانه كان في فلان فلان
میگویند بخدا یا یا و یا پروردگار و در تعب جواب نیز از زیر آردی بود و هم دنیا و آخرت را بخود می آید راحت یابد و حال خود یا یا میگوید پرسید فقیولون فلان مات ما تکلم پس میگوید بعد از آن
بحال خود می آید تحقیق مرده است آن فلان که شاز احوال وی می پرسید یا یا میگوید است پیش شما فقیولون پس چون خبر میدهد که وی مرده است در میان خود و از نمی شنید میگوید
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امة العا و یه تحقیق مرده شده و بسوی امة در وی که آتش و دوزخ است و از دیگر آن نسبت به دوزخ ام خوانده است
که فرمود خامه و به اعتبار احاطه و اشتغال قرب و اتصال و ان الکافرا الخصور و بختی کافرو حق که اختصار کرده میشود و حاضر میشود و در موت است ملائکة العدل
می آیند و در فرشتگان عذاب بسیار درشت چنانکه برای مؤمنان جبریم و سکون بین پلاس فقیولون اخری سألته عن طایفة العذاب
پس میگویند فرشتگان روح کافر بیرون آید تا خشود و ماضی می کرده شده بر توبی عذاب خدای عز و جل فخرج کان من و میج جفیه پس بیرون می آید روح بر جنازه
همچو کند ترین بوی مرده را بوی گرفته حتی فاقون به باب الا و من تا سخن می آید و از نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بر آن حدیث سابق و احتمال دارد
که از آسمان زمین با سفل سافین می آورده باشند اقال الطیبی فقیولون ما انتن هذه الی میگوید و عجب کند است این بوحی یا قون بهار و اح الکاه و انما
می آید و از ارواح کافران و رواه احمد و النسائی و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار کنت
بیرون آیم ما بان حضرت در جنازه مرده ای از انصار فانتبنا الی القبر و لما یجلد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در محراب مرده نشد یعنی دفن کرده نشد مجلس و رسول الله
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جلسنا حوله و تشتمیم ما کرد آن حضرت کان علی رؤسنا الطیر بن منیت و ادب و قار سفر و افکنده و ساکن که کوای بر
سر می آید و پند ما نشسته اند که اگر بر جنانیم و بچپ و راست بگریم آن پند می پرند و این هیئت در حقن صحابه در حضرت رسول صلح و احادیث بسیار آمده و مذکور است و
ید و عود و یکت به فی الا و من و در دست آن حضرت چوبی بود که میگوید و در می کشید آن چوب در زمین چنانکه عادت تفکر و تخمین میباشد فخرج و آمد پس در دست
سر بارک خود را فعال استعید و بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوید بعد از عذاب قبر و فرقی و دوبار گفت این سخن را و اولش یا سه بار ثم قال استرکت
آن حضرت صلح ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقال من الآخرة برستی کند و مسلمان و قتمی که میباشد در بر یکی از دنیا و میباشد و وی و در آن
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی فرشتگان از آسمان که در وی ای ایشان غیبت است کان و جو هههه الشمس که میگوید و ای ایشان آفتاب است
معهم کون من اکفان الجنة ایشان کنی است اگر نمای بهشت و حوط من حوط الجنة و حوط است از حوط بهشت و حوط با طیب است اگر کنی و دن و ابدان فکند حتی مجلس و امان
طایفه از آن فرشتگان از بیت دور تا درازی بهر هم می می ملک الموت علیه بسمی آید فرشته موت که فراموش است بر آن میت حتی مجلس هند آسوده تا اگر می نشیند در سر فقیولون
اینها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آید بسوی آن ریش از دنیا و نمای غنیمت وی قال گفت آن حضرت فخرج قیل لفلان
القطرة من السماء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود و چنانکه روان میگرد آید از شک سقا بکرمین شک فیلخ هاس میگوید ملک الموت آنرا فاذ الخذ هالک
فی ید و طرفه عین پس چون میگوید ملک الموت آنرا نمی که از آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک یک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود
که در دست ایشان کن بود می بسیار و حق یا خذ و هافجعلوها فی ذلک الکفن و فی ذلک المحوط پس میگوید فرشتگان روح را در آن کن و در آن حوط و میخرج منها
کا طیب نخته مساک و جدت علی وجه الا و من بیرون می آید نان روح را همچو خوشترین و میدن بوی مشک که بافته شده است بر روی زمین قال گفت آن حضرت
فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آنرا فلایمرون یعنی بها علی ملا من الملائکة پس میگویند فرشتگان یعنی آن روح بر میج حاقی از فرشتگان الا فالوا ما هذا
الطیب که میگویند که چیست این روح پاک و کیست صاحب و فقیولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است با حسن اسم الله تعالی که از اسمی که بهای فلان می آید
او را بگویند ترین اسمی که میخوانند و در ابدان اما در دنیا چنانکه قبل از دلت بر روح دارد و حتی یلقوها الی السماء الدنیا تا آنکه میبرند و وی آسمان که فرود ترین آسمان است فستقیق
له پس طلب در کشا و میگویند فرشتگان برای وی فیفتح لهم بر کشا و میشود برای ایشان خشمعه من کل سما مقرب و هاس میگوید که در آسمان مقربان و در آن
که در آن آسمان غالی السلا لقی علیها آسمانیک متصل است آن آسمان را حتی یلقی به الی السماء السابعة تا آنکه با فرسیده میشود آن روح تا آسمان ختم فقیولون الله پس میگوید خدی و عز وجل
اکتبوا کتاب عیدی فی علیین بنو سید نامه بنده را و طین که نام مرضی است و آسمان ختم و اعیده و الی الا و من و باز گردانید و بسوی زمین یعنی بوی من وی که مدون است
دین من فانی منها خلقه و زیر که من از من پیدا کرده ام و دیار او و فیها اعیدهم و دین من باز میگردانم ایشان را و منها اخرجهم تارة اخرى و از زمین بیرون می آید ایشان را و دیگر
چنانکه نخستین بار آورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتحد و روحه فی جسد پس باز گردانیده میشود روح وی در تنی قیامیه ملک آن پس می آید میت را و در فرشته
فیجلسا نه فقیولان له پس می نشاند و را پس میگویند را و من راکب کیت پروردگار تو فقیولون فی الله پس میگوید وی پروردگار من در دست فقیولان له ما دلت
پس میگویند ما را چه چیست من تو فقیولون جی الا سلام پس میگوید دین من اسلام است فقیولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که بخود
شده است و شما و فرستاده شده است بسوی شما کتبت از شما فیکم گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم فقیولون هو رسول الله پس میگوید میت وی خیم فرستاده شده است و دست

فیقولان له وما علمت پس میگوید آن دو فرشته مراد او چیست و بیل و انشور سالت ویرا و از کجای میگوئی و میگوید میگوئی فیقول قرات کتاب الله پس میگوید این کتاب خدا را که قرأنت و محضر است قأمنت به و صدقت پس ایان آورد و میگوید راست که دانستم و اینچنین و بطریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآن بقول وی صلی الله علیه و سلم دیگر اثبات قرآن باخبار و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر و جانی است فینادی مناد من السائس آفا زمید یا و از دهنده از آسمان ان صدق عیدی که راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرشت کرد انید بنده مراد پسند ازید برای وی فرشی از بهشت و افرشو انبعث به و قطع اوست و فرش افشاندنی و اللبوه من الجنة و پوشانید و مالبا سی از بهشت این نیز بفتح سینه و قطع اوست و انفقوا لله بابا الی الجنة و بکشاید برای وی دی بسوی بهشت قال گفت آنحضرت قیامت من و وجهها و طبعها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی ففیصح له فی قمره مدبوره پس کشاده کرد و پیشه برای وی در کوری ناداری بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت و یأتی به رجل من الوجه و می آید او را مردی پیکور وی حسن الثیاب نیکو معا طیب الریح خوشبوی فیقول انبئ بالذی یزک پس میگوید آن مرد با آنچه شادمان کرد اندر او بشار یعنی مرده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده و هذا یومک الذی کنت توعد این روز است که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مراد من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل بدن و جمال و کمال است میگوید بالجنی مراد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدن و میسر و این چنین و وی را که بسیار دینی را و بشارت دهد بدن فیقول پس میگوید آن مرد اهل الصالح من عمل نیک توام که تمثیل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة و بقم الساعة پس میگوید میت پروردگار را بر پا کن قیامت را حتی ارجع الی اهل و مالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و در جوار و لیکن چون دانست که جای بعد نبوت نیست که بیعت روز قیامت طلب کرد قیامت ساعت را کنایت از آنجا که اقالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهل و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آن روی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بآن چنانکه میگوید و تمی میزند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت و ان العبد الکافر اذا کان فی اقطاع من الدنیا و اقبال من الاخرة و بدستیک بنده کافر وقتی که می باشد و بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملکة سوا الوجه فرود می آید بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المصوح با ایشان پلاسات فیجلسون منه مد البصر پس می نشیند از بیت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یحیی ملک الموت حتی یجلس خد و اسه فیقول یسری آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند و در روی پس میگوید ایها النفس الخبیثه اخرج الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشی خودی از خدا قال گفت آن حضرت ففرق فی جسده پس بریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرو و در عاق آن و ناخوش میگرد برآمدن را و نخواهد که بر آید از جنت ترس آنچیزی بنده از قبر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود بر آید بنشاط و سرور و خوشی بشا به افوار و آثار و لطف و گرم ففتیرت عیها پس میگردد ملک الموت آن روح را بکنیزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود و بخی گرم از پشم تر که نزدیکش ن چیزی از ان پشم بوی محبته بچنین روح کافر چون کشیده میشود و از اقصای عرق بهشت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آمده بیا به و درین غایت ایلام و از عجاج است و سفود بقیع بین و حمل و تشدید فابرون تنورا هنی که کباب کرده میشود بوی کوشش و باقی میماند با وی بقیه از کوشش سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشاید چیزی از ان خوا پس پدید فایخذها پس میگردد ملک الموت روح کافر را فایخذها ثم یلقی عو هانی مد طرفه عین حتی یجعلوها فی ثلاث المصوح و یتخرج منها کانتن ریح جیفه و جدت علی وجهه الارض فصعدون بها فلا یبرون بها علی ملا من الملائكة الا قالوا ما هذا الروح الجبیت فیقولون فلان بن فلان با قبح اسمائه التي کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتیج الی السماء الدنیا فیتفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از ان که گذشت ظاهر شده است بمجمل آنکه حال کافر بر عکس حال مؤمن است مگر آنجا فیلعلو فی ذلک الکفر بود و اینچنین میبعلو فی تلک السور یعنی میگردانند ان را در ان پلاسات آنجا که طیب نغمه مسک بود و اینچنین کانتن ریح جیفه آنجا که روح الطیب بود و اینچنین از ان روح الجبیت آنجا که اسماء بود و اینچنین با قبح اسماء ثم قرا و رسول الله پسر خواند پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده میشود در کافران و از برای آسمان و در نهم آید بهشت را حتی یلیل الجمل فی مم الخیاط تا آنکه در آید شتران منماست در سوراخ سوزن آن تنگی فیقول الله پس میگوید ندی عز وجل اکتبوا کتابه فی سبعین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در زمین که نام جای است در تحت زمین مغم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علین که بر آسمان مغم است فقطرح در وجه طرها پس انداخته میشود روح وی انداختن سخت ثم قرا پسر خواند آن حضرت این آیت را و من یشک بالله و کسی که شرک آورد بخدا فکانا خور من السماء پس کویا بر روی آقا و از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در خفیف کفر و شرک افتاد فخططفه الطیر پس می ربانند او را پرندگان و هلاک میگردانند تمثیل است از هوای مرده را که پریشان میگردد و هلاک میگردد و از او را درادی خذلان او تهوی بلالو یحیی اندازد او را و با دخی مکان تحقیق در جای دورا شارتست با خدا حق شیطان او را در خلالت و در افتادن از مقام قرب و وصول و تشریل و دل محض فاد هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز و قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات یعنی ایشان متوقع نیست و جامه دیگر دانند که مکن است خلاص ایشان متوجه و لیکن بعید است که اقال البیضاء و قفا در وجهه فی جسده و یأتی به ملک من الملائكة فیجلسا ند فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادعی فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادعی فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادعی

فینادی مناد من السماء ان کذب ما فرشته من النار و انقول الله بالالی التوفیایته منی ها و صومها و یفتیق علیه تبره حق یختلف فیها ضلایع و یلتزم جلی
الوجه قیام الشیاب منتقم الیج فقول الله بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فقول من انت فوجهک الوجه یحیی بالشر فقول الله بالکذب الخبیث فقول رب
لا تم الساعه ترجی این عبارت بر وجه متابعت از عبارات سابقه که در بیان حال نومن مذکور شد ظاهر میگردد و باه کلمه تحریر است و در حالی نومن من صدق عهدی بود و اینجا
ان کذب بی ذکر عهدی و انجاس من روحا و طیبها بود و اینجا من هر ما کس و ما و صوم نفع بین با و کرم و اضلاع و توانهای پهلوتنگ گردانیده میشود و بر کافر که روی تکه دریم شکند
اضلاع او را و تو عهد اینجا از عهد باشد چنانکه آنجا بود و عهد بود و تو اندک اینجا نیز از عهد باشد بر سبیل استرا و حکم چنانکه البشرو فی روا یتنوخه و در روا یتنوخه و دیگرانند آنچه مذکور شد
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در وی در نومن این را که انما خرج و وحده صلی علیه کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک
فی السماء چون بیرون می آید روح نومن در و می فرستد بر وی هر فرشته که میلان آسمان در زمین است و هر فرشته که در آسمان است و ففتح ابواب السماء و کشاده میشود و در بعض نسخ
یعنی کشاده میشود برای وی در ای آسمان لیس من اهل باب الا و هم یدعون الله ان یعرج بر وجهه من قلم نیستند هیچ جاده از اهل هیچ مدعی زردی آسمان
انکه ایشان میخواهند خدا را دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان و تنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با کرمای وی
چنانکه در وایت سابق مذکور شد فیلغه پس بعثت می کند و را کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء و بسته میشود برای آسمان لیس من اهل باب
الا و هم یدعون الله ان لا یعرج و وحده من قلم رواه احمد و عن عبد الرحمن بن کعب روا یت است از عبد الرحمن بن کعب که از کربا تابعین است و در زمان آن حضرت خلافت فیه
عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از شا سیر صحابه و شعری اسلام و قصه توبه او در تفسیر اخوه توبه که شهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا
الوفاه منکامیکه حاضر شد کعب را و اوقات انته آمد و را ام بشربت البراء ابن معرو و فحالت پس گفت ام بشرو خبر را بن معرو و نفعیم و سکون عین و نصم برای ولی که از انصار است
اول کسی که بیعت کرده در لیل القعبه و پیش از قدوم آن حضرت بدینه فوت کرده و در صحبت ام بشرو خلافت است یا با عبد الرحمن کعب بن مالک است انما هیئت فلا فاما قرأ علیه
معنی السلام اگر ملاقات کنی فلان را و از آن عالم نام یکی را و دستان خود را بر دپس بخوان بروی زمین سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشرو یا زود ترا عذی تعالی ای ام بشرو
این عبادت را در جای میگوید که قائل خبری گفته که نمی باید گفت یعنی این چمن است که تو میگوئی فی نحن اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی بر شناسیم و سلام و پیام
کسی بر شناسیم یعنی ما را کار با و مشغول از عجز و در ماندگی و گرفتاری بخل خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانی که با ایشان سلام
برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر هست که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فحالت پس گفت ام بشرو یا با عبد الرحمن اما سمعت رسول
صلی الله علیه و سلم یقول یا نشیئه ان تواتر حضرت را که می گفت ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیک و روحای مسلمانان نماده میشود
در درون پرندگان سبز که میچرخند درختان بهشت را و علق بالقاف چرین شتر سبز را و تعلق بنصم لام است قال بلی گفت کعب بن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را
گفت ام بشرو فذلک پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود و ترا و تو از کل نومنای که در غایت سرور و جود خواهی بود و مشغول و مخدول و رواه ابن بلج
و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و عنه عن ابیه و هم عبد الرحمن بن کعب از پدرش اندک کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مومن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرخد در درختان بهشت و نسمة نفحات انسان کاسی طلاق کرده میشود و بر جسد
کاهی بر روح و اینجا بر روح است حتی بر وجهه الله فی جسد ه تانک بازمیکردا نغذای غره جل او را در تن وی یوم بیعته روزی که برانگیزد او را از خاک و روا
مالک و النسائی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و دیگر روایات درین حدیث مختلف آمده و در وایتی فی طیر آمده و در وایتی فی حومل طیر و در وایتی فی فوج
طیر خضر و در وایتی کطیر و در وایتی فی صورة طیر و در وایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و اکثر روایات اخیره یا خضر است و در وایتی طیر بعض آمده و بر هر تقدیریم
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است بدن و تدبیر و تصرف در آن با قبح حقیقت لازم آید و منزلت
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیرانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل و صنع جواهر
در هنر دقیق و نگاه داشتن آن در آن نوع تکویم و تنعیم است مرا ایشانرا و نیز بدانکه بعض این را تخصیص ششگانه و بعض عام دارند تمامه نومن را و ظاهر احادیث همین
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن و اسد اعلم و عن محمد ابن المنکد و قال دخلت علی جابر بن عبد الله و هو یومئذ محمد بن المنکد یضم میم و
سکون نون و کسر هاء که از تابعین است گفت و آمد هر جابر که از شا سیر صحابه است در حال آنکه وی میبرد فقلت اقرا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام پس
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ملجه باب غسل المیت و تکفینه باب در بیان غسل میت و در کفنی در آوردن وی بدله غسل میت
فرض است با جماع فقهاء است بان که بجا غسل میت او ای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف گردانند
در سبب و وجوب آن اکثرانند که غسل میت از جهت نجاست است که طول میکشد بخت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استرغای مفاسد و افعال عقل است و یکنوا
نفس نمیکرد از جهت نجاست است لیکن در حق اقصا کرده شد بر اعضای بعد از جهت هر کس سبب است از وی و هر بار شستن تمام بدن و هر چه دارد و چون در میت هر چه عارض شد باک

شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و موایست پس تنفس کرده و بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود
 بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو بر داشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزال نجاست در جنب نموده
 بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نیکرود و بغسل و صحیح نیکرود نماز حاصل وی بعد از غسل و در راهی از آبی بر برده آمده است که آن المؤمن لایحسب حیا و لایستأکر من زیاده
 و درین حدیث بصحت رسیده واجب گردید رجوع قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف نیست در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست
 که شواست که اهل الشیخ ابن العاصم و مفضل و استنشق و غسل میت میت نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و مکنین که غسل میت با خن موده را حرام
 در اصل معروف است و مکنین و مفضلین جاری کرده الفصل الاول من ام عطیه قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن فی غسل الميت فقلت رویت
 است از امام عطیه انصاری که از کباب صحابی است و بان حضرت غزاس میگوید و مجرد جان را تا وی میگوید و بسیار از آن ترغیب میگوید که گفت و ما بر آن حضرت و غسل میدادیم و خوار
 گردیدیم با شد و وجه ابی العاصم بن ربیع ایام کثروم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهد است فقال اغسلوها ثلاثا و خمساً او اکثر من ذلك پس گفت
 آن حضرت غسل دهید او سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و تر باشد چنانکه در روایات آمده است ان و امین ذلك اگر صلحت می بینید شما و نیک اند و احتیاج باشد
 بدان و با سرف نکند بماء و سدل بشوید آب و بر کما می درخت کنار که در آب میخوشانید که آن داخل است در تطهیر و تطهیر و اجعلن فی الآخره کافورا و بگوید
 در مرده آخری کافورا و شیان من کافورا یا خیری از کافور شک را و است و لفظا که کافور گفته باشند یا من کافور گفته باشند که مرا در داندین کافور است و آب جمهره
 کافور اند و کوفیان میگویند که کافور در جوف است و بعد از غسل و خشک کردن بدن مالند و گفته اند که اگر کافور نیابند شک قائم مقام آن میگرد و در ترمذی حدیث نیز درین باب
 روایت کرده که آن حضرت را از شک سپید نه گایا باز است استحال آن پس گفت هو طیب طیبکم و گفته که علی برین است نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و حقی است و بعضی
 علم کرده و داشته اند شک را برای میت فاذا فرغتم فاذا غنی پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید ما و اعلام نماید فلما فرغنا ذناه پس برگاه که فارغ شدیم ما اعلام
 کردیم آن حضرت را فالتی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما بنده خود را و حقوق بفتح حای و خط و کسر زاده و سکون قاف یعنی از او و معنی بندار بر آورده و مراد اینجا
 از اوست و قال اشعرونها یا ایه و گفت آن حضرت شعار کردانید برای وی این از او را یعنی زیر کفن او بچند تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشانده است
 اتصال وی بشعر یعنی بوی و در اینجا استحباب تبرک است لباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت در قریب آنکه قبل از موت نیز چنین بوده و فی روایه و در وایتی این چنین آمده
 اغسلوها و ثلاثا و خمساً و سبعا و ثماناً و اطاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده و اگر بکنند کرده است و با سرف و ابدان بپوشانند و آغاز کنند در غسل اعضا
 از جایهای راست وی و مواضع الوضوء منها و انبه کنید کمالی و وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فضضوها شحرها ثلثة قرون و گفت ام عطیه پس یا فیمم موی
 او را سه کیسه فالتیها خلفها پس انداختیم آن کیسه را پس پشت وی شاید که این نیز از آن حضرت یا ذن وی بود و ما شد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرح و است
 اعلم متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب کفنت عائشة که آن حضرت کفن کرده شد و در
 جامه کارزار و در او لافا است یمانیة تخفیف یا منسوب بین بعضی جامه ای سپید جمع ایضاً منسوب به نوب بچول که نام قریاست ازین و بعضی بچول قضا
 گویند و محل بعضی شستن است یعنی مغسول و مقصور بود آن جامه ها و بعضی من نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید پاک است از زبیه اما نسبت بجمع شاد است و بعضی گفته اند
 بعضی نیز نام قریاست من کوسف از زبیه بود آن جامه ها و کوسف بنم کاف و سکون را و ضم سین فعلن یعنی فعلن فعلن فیها قمیص و لا عمامه نبود در آن سه جامه پراکن و نه
 و ستارها بر این عبارت دیدن است که قمیص و عمامه و کفن آن حضرت نبود و بعضی تاویل میکنند با آنکه ما دانست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود
 پس مجموع گفتار آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که تحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنن کفن سه
 جامه است لیکن ذکر کرده است از آن در هار قمیص و عمامه و استحسان کرده اند از بعضی متأخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی انداختند و بپشت چنانکه در حالت حیات
 و مراد ثلثه ثانی است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب قدیست متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم کفاه فلیحس
 کهند چون کفن کند یکی را شمار در خود را پس باید که نیک کند کفن او را و همچنین کفن آنست که تمام باشد و لطیف و نعیدنی اسراف و تزیین و نو و شسته و آن برابر است اما آنچه مسلمانان
 کنند بر یا و بجز حرام و مکروه است باشد حرمت و کراهت رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلاً کان مع النبی کفنت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم فوقفته ناقه و هو محرم پس ناخت او را ناقه و شکست کردن او را و حال آنکه وی محرم بود فدعات پس مرد آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدل بشوید او را آب و بر کنار و کهنه فی ثوبیه و کفن کنید او را و دو جامه او که در حرام پوشیده بود و لا تمسوه بطیب و
 نسیئده را بوی خوش و لا تحمروا و اسه و پوشید سر او را چنانکه حکم حرام است فانه یبعث یوم القیمه ملبیا پس بدو تنگی و بی برنجینه نشوید و از قریب یک کویان
 متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که عمر ما هم بر حال احرار تمکین کنند امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن
 حضرت صلی الله علیه وسلم آن محرم را در دو جامه کفن کرد و بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تحمیر پیش مخصوص وی بود و آنرا از هر طریق تشبیح کرد و آن

و سنن کبر حدیث خباب و باشد که گویند حدیث خباب بن معمر و شدید موعده که در آن حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر و ف باب جامع المناقب
که در کتاب در مناقب صحابه کورستان شاد الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یلعنه ملعون من شایک الی غیر
پوشید از جامه های خود سپید را فافنها من خیر شایکم زیرا که جامه های خید از خطبه بهترین جامه های شانند و گفتوا فیها موتکم و کفین کنید در آن مردی خود را و من خیر الکالم
الاخذ و از بهترین مرد های شانند است بکسر سهره و میم شک سره فانه ینبت الشعر زیر که وی میروید میزکاز و یجولو البصر و روشن میکند بیانی را و واه ابو داود
و الترمذی و در وی ابن ماجه الی موتکم و روایت کرده است ابن ماجه بالفظ موتکم و ذکر کحل و اندک کرده است و عن علی بن فضال عنده قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا تغالوا فی نعش و لام فی الکفن کران بانه کنید در کفن فانه یسلب سلبا سو یعاس برستیک کفن بروده میشود یعنی کشته میگرد و در بودنی شتاب یعنی زد و کشته و کشته
شود پس چه حاجت فحاشست و کرانی بها است مقصود نهی از تند زو اسراف و کفن است و واه ابو داود و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اندک وصیت کرد و کفین وی و در واه که پوشیده بود
و گفت که بشوید اینهارا و کفین کشید مردان زیرا که زنده تمیاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای ریم و زنده آب و تراب اند و عن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت
دعا بشیاب جلد و غلبه ها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد و اموت طلبید جامه های نو پارس پوشید آنها را ثم قال صحبت رسول الله یشرف شینم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت میت بیعت فی ثیاب الدنیا عیوت فیها مرده برکنجه میشود و در جامه های وی که می میرد در وی واه ابو داود و ظاهر این حدیث آن است که
ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و ما و این حدیث ظاهر است که بجهت در جامه می باشد و این شکل است زیرا که حدیث صحیح وارد شده است
که خسر کرده میشود مردم بر نه تن و بر نه پا و کلام بدین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد شتاب در
حدیث شحال است که میسر و میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت ملاسبت مرد با حال خفا که به ثیاب و در تایل قول حق مجاز و شایک فخر گفته اند ای اعلم الک
فاصلح ابو سعید رضی الله عنه جامه های نو که پوشید برای نفاقت و طهارت پوشید و درین میان لکن این حدیث و اخطو کرد که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود و قایل حدیث است
که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است و آنکه بجهت شتاب و لبس شتاب جد آید و در مقصود ابی سعید اهام حمل بر ظاهر نیز می تواند بود بجهت کمال حرص بر اقبال ظواهر که در حقیقه مراد و دیگر
فافهم و اند علم و عن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر الکفن المحلله بهترین کفن طلاست که عبارت از واه و از راست از بر دین ظاهر
مراد آنست که نفی باید بر ثوب و احد اقتضا کرد و در جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است و خیر الاضحية الکبش الاقرون و بهترین قربان
کبش شاد که آنرا چغندر گویند زیرا که جثه وی عظیم میباشد و در اغلب فرم می باشد و در روایات آمده است که فدای دلبرایم علیها السلام آن بود و ظاهر اسوال و مجلس در کفن
و انحراف قریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احداث فاسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند و اندک علم و واه ابو داود و الترمذی
و ابن ماجه عن ابی امامه و عن ابن عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتلی احدان ینزع عنهم الحلل
و الجلود بختکان غزوه احد که کشیده شود و از ایشان آهین و پوششها که از جنس پوست باشد و آن بد قوا بد ما نه و شایک بهر امر کرده و دفن کرده شود بخونهای ایشان
و جامه های ایشان و واه ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن سعد بن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم عن ابی هیم
است از سعد بن ابی هیم از پدرش ابی هیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی بود و وی روزی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب
ابن عمیر و هو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر و غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی برده کفین کرده شد در یک چادر و کوفته های که آن غطفی را سه بدت رجلاه اگر پوشید
میشد سروی پدید میشد هر دو پای وی و آن غطفی و جللاه بداهه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پدید میشد سروی و واه قال و لکن میسر ما و ابی هیم عن عبد الرحمن بن عوف را گفت
این را نیز و قتل حمزه و هو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی برده کفین کرده شد در یک چادر و کوفته های که آن غطفی را سه بدت رجلاه اگر پوشید
میشد سروی پدید میشد هر دو پای وی و آن غطفی و جللاه بداهه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پدید میشد سروی و واه قال و لکن میسر ما و ابی هیم عن عبد الرحمن بن عوف را گفت
ثالث از باب ثمنی الموت از حدیث حارث بن نصر که کشتن ثمن بطلنا من الدنیا ما لبسنا تر فرخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فرار کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک را و نیست در عمارت و لحد خشنا ان تكون حسنا انما جعلت
لنا و تحقیق تر رسیدیم که باشد ثواب نیکیهای که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما چیزی نباشد ثم جعل میکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگوید حق
تو ان الطعام تا بماند طعام را نخورد و آنکه روزه دار بود و واه النجاشی و درین حدیث دلیل است بر آنکه ضرورت هر چه را کفن میسر کرد و دست همان است و مصعب ابن عمیر را
مخلطه اجزه صحابه و فضلالی ایشان بود و از اهل مد بود و از شهدای احد است و در جا بجا است از تنمیزین مردم در طعام و لباس و چون سلمان شذیعات زهد و زید و قهر خیا را در روایت
که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد پوست کوسید و دیگر بسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدی تعالی الی و را بایان
دیدم و را بیک که دارد و پدر وی او را از خوشترین طعام بخورانیده و بر وی حله میدیدم که به و نیست در هیچی از زیاده محبت خدا و رسول خدا و ابان حال که گردانیده و حمزه بن عبد المطلب را
صلى الله علیه و سلم و رضی الله عنه که او را سید شریفانند نیز از اهل مد و و شد ای احد است و ابی سعید بن عبد الرحمن بن عوف هر دو را نیز خود خواند و گفت که ثیاب این حال از دنیا رفته ها
این چنین تم میگیرم و این را نیز تم است بر حال ایشان یا حضرت بر حال خود خافم و دنیا بجهت یکند که عبد الرحمن بن عوف و خوشتر و شتر است که فصل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را نیز

خواند و جواب میگوید که این توضیح است از عبد الرحمن بن عوف نسبت ایشان یا خیریت عامتر از اخصیت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخان مجاهد شرح خود گفته اند که احتمال دارد که این قرار داده و عشره مبشره افضل از نسبت بجای باشد که شنیده شده و ندان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و انس علم و عن جابر قال انی در رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد الله بن ابی بعد ملا دخل حفرة و قبره کف من امانت وی فامره به پس اگر در آن حضرت بر آوردن او از خفره فافحج پس بیرون آورده شد فوضعه علی قبره پس نهاد آن حضرت او را بر دوازده نعل خود ففث فیده من رقیه پس دید آن حضرت در کفن وی و انداخت روی از آب و دهن خود و اللبسه قمیصه و پوشانید او را پس برین خود قال و کان کساحیا ساقیضا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که هم رسول الله صلی الله علیه و سلم بود پس برین ملا خود در وقتی که عباس را روز بدیدند کرده آورده بر تنه بود و پیراهن سیچکس بر تنه وی راست نمی آید بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طول القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت پیراهن خود را بر وی پوشانید از برای محاکفات تا منافق را نزد وی نمی نماید محاکفات نکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آید که چون آن حضرت بر سر کوفران منافق آمده و در میدان کفن او حال آنکه قرآن مجید فرماید و لا تقص علی احد منکم مات ابدا و لا تقم علی قبره و امکان برسیج یکی از ایشان کرده است و مایست بر قبری جواب میگوید که شاید که این واقع پیش از نزول این آیت بوده و بعضی میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود که فرمودی و فیه ما فیه و بعضی گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسروی و اکرام وی کرده اند و نمونان مخلص بود پس گویند آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافرمانی است و بعضی گفته اند که پسروی التماس کرد از آن حضرت پس آن حضرت یا التماس وی بر سر قبر بدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نمی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا میفرستاده اند و دان که استغفر لهم و لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی و لا تقص علی احد منکم مات ابدا و لا تقم علی قبره و کویا که عمر فهمیده بود دینی از جای دیگر که فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است که چون آن حضرت این را کرد ایمان آورده اند از قوم ابی ذر از کس و انس علم باب المشی بالجنائز و الصلوة علیها به انکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو جائز است و مشی افضل است و سواره باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است زیرا که فرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگرد و بفعل بعضی و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جایز نیست بر غائب و زبر حاضر محمول بر دایره و زمره منوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و لیکن میت بیرون آوردن وی بی قبر کردن ساقط میگرد و شرط طهارت و کفاره نشود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بی آن ممکن است بر آن غسل و نه بر آن غسل و اگر با دست غسل نماز کرد و بی قبر کردن بر آورده غسل و اندام عاده کند نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام بدان باید در نماز کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنحاشی الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرعوا بالجنائز شتائی کینه بخار و یعنی بر دشتن او بسوی قبر او این تسلم بر روی رفتن میت و بعضی گفته اند از شتائی تخمیر و تکفین است و سیاق حدیث ناظر بر اول است چنانکه فرمود فان تلك صالحة فخير فقد مونها اليه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکی کار پس شتائی کردن و زود و بفرستادن آن را نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی و ان تلك سوئی خلک فشر تضعونہ عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن بسبب دفع شری است که می فرستید آنرا از کردن خود متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضعت الجنائز فاحتملها الرجل علی اعناقهم و حتی که نمانده میشود جنازه یعنی میت بر نفس پس بر میدارند و را مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قد مونی پس اگر باشد میت نیکی کار میگوید پیش فرستید مرا اثواب علی صالح که من کرده ام و انس و قول بخار که جنة میت است همان است و قابل روح است و تواند که روح را در آن حال تخمیر فرستاده باشند و انس علم و ان كانت غیر صالحة قالت لا هلاها یا و یلها این تذمیر بها و اگر باشد کار میگوید جنازه را کسان خود یعنی آنها که بر می دارند و اولی کجا میبردند و ظاهر آن بود که بگوید یا و یل کجا میبردند و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید که یا که غیر است و تواند که این را تصرف راوی باشد بجهت کرامت نسبت و یل خود و یل یعنی دایمی و سختی و نام وادی در جنت آید لیسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شود آواز او را چسبید از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز که آدمی که بقضیه تکلیف است و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان نجیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصحق اگر شنید آدمی هر آنکه هلاک میت بجهت فصاحت و دشت رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا و ایتیم الجنائز چون بیند جنازه را که بیرون می آید از درون و احتمال دارد که مراد ویت جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشد جنازه در نظرافت و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فافهم قهوا پس بایستید از برای ترجیب و تحکیم میت و تعظیم ایمان وی با محبت مول و شوق شان وی چنانکه در حدیث آید و منوم میگرد و من تبعها فلا یفقد حق تو ضیع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میروید پس باید که نشسته تا آنکه نمانده شود جنازه یعنی بر زمین یا در محال اصح و اوق است با حدیث متفق علیه و عن جابر قال موت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه و سلم و قنما معه کنت بها برین عبد الله که کشت جنازه پس ایستاد برای آن حضرت و ایستادیم با آن حضرت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله انما یهودیة بدستیکه این جنازه زن یهودیست نه مسلمان که بر این تحکیم و تعظیم ایمان وی بایستید فقل ان الموت فخرج بفتح زای پس گفت آن حضرت که مرا کجا می آید پس دشت است فاذا و ایتیم الجنائز قهوا پس چون بر زمین

شما جزاه را پس بایستید اگر چه جزاه که فرماید متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال دایماً رسول الله صلی الله علیه وسلم قام قمتنا و قد قعدنا فخرج
للجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ویدیم آن حضرت را که ایستاد یعنی در جزاه پس ایستادیم و نیز متابعیت وی و دیدیم ویرا که نشست پس نشستیم و این را دو معنی است یکی
آنکه ایستاد آن حضرت بیدار شد و در جزاه و نیز ایستادیم و چون که نشست و در وقت از نظر نشست و نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند کاه بایستاد و بعد از آن نشست و بنی ایستاد پس
ایستاد نایمی واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل ایضاً رواه مسلم و فی روایة مالک و ابی داود قام فی الجنازة ثم قعد بعد ثبوت
آن حضرت بجهت دیدن جزاه بعد از آن نشست این روایت نیز تحمل بر دو معنی است و ظاهر در ثانی است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اتبع متشیة و در بعض من تبع جنازة مسلم ایما نا و احتساباً کسی که پس روی کند جزاه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و کان معه
حق یصلی علیها و باشد با وی تا آنکه بگزارد نماز بر وی و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه بگزارد نماز بر وی و اول اقوالی و ظاهر است و نیز غرض من دفنها و تا آنکه بگزارد
کرد یا فارغ کرده شود از دفن وی فامید بخرج من الاجر بقیرا طین پس بدستیکه وی باز میکرد و به قیراط از اجر یعنی اجرا مضاعف است و قیراط دوازدهم حصه از دینار
باین حساب نصف و اونی باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعضی میست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع و اونی باشد که قیراط مثل احد هر قیراط آن جان مانند
کوه احد است این تصویر و تشبیه است برای عظمت فضل و ثواب آن و من صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فامید بخرج بقیراط و کسی که نماز گزارد پسر برادر دیش از آن که دفن
کرده شود پس بدستیکه وی بر میگردد یک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجرا و اول است متفق علیه و عند ان النبی صلی الله علیه وسلم غی للناس النجاشی الیوم کذا
مات فیه و هم ازانی بر جره است که آن حضرت خبر داد مردم را یک نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورد و به حضرت و هجرت کرد و صحابه نزد وی و خدمتگزاران ایشان
و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام این نجاشی اصم بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشه مرد آن حضرت مردم را دوازدهم حصه از دینار
نجاشی در آن روز و خروج بعد الی المصلی و بیرون آمدن آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید خضف بعد پس نصف است مردم و کبر اربع تکبیرات و تکبیر برادر و چهار تکبیر متفق
علیه و این حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوته جنازه بر غائب و میگوئیم که نجاشی نسبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه بر داشته شد بر روی آورده شد
نزد آن حضرت یا گفتند که ده شده و بر داشته شد بر ده از وی و روایت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی مثل معاویه منی که در مدینه مرد و آن حضرت بدستیکه بود و بر زید بن حارثه
جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤثر شهید شد نیز نماز غایبان را روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و الا ان در مریدین شریفین زادها الله تشریفاً و تعظیماً متعارف است و بعضی خفیه نیز میکنند و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی اگر کبار تابعین است مد و میست از صحابه یا یافته روایت کنید
از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین که فرماید است و بی نظیر وقت بود قال گفت کان زید بن ارقم بیکر علی جفا و نال را بجا بود زید بن ارقم را از شایع صحابه
است بیکر می گفت برخیز و بای پا چار تکبیر و اندک کبر علی جنازه حمنا و بدستیکه وی بیکر گفت بیک جنازه پنج تکبیر فسالنا پس پرسیدیم در که تو همیشه چار تکبیر می گفتی امروز چرا
پنج تکبیر می گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید بن ارقم بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیکر ها می گفت پنج تکبیر یعنی ایها پنج هم می گفت و اندک اتفاق دارند بر چار
تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ما ثواب است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چار است و بر همین است قرار و در شرح
زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم و عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الكتاب و است
از طلحة بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند بن عباس فاتحة الكتاب را فقال
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است و رواه البخاری بلکه علای خفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوته جنازه قرأ
فاتحة ميت کما کنه به نیت ثناء و دعا بخواند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنيفة و مالک و ثور است و عمل صحابه در مختلف
آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه در صلوته جنازه بطریق ثناء و دعا بود و نه بوجه قرائت و نیز شافعی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی این
شرعیت قرائت است نه وجوب آن و کراهی گفته است که واجب است و مراد پسند در کلام ابن عباس طریق مسلم که در دین است و طیبی نیز چنین گفته و الله اعلم و عن عوف بن
مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة فکثرت عوف بن مالک آنچه که صحابی است و اول مشاهده خیر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه و فخطبت
دعائیه پس یاد کردم من چیزی از دعای آن حضرت و هو قول و آن حضرت می گفت و یخواندین دعاء اللهم اغفر له و ارحمه خداوند بیا مرز مرا و رحمت کن او را و عاف
عنه و عافیت ده و سلاست بخش او را و عفو کن از وی و اگر مرزله و کرامی دار و عافانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش همان فرود آمد و بنسند طحاوی
و وسع ما خله و فراخ کردان جای درآمدن او را که قبر دوست و اعنله بالمال و الثلج و البرد و بشوی او را آب و برف و ثار یعنی انواع مطهرات کنایت است از کمال آن حضرت
و تمام آن و نفعه من الخطایا کما نقیت الثوب الابيض من الدنس و پاکیزه کردان او را و از کنا مان چنانکه پاکیزه کردانیده جامه سپید را از چرک و دیناکی و اندله دار خیر
من داده و بدل کن او را مسری دران عالم بتلذذ مسری و درین جهان و اهلا خیرا من اهله و اهل خانه بتلذذ اهل خانه و می فی الصلح اهل کسان و کسان مسری و جای و ذوق جلا خیر من
و زوجه و حتی بتلذذ خبیثی و ذوق بر مرد و زن هر دو و اطلاق کنند و اذله الجنة و اعذه من عذاب القبر و در آنجا در بهشت دیناوه و در آنجا عذاب قبر او من عذاب النار

او برای شک است یا یعنی او و فی روایت و قد قلته القبر و عذاب النار و بریزان او از قنده و استلای قبر و از عذاب آتش این روایت ولالت دارد بر آنکه گفته اند
روایت سابق یعنی او است قال حتی تمیت ان اکون انا ذلک المیت روی حدیث که خوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت روایت آن میت شنیدیم
رکش بر دم بروی تا آنکه آرد و کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا را حق من می کرد و او مسلم و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله
عنها توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلي علیه روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن خوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشة رضی
الله عنها بود گفت عائشة در مسجد در آید تا من تو را بروی نماز گزارد و فانک ذلک علیها پس الحار که شده شد این سخن بر عائشة گفت نماز گزاره در مسجد بیکرام حالت پس گفت عائشة در نماز
ایشان و الله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی بصری بن الحارث بن اریطه بن کعب بن لؤی بن غنم بن کنانة بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن
و احیه آن دو پسر که ام اند سهیل و برادر وی که آتش سبیل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدیشان و هب بن ربیع است و در روایتی آمده است که گفت
عائشة عجب است زود فراموشی مردم علی آن حضرت را صلعم و او مسلم بدانکه علما را اختلاف است در کردن صلوۀ جنازه در مسجد پس نزد مکره است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت و امام و قوم خارج مسجد و این طلاق در کرامت بنا بر آنست که مسجد یعنی برای
فرض و توابع است و است از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضی گفته اند مکره نیست و فیکه میت خارج مسجد باشد و این بنابر آنست که کرامت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول خوف
تر است اطلاق حدیث را با اختلاف کرده اند که کرامت تنزیه است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است بیکراهت و مذنب مالک موافق است و از امام احمد
نیا فهم ظاهر آنست که شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و شک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هريرة است که هرگاه نماز گزار در میت در مسجد اجز میت را و او را
حدیث عائشة روایت و آنچه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود چنان مقدار است که آن حضرت این را بیکراهی کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که بحث بران شده باشد و در حدیث
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محکف بود از این جهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و فقه گفته اند که
مسجدی مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوۀ در مسجد با اعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجره
های از وای مطهره و ایضا معنی بران است و ظاهر میشود که این است مبانی آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معبر برای آن جایز است مدوی بیکراهت آنچه
الحارث صحاب و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از آن بزرگ و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشة مردم را بنیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها
فراموش کرد رخ فعل سابق را که اقل و اند علم و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلیفترمه و عن سمرة بن جندب قال صلیت و داه رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت برخیزد و نزدیک مرد در حالت زحکی قیام و سطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت
مشهوره تحریک سین است و بسکون نیر و است و وسط تحریک یعنی میان و بسکون میان چنانکه بعضی فخر گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبه و جای
بجای میزد و ساکن متحرک است که می جنبه و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است و قوف امام نزد حجره امراء و مذنب نزد آنست که گفته
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی حدیثیست زیرا که صدر و سطا است با اعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سرت و تحت و
بطن و اندام و تحمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر یا ستاده باشد مثل بنجره و روی کان بر دو که مقابل بنجره ایستاد از جهت تعارب هر دو محل شمنی گفته که روایت است
از ابی حنیفه و ابی یوسف که ایستاد امام از زن مقابل بنجره چنانکه مذنب جماعت است متفق علیه و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن
لیلار و است است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرد در وی در شب فقال مخی دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شده
این مرده قالوا اللبوا حنه گفتند دفن کرده شده و یثب قال افلا اذ نمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام کردید مردان وی تا نماز میکردم جنازه وی قالوا دفن فی ظلمة لیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکوهان نوقطت پس ناخوش بستم که بید کنیم ترا قیام پس ایستاد آن حضرت فصفنا خلفه پس صف بستیم پس آن حضرت فصلی
علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد از آن که مردم بر جنازه او گزارده بودند متفق علیه و عن ابی هريرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد و است است از ابی هريرة که زنی سیاه
بود که جار و بید مسجد یعنی مسجد شریف آن حضرت را قتم نفع تا وضع قاف و تشدید میم و قمر بکرم کنه یعنی جار و ب و قمار کنه سه یعنی خاک و ب و او شاب شک راوی است که
زنی بود یا جوانی بود که جار و ب میداد و فقدها و بعضی نسخ او فقده و رسول الله پس کمر کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدای یعنی حاضر نید در خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم
فقال فها او عنه پس پرسیدن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجارت فقالوا ماتت پس گفت مرد وی قال افلا کتتم اذ نمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید
ما قال فها صغروا امرها و این قول را وی از ابی هريرة است یعنی گفت ابو هريرة که یاک صغار خبر نداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر نداشتند ما را
و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم سبب وی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را و حقیقت طحفا و منظور ایشان تحطیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی
قبره پس گفت آن حضرت راه نایب را برید بر قرآن میت یا آن شخص فقلوه پس راه نمودن آن حضرت را بر قروی فعلی علیه پس نماز گزارد بر قروی ثم قال ان هذه القبر و صلوۀ
ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبر را بر کرده شده اند تا بیکری بر اهل خود کرده اند و ان الله یؤدیها لهم یصلونی علیهم و بدستیک حق تعالی روشن میکرد اندان قبرها را

در جنازه از روی
گفت عائشة که
او در مسجد است
در نزد مردم که
در مسجد است
عنه

محمد وکرمان واما جواد یعنی ابریکه بصیبت می بخار سیده و تحریر نافع تا وضم آن هر دو روایت است حرماً حرام نمیکردن زنجیری و لا تقنأ بعده و در قنأ میفرماید راس آن
رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و رواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشمهلی عن ابیه ابواب ابراهیم شملی انصار یا مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و در
کتاب پر سیدم بخار از پدر ابواب ابراهیم پس نشانست در او ابو جاتم گفت او پدر وی هر دو مجهول اند و انتهت روایتیه عند قوله و تمام شده است روایت نسائی نزد قول او نقل
والله من احبنا الی آخره در روایت وی نیست و فی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان و توفد علی الاسلام یعنی حیات ایمان نگردد و در روایت اسلام یعنی عکس آنست
ذکر کرده و وجه مناسبت آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مال یکی است هر دو درست است و فی آخره و ما عزمیثالی داؤد و لا تضلنا بعده و مکرر مکرر
ما بعده وی و عن وائله کبیرة بن الا سقع بفتح تبه و سکون سین و مکرر فتح قاف قال علی بن ابراهیم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رجل من المسلمین گفت
نما ذکر کرد ما با آن حضرت بر روی از مسلمانان منمخته بقول پس شنیدم من آن حضرت را که می گفت اللهم ان فلان بن فلان خداوند فلان بن فلان نام او را نام پدر
او را گرفت فی ذمتک در عهد و امان و زهدنا رست و جعل حوارک در عهد همسایگی تست جعل اصل بخیر من و مراد این جاعده و پیوسته است فقه من فتنه القبر پس بخار از او را
از ابتلای کور و غلبه ابی و از غلبه آتش و زنج و انتباهل الوفا و الحق و تو خداوند و خدای که هر عهد و وعده که بر بندگان خود کرده و فاسخ کنی آن و و فاسخ و ب
و عهد و سخن و تو خداوند خدای که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له و ارحمه خداوند باریک و ارحم باری کن او را و بخشای بر وی انک انت الخفور الرحیم بدستیک
توبیا را مرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر و احسان متوکل ما دکنه و بگوید
اینک میامی مرده های خود را و کفو احسان مساویهم و باز استید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است ب مسلمانان و صالحان و آنکه آشکارا فسخ بخند و ظلم نکند رواه
ابوداؤد و الترمذی و عن نافع بن ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن الن
علی جنازة و جعل مقام حیل رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد شتم جا و اجنازة امرأة من قریش
پس آورد و جنازه زن را از قریش فقالوا پس گفتند یا با حمزة گفت انس است صل علیها نماز بجز اجنازة این زن مقام حیل و سطر السور پس بایستاد انس جا
میان سر و فقال له العلاء بن زیاد پس گفت در انس را اعلان بنیاد که از تابعین است هکذا روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم قام علی الجنازة لایحیی
و ید و توان حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامک منها بر جای ایستادن و توان زن و من الرجل مقامک منه و ایستاد در مرد جای ایستادن و توان مرد یعنی پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سر زن قال نعم گفت انس آری چنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی و ابن ماجه
و فی روایة ابی داؤد نحوه مع زیاده و در روایت ابی داؤد و اندین است باز یادت و فیه و در حدیث ابی داؤد و زیادت کرده شده است بعد از قول وی مقام حیل و سطر
این قول را که مقام عند حمزة المرأة پس ایستاد انس نزد سر زن و غیره مخصوص بن زن است و غیر نافع عن و ضم جیم آخر جزی و عن ریدین در فصل اول در حدیث حمزة من جذب نیز
که نشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مجهول است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابواب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست ارضیا بنیاد را دیدم که هر از انصار بوده اند بعد از بن عمار گفت کان ندارم که زمان مثل وی نایده باشند
و ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سلع او از غیر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف نعم های جمله و قیس بن
سعد قاعدین بالعقاد سبعة و عذاین و صحابی شش بقا و سید عقاف و تشدید بیک نام وضعی است بر پانزده میل از کوفه و فیه علیها اجنازة پس گفته شد بر ایشان بخار
فما پس بایستاد و ندید بن جنازه فقیل لهما انهما من اهل الارض پس گفته شد مرا ایشان را که این جنازه از زمین دار است ای من اهل الذممة یعنی برادران اهل
اهل ذمما ایشان را اهل زمین است و ذالت ایشان گفتند که ما اهل و راغب زمین گفتند یا از جنت آنکه مسلمانان مقرر هستند ایشان را بر زمین و خارج فقالان و
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرت به جنازة مقام کدشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل لهما انهما جنازة یهودی گفت
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفساً یا یغیت جان دار که بموت وی میتوان رسید و جرت گرفت متفق علیه و
عن عبادة بن الصامت قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تبع جنازة لم یقعد حتی یتوضأ فی اللحد که چون میرفت بر پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حیر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را و انشدی از یهود فقال له پس گفت آن جبر آن حضرت را ما هکذا
الصحیح بدستیک که همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا مردن میت در لحد قال گفت راوی مجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد ازین روایت تا آنکه مردن و قال خالفوهم گفت مخالف کنید یهود را ظاهر او می آمد که بشنید و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را و آنچه او
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ کشت حکم سابق را رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحد یغریب و یثرب
بکسر با و نافع الروایة لیس بالقوی و گفتند فی این حدیث غریب است و بشرب را فاع که راوی این حدیث است نیست قوی و عن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت مردن جنازه ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس

بر میت سزا داشتند بیدار بجا میآورد و دست و شوخاک زدن بر روی کسی و حتی بر وزن می نهند بجا بر دست بردارند و آنکه دشمن علی قز ابنه ابراهیم در روایت کرد که رسول الله علیه و سلم آب پاشید بر کوه پس فرمود که ابراهیم بن رسول الله علیه و سلم است و وضع علیه حصبله و نهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزه ای خود را و او را فی شرح الشرح و روی الشافعی من قوله در روایت کرده است شافعی از قول وی و می شنید یعنی ابتدای حدیث شافعی از ش علی قز ابنه است تا آخر و اول حدیث که علی علیه السلام است تا آخر و روایت شافعی نیست و من جابر قال فی رسول الله علیه و سلم ان یجس القبر و ینی کرد آن حضرت از آن که گنج کرده شود قبر از جهت انچه در دست از تحفه ترین و رواه داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته متعب است کل کردن و در زمانیکه که تطهیر قبور را باس به خلاف مکر نمی دانند فی مطالب المؤمنین و ان یکتب علیها و ینی کرد آنان که نوشته شود بر قبر یعنی نام غدی تعالی با قرآن و نام رسول تا خوار و پایمال گردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکرده است بر پیکر در آن لوح مکتوب که بی فایده است مگر آنکه در آن غرض می باشد و ان توطاء و ینی کرد آنان که پایمال کرده شود قبور و نیز متعب است که در قبر بر بنه پادار آید که فی شرحه الاسلام رواه الترمذی و عنه قال و شن قبر النبی صلی الله علیه و سلم و هم از جابر است گفت باب پاشیده شد قرآن حضرت و کان الذی دش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید آب بر قبر آن حضرت بلال بن رباح نفع را قبر به پاشید آب بشک بد آمدن قبل راسه حتی انتهی الی وجهه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی بره و پاس او رواه البیهقی فی دلائل النبوة و عن المطلب بن ابی و داعة فیه و او صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون و اخبر جبرجنا زنه فدفن برگاه که در عثمان بن مظعون بطای محمد و وی اول کسی است که مرد از مهاجرین بدین و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد اموالنبی صلی الله علیه و سلم و جلایان یأتی بهجور که در آن حضرت مردی را که بیار و او را نشانی از علم سطح حلها پس نتوانست آن مرد در آشتن آن مجاره را ققام الیها رسول الله پس برخواست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ و حصور عن ذراعیه و بر داشت تنهائی خود را از هر دو ذراع خود بیرون آورد و دستار از آستین حسیب و سین مملوین بر بنه کردن قال المطلب بن ابی و داعة که قال الذی یخبر فی عن رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کافی نظر الی بیاض ذراعی رسول الله که یاکین الان نظر میکنم بسوی غنی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین حصور عنهما یکنان یک کشا و دستار از آستین ثم حلها فوضعها عند راسه پستبر داشت آن مجاره را پس نهاد از روبرو عثمان بن مظعون و قال اعلم بها قبر اخي و گفت آن حضرت میدانم نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مردی بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و ادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که ببرد از اهل و عیال من و بعد از وی اول کسی که دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله علیه و سلم بود چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر عثمان بن مظعون رواه ابو داود و عن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکتفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحبیه و ایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکترا بعین و افاضل عصر و افعهای سبعه مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفت ای مادر من مدیکشا پرده بردار برای من از قبر آن حضرت و بر دیار وی که ابو بکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بردار و فرمود مشته بودند چون میخواهند که زیارت مشرف شوند پرده بر میداشته و می راندند فکشف لی عن ثلثة قبور لا مشرفه و لا لاطنه پس پرده برداشت و ما برای من از سه قبر بلند و متصل بر زمین و گفته اند که بلند ی آنها یک شبر بود و مبطوحه بمطاط الحمر آنک ریزه چیده شد بر وی سنگ ریزه ای سرخ و بطلح و روفخ که در وی سنگ سیزدهای خود بود و در دایمیا نفس سنگ ریزه است و عمره در اصل محن ساری و طلاق کرده میشود بر هر موضع فرائج بعد از آن غالب آمد هر جایی مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است رواه ابو داود و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار گفت برای من عازب که بیرون آمیم ما آن حضرت در جنازه مردی از انصار را فانهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر و لما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آمد و هنوز در حنانه نشد و مجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستقبل القبلة و جکنا معه و نشیتیم ما با وی رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و زاد فی آخره و زیاده کرده است ابن ماجه و آخرین حدیث این فطر را کان علی رؤسنا الطیر که یاکر بر سرهای ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از بر آن عازب که گفته است یا زیاده تینهای دیگر که در آنجا مذکور است و این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس آن حضرت است و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کسر عظم الميت کسر عظامه و شکستن استخوان مرد و شکستن استخوان او است و حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا متسفا و میگوید که میت مثل میگرد و در جمیع آنچه مثل میگرد و در آن می و لا زلم این است که متلفه ذکر کرد و تمام آنچه متلفه نمیشود بدان زنده است و رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن انش قال شهدنا نبت رسول الله صلی الله علیه و سلم تافن و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس علی القبر گفت انش حاضر شدیم ما بر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن کم کلوم بود که زوجه عثمان بوده و حال آنکه آن حضرت نشسته بود و زوجه ابی تینبیه عینه عینه پس دیدیم هر دو چشم آن حضرت را از شک میخیزد قال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد یقارف اللیلة یا هست در میان شما هیچ کس که گناهی کرده است یا عملی کرده است یا زنی است

بعض بر بختان فرستاد قال وانی النبی صلی الله علیه وسلم متکا علی قبرکنت وید مر آن حضرت تخریدند بر قبری وی خال پس گفت آن حضرت لا توفی صاحب
 هذا القبر از آن کن صاحب این قبر لا و لا توفی شک را ویت که تو صاحب هذا القبر گفت لا تو ده گفت و بجای صاحب هذا القبر تخریدند و در دوشاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
 میدارد و راضی نیست تنگی کردن بر قبری وی از جهت تعین وی امانت و استخفاف را بوی و الله اعلم و راه احد باب البکاء علی المیت که رستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز
 و اباس بد است و کرده است مذبح و نوحه و ستایش کردن میت را با فرط تشبیه بحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل شایسته ذکر محاسن بر مرده نیست و کرده است
 تشبیه محاسن زیاد بر سره روز و بر سر مقام و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت جبر و تشکیبانی فرمودن مصیبت زده را و خواص تعزیت
 مکره است نشستن بر در و نزد بعض مشایخ مکره نیست نشستن بر پای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکره است و بعضی تا هفت روز گفته اند و اخطای فراسانی که از این است
 منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی کمر بستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که کرده است اجتماع بر صاحب میت مکره است که تشبیه
 بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بجای خود مشغول گردد و مردم نیز بجای خود مشغول
 شوند و تعزیت زیاد بر یک بار نباید کرد و بعضی مشایخ بخار گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و بعضی گفته اند که یک روز نیست بر نشستن تا روز
 و نه یا نه سجدگان حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تشبیه بن خرقه جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و در شب تشبیه و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از گفتار
 کنند همه بدعت و شیعه و نامشروع است و اگر معزی که بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا سید بعض گفته اند که کفر است و بعضی گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعضی
 قوی بگویند آن داده اند اگر گوید هر چنان است و بجا است در جان تو زیاده با ویم کفر است و اگر گویند که کفر است و اگر گویند که کفر است و اگر گویند که کفر است و اگر گویند که کفر است
 الاول عن ابن قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف العقیق گفت انشروا یدیم ما یمراه آن حضرت بر ابی سیف اشکری و کان طیارا لایا
 و بود وی دایمی شوهر دایم بر ابی سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم و مرصعه وی و نام وی بر این اعوشش بود و نام زوجه او خوله بنت المذکر و معنی طائر دجست عربانی کننده بر فرزند و مکرری فاطمه
 و رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهم فقیله و شمه پس گرفت آن حضرت بر ابی سیف پس بوسه داد و او بوی کرد و او را شام دخلنا علیه بعد ذلک پسر در آیدیم ما بروی
 بعد از آن یعنی همراه آن حضرت و ابراهم میجو بدعنه و حال آنکه ابراهم جو و سخاوت میکرد و جان خود یعنی نزدیک بود و جان دادن و بود ابراهم رضی الله عنه و ساله و بعضی گفته اند
 شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روزه و با جمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فاجعلت عینا رسول الله پس در آید و هر دو چشم میخیزد
 صلی الله علیه وسلم ندان رفان که روان شد شکما از آن ذرف نبال حجه و او فارقتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را بعد الرحمن بن عوف و امانت
 و تو که میبینی و اشک میریزی باین معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت با این عوف انها دخته ای سیر عوف این اشکها اثر رحمت قوت
 است بر مقبوض بشا چه حال وی مبتلی است شدت باین ضعف بنیت تا زحمت جزع و بی صبری و تشکیبانی است چنانچه تو خیال کرده ثم تبعها باخری پسر بر سر و گذا
 آن اشکها را با شکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت آن العین تد مع والقلب یحزون بدستیکه چشم میرزد و دل اند و یکبار میگرد و لا نقول الا ما یرضی ربنا
 و نیکویم که آنچه خوشنود است پروردگار ما و انما نقول ما یرضی ربنا و نیکویم که آنچه خوشنود است پروردگار ما و انما نقول ما یرضی ربنا و نیکویم که آنچه خوشنود است پروردگار ما و انما نقول ما یرضی ربنا
 که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر کمال
 حال طایفه و بود آن حضرت که میداد هر چیزی را حق وی و ظاهر همیشه ذی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود و صا درمیشد قدرت و اختیار و آنچه مقدور بود صا درمیشد حکم
 طبیعت و مظهر و اگر این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در بر مرتبه تمام و کمال است
 و این یکی از وجوه و سبب موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم تحقیق صوفیه گفته اند که تمامه لطائف و نفس و قلب و روح و سرور و باب تکلیف و جاذبه و جبر و
 خلط میان این لطائف و عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بر آن ترتب و صادر شدات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت و بی تعالی مستغرق و قلب بکرمی مشغول
 و نفس بخدمت و بی عامل و طبیعت بخلق و سبب تمامه نسبت آند و همه مطیع و منقادند از آنچه پذیرفته اند برای آن و الله اعلم و عن اسامه بن زید قال و سلطت علیه
 النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت استمر بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان بنالی قبض که پسر است را
 که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فاقبنا پس ما را و پسرش حال کن و بفریاد ما رس و به بین که در حال داریم فارسل بقبری السلا
 و یقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که سخن از اسلام را میگوید آن حضرت ان الله ما اخذ والله ما اعطی بدستیکه مر خدا است چیزی که گرفت
 و ما و است چیزی که داد و کل عده باجل مسمی و همه نردا و بدست معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدور بود و فلتنصبر و لفتق شب پس باید که صبر کند و صاحب
 ثواب وی گردد و سلطت الیه تقسم علیه لیا یثبها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوخته بخور بر وی که البته باید آن حضرت را و تمام و جحد
 پس برخواست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان و دیگران و فرغ فرغ لی رسول الله پس
 بر دوشته آورده شد بسوی خیمه خدا صلی الله علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد و نفسش متفقد و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قطع حاجت او از سلاح و کلاه و دامن

از جهت نخت واقع شدن در لکل و جنبه باین چیزی شک با و از آن فی القاموس و در صراح گفته آ و از سلاح در رفتن مد زمین فضاخت عینا پس اشک بسیار میخیزد هر چه
 آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این کر سیت از تو و اشک میخیزد که تو بان قوت و کمال مال میگیری فقال پس گفت آن حضرت
 هذمه و حقه جعلها الله فی قلوب عباده این اثر هر بانی و نری است که گردانیده و نهاده است از اخذی تعالی در دلهای بندگان خود فاما یوحیم الله من عباده الوهاد
 پس رحمت و مهربانی نمی کند از تعالی از بندگان خود و مکر رحمت کند کان و مهربانان را متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشکی سعد بن عباده و اشکی
 له گفت ابن عمر می باشد سعد بن عباده و بیماری که مرا و او را و شخص نیست نزد وی که بیماری بود فاما النبی پس آمد و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیوده در عالی کعبه
 میکند آن حضرت و را مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس بر کاه که در آن آنحضرت بر سعد بن عباده
 و حقه فی غاشیه یافت و را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود و از انکسایت ار شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و و کیومرود را
 اندر و غیره و ازین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و در و بیماری شکم و بعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جامه است که احاطه کرده بود و او را
 و کرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بشا به سختی حال وی باطریق استغنام قد قضی تحقیق میزاید شد و پر داخته شد کار حیات وی و بلغظ معلوم نیز روایت کرده شد
 است چنانکه در کرمه و قضی بجهت است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمروه است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت
 عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلما رأى القوم بکاء النبی پس بر کاه که دیدند آن کرده که پیغمبر اصلی الله علیه
 و سلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آ یا نمی شنوید یعنی بشنوید از آن حکم شرعی که خدای تعالی عذاب
 نمیکند با شک چشم و لا یحزن القلب و نه باند و دل و لکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این و اشارت الی لسانه و اشارت کرد و بلفظ ذابسوی زبان خود
 او یوحیم یا رحم میکند یا این یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مرتب بر فعل زبان میگرد و اگر نوحه کرد درین باب یا نمی شنوید غاشیه گفت مستحق عذاب کرده و اگر حدیث گفت و ترجیح کرد
 مستوجب رحمت ثواب شود و ان المیت لم یعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این حدیث شرح حدیث غاشیه
 بسیار متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعی بدعی
 الجاهلیة نیست از این طریق کسی که بزند رخسارها را و یا ر کند که میانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و شور متفق علیه و عن ابی بردة بن نعم با و سکون پس
 ابو موسی اشعری است از ابن عباس قال اخبرنی عن ابی موسی گفت پیروش شده ابو موسی که پدر او مستحق غمی بفتح و قصه پیروش اشعری پیش کرد اندین غمی علیه و غمی علیه یعنی استعمال کرده میشود
 بلفظ مجهول فاقبلت امراته ام عبد الله تصبیح برونه پس پیش آمد زن وی که گفست او ام عبد الله بود در حالتیکه او از نمیکند یکجا و در نه بفتح او تشدید نون آ و از آن گریه که در وی بر جیح
 یعنی که اندین آ و از در حلق ثم افاق پیروشش آمد فقال لم تعلمی پس گفت ابو موسی مزین را آ یا نمیدانی تو و کان یحید ثعلبان رسول الله و بود ابو موسی که حدیث میکرد و خبر میداد
 آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است انما بری من خلق و خلق و خرق من نزارم کسیکه بشرد موسی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند و از خود را بگریه و پاره کند
 گریه را از متفق علیه و لفظه سلم و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یغری فی امتی من امر الجاهلیة لا یتوکرو
 چهار خصلت اندر دامت من از کار جاهلیت که نمیکند زنهارا الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در جهبا و حسب آنچو شمار و در دافضات و خصال و شرف
 و محبه کرده وی و در پدران و دست و الطعن فی الانساب و دامن کردن و عیب گرفتن در بنهای مردم چنانچه فقر و تنگدست و عیب و میکند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
 نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر باسلام و کفر و الاستغناء بالجور و طلب آب باران کردن بتار یا یعنی توقع امطار در دو توقع نجوم و دننازل خود چنانکه گویند
 و قی که گویند در فلان منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرانو که او این منع و زجر است از تسک بقوا عذ نجوم و اعتقاد با حکام آن و النیاحه چارم
 نوحه کردن در ماتم و قال و گفت آن حضرت الفاتحه انما یتب قبل موتها اتقام یوم القيمة دن نوحه چون تو بکنی پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه بزد و استیاده کرده
 میشود و در قیامت یعنی در موقوفه یا را بکنی میشود و علیها سر مال من قطران و حال آنکه بران زن پراپنی است از قطران بفتح قاف و کسر طاء و سکون نون آمده و در سختی
 که دوشیده و کشیده میشود از زحمتی که معروف است بعد از آن بچته میشود و سوخته میشود و در چراغ و طلاء کرده میشود بدان شران گریستن و این سخت تر است و شتعال نار هار طوق
 و در و من جوب و بر وی است پیرین از جرب بفتح جیم و از نام مرضی است مشهور که آن را اگر گویند و ربع پیرین زن و سربال پیرین خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود
 برتن وی که و عارضش پس انان طلاء میکند بقطران تا زاده کرد و الم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت عمل نیاحت و برای آن جرب گفته اند که چون ناخه خراش میکرد در وی را چاره میکرد
 جامه را طلاء گردانیده و شپش بگریه میزدند و بران بخرشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بپنجهان زفت آنچو خود لهما میصبت زدگان را و جرات میکرد در دهنهای ایشان را پس عذاب
 که میشود با نوحه سب آن باشد و الله اعلم و الله اعلم و عن انس قال مر النبی صلی الله علیه و سلم بامرأة تبکی عند قبر و روایت است از انس گفت که زشت آن حضرت
 برنی که میکرد و زدی فقال پس گفت آن حضرت آن زن اتقی الله و اصبری پیرین که آن زن فرموده و شکایتی کن قالت گفت آن زن آن حضرت الت علی فانک تعلم
 بحصیبتی بکیو شو ازین زیرا که تو حصیبت زده نشد و مصیبت من و لم تعرفه و نشاخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انما النبی پر گفته شد آن زن را که این سخن گفت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم فانت باب البکاء علی آمان من بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علم تجد عده بوابین پس یافت آن زن نزد آن حضرت و بانا از آنجا که برود ملک و اموال و مایع یافت از آنکه آن کو بادر نفس خود خونی و جیتی یافته بود و کان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملک و سلاطین خواهد بود و او را مجال داد که آن بر وی بخوابد و ناله کرد و آید و گفت ای نبی خدا تعالی مرا عرفت پس گفت آن زن و عذر خواهی نمود که من نشانم ترا که تو پیغمبر خدای تا استیصال امر تو میگردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند الصلوة الاولى محتوم و نیست صبر کنز کوفت بخشیت که اول زمان مصیبت رسیدن کوفت است و بعد از نشستن آن وقت خود بصبر درت صبر میکنی و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجاست که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلاها پس میزند بر وی و می شکند آنرا و صدم ببعثی رسیدن امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این خنی اظهار است ولیکن مخفی اول البکاء است متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا میوت مسلم ثلثة من الولد یقلع اللنادی بیه و مسلما فی راسه کس از فرزندان پس در آید آتش و وزخ و الا تحلقه القسم کربابی حلال کرد و اندین و کشادن سوگند که حق سبحان تعالی در قرآن مجید در دو و بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که و ان مکمل لا و د با و هیچ یکی از شما نیست که آنکه در آید و وزخ را اگر چه در آتی باشد مثل برق جبهه و دبا پرند و عوب میگوید اگر چه میگوید که بخت تحت القسم یعنی همان قدر که بوی از عده سوگند برآیم و در وی دنی فضل که یکبار در آن لطیف کند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در روز خونی در آید مگر یکی قدر که سوگند راست کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النسوة من الانصار و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت مر حاجت زمان را از قبیل انصار لا میوت لاحد لکن ثلثة من الولد یفتتبه فی مری که از شما راسه کس از اولاد پس میزند و طلب ثواب دارد و الا دخلت الجنة که اگر چه در آید بهشت را خالت امراة منهم و ایشان پس گفت زنی از میان این زمان یاد کس هم میرند یا رسول الله یعنی بفرما که کس میرند یا و کس مخصوص بکس باشد قال گفت آن حضرت و ایشان یاد کس میرند و این احتمال دارد که همین ساعت و می فرود آید باشد تو بر آن حضرت بدرگاه صمدیت حق بآ آن حضرت دعا کرده باشد و بموقفات رسیده و واه مسلم و فی رواية لهما و در روایتی بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یلحقوا الجنة فیزید کس که رسیده اند بزه و گناه را یعنی اینچنین نشد و آنکه فعل آنها گناه باشد و بران بزه مرتب گردد و صغیر بیزید که زمان با طفال هر و شغقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملحق اند ایشان بخلایا که بار و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت و در حدیث قدسی بقول الله ما العبدی اللؤمن عندی جزا و میگوید خدای تعالی نیست مرند و مسلمانان از من یاد اش اذ اقبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و میرانم دوست خاص او را که بی شائبه تکلف او را دوست میدارد و چنانچه پسر و جوان از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پسر میزند و نظر بر ثواب آخرت دارد و الا الجنة مکره است را و واه البخاری و فی الفصل الثانی من ابی سعید الخداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناحية من نوحه کسند و را و المستعنه و کوش دارند و بنوحه و مشنوده آنرا بوجده رضا و لفظ اینست را بجهت آن آورد که نوحه کارزار ناست یا مراد و جاده نوحه و نفس ناست اما مردان را نیز شامل باشد و و جاول ظاهر تر است و واه ابو داود و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کار شکر است مرسلان اگر برسد و را یکی از نعمت و مال و منال و عاقبت تایش میکند را و سپاس میگوید و را و ان اصابته مصیبة حمد الله و صبر و اگر برسد و را سختی و اند و شائبه و شکیبایی میورزد و بشو و ضعات جمال و جلال و لطف و قدر و پر از مقصود و سبب از ایزاد و نوازل و حوادث بر بنده و تعرف است و چون معرفت حاصل شد صمد لازم آن است فالؤمن و جوفی کل امره پس مسلمان نزداده میشود و در همه کار و در همه حال و می چو نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرضعها الی فی امراته تا آنکه در لقمه کربلا و می نهد آنرا در دهن زن خود و بجهت مودت و رحمت با دای نفقه اجد که بظاهر از قسم شہوت و حفاظت است و لیکن در حقیقت ادای حق است و لذت فرمودن از زوجت و ملک حاکم و مشایخ شاذ و لایست المقصود و مافقه الحق لا یمثلها النفس و درین اشارت بنا کنید و تا ناید ثبوت اجراست و در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه خط و عادات عبادات عبادات تقصیر می نیست را چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شہوات باشد لیکن با اعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب کلم سجایات میگیرند و عبادات عبادات میگردند و واه البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب یصعد منه علمه است که بالا میرد و ایزاد آن محل و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه و رزقه و در است که فرود می آید از آن در رزق و در زمی و می رسد بستره از آن زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون می میرد و مسلمان میگرداند هر دو بر وی تحقیق یا مراد که به اهل آنهاست از ملائکه و طهارات و حدیث در مخفی و ان است و اندا علم البکاء باب صعد و از جنت آنکه مشرف میشد بان و کریمه در رزق بسبب آنکه رزق چون بود بر عمل صالح پس هر دو میگردند بجهت حرمان ازین سعادت و فقیران این نعمت فذلک قوله تعالی پس این کریمه در صعود و رزق تر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که کار کار از آن فری کرده است و فرموده فابکت علیهم الساء و الا ان پس نکرست بایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان منعم میگرد و اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمان آن پس کریمه زمین از جنت و انکه است جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول از آن است می گردید چنانچه در ترجمه اشارت بدان کردیم و واه الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له غوطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو غوطه از امت من می دزد و او را خدا

تعالی سبب آن دو فرط و جزای مصیبت و شفاعت ایشان در بهشت فرط با تحقیق پیش رو نه با آب خور از برای اصلاح حوض و دلوها و پیش رو نه از قافله با طیار سازان آسمان و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسی که میرود که یا پیشتر مرده و کار او را در آن جهان در بهشت مادمیکرد و آن فحالت پس گفت عائشه رضی الله عنها من کان له فرط من امتک پس کسی که باشد مراد از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس در آنچه حال است و شما این بشارت را بر دو فرط و آنچه قال فمن کان له فرط گفت آن حضرت پس کیکی باشد او را یک فرط نیز می آید و او را در بهشت مادمیکرد زیرا که اول حکم همین بود باز درخواست کردیم رحمت و اسع شکی که نیز حکم شد یا موصفت ای توفیق داده شده بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از آن ذاست بعائشه و تشریف است مراد با این لقب جامع فضائل و کمالات و عائشه را در حضرت و می صلی الله علیه و سلم راه سوال و علمی در شرح بود که هیچ یکی از او را و چون آن حضرت از این صفت عاجز گرد و برین فعل تخریب نمود زیاده کرد و سوال با طیار تحسرها و اسف برفوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضی الله عنها فحالت پس گفت عائشه فمن لم یکن له فرط من امتک پس کسی که نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر مرده و کار سازای ایشان در آن جهان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را که بر من فرزند است بجهت در دو مصیبت است که با ایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشودند ایشان مانند مصیبت موت من زیرا که من میمیرم نزد ایشان از پدران و پسران و از هر بعلقی دارند بدان و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله علیه و سلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی ملائکته چون می میرد فرزند بنده میکوی خدای تعالی مرفرشان خود را می پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی فمن کردید شمار و فرزند بنده مرا فقیولون نعم پس میکوی نذر شکان آری قبض کردیم پس هر بانی میکند و می تعالی پرسد خود فقیول پس میکوی و می تعالی قبضتم ثمره فؤاده قبض کردیم میوه دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را فقیولون نعم پس میکوی نذر آری کردیم فقیول پس میکوی یا الله تعالی ماذا قال عبدی چون گفت بنده من در وقت قبض روح فرزند وی فقیولون پس میکوی نذر شکان حمدک و استرجح حمدک و استرجع حمدک و ماذا قال عبدی چون فقیول الله پس میکوی خدای تعالی ابنو للعبد بتیانی الجنة برآید برای بنده من خانه در بهشت که درین جهان پدر وی بمصیبت و محنت تنگین شده است در آن جهان با نعم بهشت و عود و علما آن شاد گرد و چون بر من فرزند خانه بمصیبت و سرور وی و بران شده است خانه بهتر ازین در بهشت بنا کنند این همه نعمت جلال و جلال است تعالی و تقدس میزداید و میگرداند و میکوی یا الله تعالی کسی میزند تا شود در ذاک کسی میکند آتش از دیده پاک که بطعم منیوز که باز می کشد زنده می سازد و مر آن شوخ باز می کشد و سموه بیت الحمد و یفرماید و می سبحانه و تعالی بر فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنند و نام نهید آن خانه را خانه حمد که این جزای حمد و رضا و تسلیم است که در مصیبت کرده و رواه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله علیه و سلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تغزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مراد است از آن جزای مصیبت و صبر بران رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن حاصم الراوی و گفت نزد من این حدیث غریب است نبی شماسیم آنرا بطریق رفع مکر از حدیث علی بن حاصم که راوی این حدیث است و در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند و قال در رواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الالاسنا موقوفا و گفت نزد من روایت کرده اند آن را بعضی محدثین از محمد بن سوقة بضم سین جمله و سکون واو و تعاف بهین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود گفته اند که محمد بن سوقة و قد و خبری است و عن ابی برزده روایت است از ابی برزده بن جعفر مرده و سکون را و بر ابی سلمی که از صحابه است همیشه همراه آن حضرت در غزوه بود قال قال رسول الله علیه و سلم من عزی ثکلی کسی بر دانی الجنة کسی که تغزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مراد است از آن جزای مصیبت و صبر بران رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن عبد الله بن جعفر قال لما جانی جعفر و روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر در غزوه مژده شهید شد و نعنی بفتح نون و سکون همین خبر موت و نعنی بفتح نون و کسر سین و تشدید یاء نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده و اول ظاهر تر است قال النبی گفت پس جعفر علیه و سلم استحوال جعفر طحا ما سازید برای او لا و جعفر طحا می را فهدا تا هم ما یشعلیم پس تحقیق آمده است ایشان را خبریکه باز میدارد ایشان را طعام خنک که خبر موت او باشد رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و درین حدیث دلیل است بر آنکه مشرب است خوشان و مسایگان و دوستان با تمییز طعام مرا بل است یا و بعضی گفته اند که فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر کرده است از جهت مثل تعبیر میت و در روز دوم کرده است اگر زن از نوکر جمع شوند زیرا که این امانت است بر اثم و عود و اختلاف کرده اند با اهل غیاب مصیبت آن طعام را و ابوالقاسم گفته که باک نیست مگر کسی را که مشغول است بجهار میت کذا فی مطالب الرمن الفصل الثالث فی الخیرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من بیح علیه فانه یعذب بما بیح علیه یوم القیمه گفت پیغمبر شنیدم که آن حضرت مکرر فرمود کسی که نوکر کرده شود بر وی پس بدینکه آن کس غدا بکرده میشود و پیغمبری که نوکر کرده میشود بر وی روز قیامت و مراد پیغمبریکه نوکر کرده میشود بر وی آن نبی است که میکوی که از آن صحابه است و گفته میشود بوی بطریق است و فرمت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیا که کوی غدا پیغمبر نفس خود را تصف با آن صفات و از منی بود آن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیه و من عمر و بفتح سین جمله و سکون عجم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشه رضی الله عنها روایت است از عمر بنت عبد الرحمن بن سعد بن مذکره که صحابه است و گفته عائشه

[illegible]

بافس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نویسد و چون گریه و نوحه کند اهل میت است بر میت برای چه نویسد و می گویند که گناه کرده است که او را بدان عذاب کند قال ابن عباس غلبه
 ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که واللہ اضلک واکب وذا یخفون ویکبرون واین تقریر است برای نفی مذمت ابن عمر که میت عذاب کرده میشود
 بجای اهل و می بر وی زیر آن بجای آدمی و ضحک وی و نوحه و شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند و روی آنرا پس او را اثر عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد
 بود که ضحک و بجای اختیار می باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخل نباشد فافهم و الله اعلم قال ابن ابی ملیکه فاما قال ابن عمر شینا پس نکت این مرد بر این
 سخن چیز را و مگر نکت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه محبت سیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد و بیکرند اگر بزرگ تر و عالی شان باشد
 تر از وی باشد چنانکه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کرد و قبول کند و سالت کرد و تا نزاع و جدال زیاده نکرد و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما جاء
 صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن جحش
 در غزه و مویه چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است مجلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای غمخواران ایشان یعرف فیه الحزن شایسته میشود
 در آن حضرت غم و نوحه و انا انظر من صاغر الباب و من نکاه میگردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است و او را روی بقول یعنی شق الباب میخورد عائشه بصائر باب
 شکاف باب را ظاهر از آن حضرت در آن وقت کسی بیکانه نبود فاما و دخل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مردان نساء جعفر بدستیکه زبان جعفر و ذکری که
 و ذکری که مردان جعفر را که بسیار میکند فامره ان بنیها من پس آمد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زبان را از کزیه فذ هب پس رفت آن مرد پیش زبان تا منع کند ثم اناه
 الثانیة پسترا آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطحنه اطاعت نکردند زبان آن مرد را و باز نیامدند از کزیه بگفت و فقال اینهن پس باز گفت آن مرد که برو و باز از ایشان
 از کزیه فاما الثالثه پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت واللہ غلبنا غلبه و کذبنا علی ما را یا رسول الله فرمعت پس کان بر و عائشه و بعض
 نسخ زعمت بلفظ تکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس و نسیم انه قال که آن حضرت گفت آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس منید از در و پهنای
 ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بجا و زور آوردن بران عائشه میگوید هفتت پس گفتم با دل خود خطاب آن مرد را و غم انکاف بفکال باله خدی تعالی بنی ترا
 کنایت است از غمخواری و امانت لم تفعل ما امرک رسول الله بخدی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که باز داشت زناست از کزیه و لم تترك رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر بیخ مکر که هر بار آمدی و گفتی که آنها با منی آیند ما بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید متفق
 علیه و عن ام سلمه قالت لما مات ابوسلمه قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابوسلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت من غریب و محب
 ارض غریبه غریب است ابوسلمه و در زمین غریب است زیرا که از کعبه هجرت کرده بود و از حبشه مدینه آمده و غریب بود و با همسگر گفت و کوی نداشت لاکینه بکاء
 یحدث حنه البتة بکرم او را که بیک حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد و بکس نکرده است فکنت قد تھیات للبعاء علیه پس بود من که
 بتحقیق آماده شد برای گریه کردن بر ابوسلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة تومل ان لتعدلی ناکاه پیش آمد زنی خواهان کنایه ای دهد مرا و موافقت کند با من
 گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن حضرت اقولیدین ان تلدخلی الشیطان آیا میخواهی توای زنی که
 در آری شیطان را بابتا اخرجها الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است و از خانه ای از آن خانه دو بار بیکار بد آمدن و اسلام و بار دیگر هجرت با یکبار
 هجرت از کعبه حبشه و بار دیگر از حبشه مدینه یا در روز و بار آمدن و اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقیال باشد و گفت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن
 حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از کزیه پس گریه نکردم بعد از آن و او مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت سال بود قال اغشی علی
 عبدالله بن رواحه گفت نعمان بیوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزد یک برادر رسید که گریه و می زنی الله عنه در بیماری فرود است بلکه شهید شد
 در غزه و مویه فجعلت اخته عمرة متبکی پس در ایستاد و خواهر او که عمرة نام داشت که میگریست و میگفت و لجلاله ای کوه و اکذا و لکذا ای چنین ای چنین نقد و علیه
 در حالتی که میشارد بر وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را و نوحه و تخیع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بکاء میگریست و بوش آمد فقلت
 شینا الا قیل لی کذلک نغمی تویح جزای آن اوصاف را که گفته شد در بطریق خیرت و اینها چنانکه کوغنی زاد فی روایه زیاده کرده است در وایتی این عبارت را
 که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگرست عمره بر وی و نوحه نکرد این یک تویحی است که مرقول عمره و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب بکاء و لم
 علیه گفته اند رواه البخاری و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من میت یموت کفتم ابو موسی شنیدم آن حضرت را
 که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فقیوم با کهم پس می ایستد که گریسته است و فقیوم پس میگوید آن گریه کننده و اجلاله و اسیداه و انخوذ لک ایمانند ان الفاظ دیگر
 در نوحه و تخیع میکنند الا وکل الله به ملکین که گریه میکند از خدی تعالی بر وی و فرشته را و می سپارد که او را بلا ایشان بفرماند که می خبانه و دفع میکند آن میت و او هنوز
 مشیت بر سینه زدن از باب فی نفع و یقولان و میگویند بطریق اینا اهکذا کنت آیا چنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر
 حن و عن ابی هريرة قال مات میت من آل رسول الله مریرة و انا بک بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجتمع النساء بیکن علیه پس جمع شدند زنان در طایفه

کریم بخند بران میت فقام عمر پس بایستاد عرضی انداخته میهنها هن و بطرد هن و دهلی که باز میزد و این زمان را و میله ایشان را هلال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
 علیه و سلم و دعوت کند ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیر که چشم اشک ریزنده است و القلب مصاب و دل مصیبت زده و ان و لکن است و الیهد قریب
 و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و اما اگر بگویند آن زمان بی نوحه و بی قبح بوده است چنانکه ساق حدیث دلالت دارد بر آن و عمر رضی الله عنه که بر این مطلق کرده پنداشت و آن
 زمان بزور و غلبه که میگردید و راه احمد و الشافعی و عن ابن عباس قال ماتت ذیلب بنت رسول الله مرد زینب و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که زوجه ابی العاص
 بن ربیع اموی بود و فیکت النساء پس گریستند زمان فاجعل عمر رضی الله عنه بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را تا زبانه خود را خورده رسول الله پس افکند و دور کرد و پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم بیده بدست خود و قال و گفت آن حضرت مهلا آهسته شو با عمر ثم قال پس گفت آن حضرت از آن که در میان و نفی الشیطان دور دارد خود را ای زمان
 از او و الشیطان که نوحه و زنده است و نفی در اصل بانک کردن را غ و دشبان هر که پسند از تمام قال پس گفت آن حضرت انه مهاکان من العین و من القلب فمن الله بیک
 شان این است که هر چه باشد از چشم که گریه است و از دل که غم و زنده است پس از خداست خود و جل بغی را نمی است از آن خدا و من الرحمة و از مهر بانی است و اما کان من
 الید و من اللسان و چیزی که باشد از دست و از زبان من الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در مصیبت می افتد آدمی از آن در راه احمد و عن النبی
 تعامقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی بن الحارثی و صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون به حسن بن ماه حسن که او را حسن شنی گویند و مغنی تعلیق در مقدمه معلوم
 شد دست ضربت امواته القبة علی قبره سنه زدن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در آن یک سال بر سر کور و می نشست و در مصیبت و زنده و فراق و می هر روز تازه
 میداشت ثم دفعت بعد از یک سال چون مد و فرو نشست برداشت خیمه را فتمعت صانها قبول پس شنید آواز گند که را که میگوید الاهل وجد و اما فمقد و اما و
 آگاه باشد آیا یافتن چیزی را که گم کرده فاجابه آخر پس جواب داد این آواز گنده را آواز گنده دیگر بل یسوا فافعلوا بلکه نوبه شدند پس بر گشتند شعر و غنوت اجرا
 من فقیه فلا تکن فقیهک لایاتی و اجرک و عن عمران بن حصین و ابی بوزة بقدم را بر زمی قال و روایت است ازین و صحابی که گفته خرجنا مع رسول
 الله بیرون آمدیم ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی جنازة در مشایعت جنازه فراخی قوم اقل طر حوا و دیدن حضرت که روی را از اهل میت که بتحق
 انداخته اند و ابی خود را میمشون فی قمص میزدند و پیراهنهای را و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند را می پوشیدند اشارت بر ریشانی بال و بی سرو ساقی
 حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اجعلوا الجاهلیة تاخذون ایاکم و اهل جاهلیت عمل میکنند و بصنیع الجاهلیة تشبهون
 یا بکار و شیشه جاهلیت مانند میشود یا مانند میکنند خود را و کلمه و یا برای شک را و است برای تنوع و تشبیه و تشبیه موحده و بغیر تمام و کسر موحده نیز روایت است از
 ان ادعوا علیکم تحقیق قصد کرده که دعای بکنم بر شما دعوتی ترجعونی فی غیر صدورکم انجین دعای که بر کرده شما یعنی مصدق شود در غیر صورتی خود یعنی نسخ شود و خازیر و قد رده شوبه
 یا بر کرده بسوی خانهای خود حالی که در غیر صورت خود آید یعنی چون وضع و لباس خود را بهجت حق تغییر دادید صورتیهای شما که لباس ارواح شما است نیز بر کرده قال فخلط
 اردیتهم و لم یعود و الذاک گفت راوی پس گرفته را و ابی خود را و باز بر کتفه آن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجه و عن ابن عمر قال نهی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان تتبع جنازة معمارا نه گفت ابن عمری که در آن حضرت از آن که پس روی کرده شود جنازه که باوی نوحه کرباشی یعنی فتن با جنازه منت است لیکن
 ترک داده میشود و بوجود آنه چنانکه اجابت و دعوت سنت است و لیکن ترک داده میشود و بوجود و منکرات رواه احمد و ابن ماجه و عن ابی هریره ان رجلا
 قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مرا و ام دسیری که مرا بود پس اند و همین شدم بر مردن و وی هل سمعت من خلیفک
 آیا شنیده توار و دست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله و سلامه علیه در دوی خدا و سلام بروی با و شینا یطیب بافتن ناعن موتا تا چیزی که خوش سازد نفسا
 اما از جانب مرد می ماکر از نفس اولاد و اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعت صلی الله علیه و سلم قال گفت ابو هریره آری شنیده ام آن حضرت را که
 گفته است صغار هم دعا میص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعا میص بشت اند و دعا میص جمع و دعوی است بضم دال و آن کرکی است که غوطه نیند و آب و
 می بر آید و نیز بعضی شخصی که دخالت است در امور و پیش آینه است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بشت و می در اند هر جا که میخوانند و دخل میکنند در هر جا
 که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احد هم باه پیش می آید یکی ازین خردان بدند خود را فیاخذ بناجیه ثوبه فلا یفارقه پس میگردند کنار دعا میگردند در این
 جدا نشود از وی حتی بدخله الجنة تا آنکه میدارد او را در بشت و تخصیص به بدند که از آن جنت است که وی اصل و متبوع است و ما در تابع و فرع او است یا بشت
 آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان و بد بعضی احادیث ما در مذکور شده و در بعضی ما در و بد هر دو ظاهر است و بحسب اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است و الله اعلم و
 مسلم واحد و اللفظ الله و عن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمدن بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حالت پس گفت آن زن یا رسول الله
 ذهب الرجال یجد ثلث بر دهم و ان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و که قرن فیسی تمام از موعظ و نصیحت تو فاجعل لنا من نفسک و ما نأملت فیه
 پس بگردان برای از ذات شریف خود نصیبی در دوزی که بیا نیم از مردان روز تعلمنا ما علمت الله تا بیا موزانی را از آن چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس
 گفت آن حضرت اجتمعن فاما من رسول الله پس فرمود آمدن از آن زمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعملهن ما علم الله پس تعلیم کرد ایشان را آنچه تعلیم کرده است و از آن

مکتبہ عربیہ اسلامیہ
 کراچی و لاہور
 دہلی و ممبئی
 جامعہ اسلامیہ
 مکتبہ عربیہ اسلامیہ

تعالی ثم قال بسترکنت آن حضرت ما منک ما منک امرأة تقدم بين يديها من ولد هاشم فست ارضان نیکو بسترش شد و از فرزندان خود سه کس را بالا کان لها جابان
النار کما انکما باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و انچه در آن ملائت و دوزخ خالت امراة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اشین یا دو فرزند فرست
فاعدتها مومنین پس باز گردانید و مکر گفت آن زن این مکر را دو بار ثم قال بسترکنت آن حضرت و اثین و اثین و اثین مکر سه بار و واه الجنای و عن معانی
جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمین يتوفى لهما مائة نسيئة یخرج و دو مسلمان یعنی که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الان خالما
الله الجنة بفضل وجهه کما انکما در آورده آن دو مسلمان را خدا می تعالی در بهشت بفرزنی عربانی خود و در بعض نسخ بفضل وجهه یا هاها آن هر دو را ناکیدها است فقالوا بسترکنت
یا رسول الله و اثین یا دو کس میرند قال و اثین گفت آن حضرت یا دو کس قالوا و واحد قال و واحد ثم قال بسترکنت آن حضرت و الذي نفسي بيد الله
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط الجرح امه بسره الى الجنة بدستیکه بیکه تمام افتاده از شکم چو جامی مولود تمام بر آید بیکند
و در خود با بسره خود بسوی بهشت اذ الحسبته چون صبر کند بر وی و نگوید و نظر بر ثواب دارد و سر فحش آن بچه بریده شود از ناف که در دل اشارت است بعلت آنکه
او و او در دست کویا مثل ریسائی میشود که میکشد بدان او را بهشت رواه احمد و در وی ابن ماجه من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه قول
و الذي نفسي بيد الله تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر کرده و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قل ثم لثمة
من الولد لم يبلغوا الجنة کیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که رسیده اند به بلوغ را کافوا الله حصن حصینا من النار باشد این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قد مت اثین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت و اثین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشد پناه از آتش دوزخ فقال ان
ابن کعب ابو منذر سید القراء گفت ابی کنت و ی الو المذراست و بر شان و ی سید القراء واقع شده است معنی بهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت را رسیده الانصا کنت
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قد مت واحد پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحد گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد تو جیلین سابقا که شتاست که بای
آنحضرت بین ساعت و حی نازل شد یا آنحضرت و عا کرد و قبول افتاد و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن قوة بصره فاف
و تشدید را المزمی بضم میم و فتح زای و بنون انصجاب است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه و سلم و معه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
اکتبا و ی پسری بود و او را فقال له النبی پس گفت من مرد را پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنچه ایاد و ست میزدی تو این سپهر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله اجلبک الله
اجبه و دست دارد ترا خدا می تعالی آنچه انکه و دست میزد من او را یعنی سخت و دست میزد من او را فقده النبی پس کم کرد و نید آن سپهر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پس فلان یعنی چه شد و کج رفت و چه حال دارد قالو گفتند یا رسول الله مات مرد آن سپهر که با آن مرد هم و مجلس حاضر بود بیل
خطاب که با وی کرد و لیکن او را نرسید از بهشت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال و رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اما تخبان لا
تأتی بابا من ابواب الجنة الا و جده یلقونک ایاد و دست نیداری تو که بیای تو هیچ در می از درهای بهشت را که انکما بای تو او را که انظار میدرد ترا و میدارد ترا و بهشت فقا
و جل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصه ام کلنا ما رواه است این بشارت با همه ما را است قال بل کلکم گفت آن حضرت بلکه همه شما را است و رواه احمد
و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان السقط لیراغم دبه بدستیکه بیکه افتد به بر آید عجب میکند و جل میکند برور دکار خود را و اصل بر عفت
در ختم آوردن کسی را و را دایم مجاهد مجاهد و لا است اذا دخل ابویه النادر فقی که می در در پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فقا قال بها السقط المراغم دبه پس گفته میشود و می سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را داخل ابویك الجنة در آید پروردگار خود را در بهشت فیجرحها بسره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسره خود فید خلهما الجنة پس می در آید
ایشان را در بهشت و رواه ابن ماجه و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال يقول الله گفت آن حضرت میگوید تعالی تبارک و تعالی این آدمان صبرت و حسیبت
عند الصدقة الاولى ای سرزد آدم که مریکنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لك ثوابا دون الجنة را ضعیفی شوم من مژده آن و می ثواب غیر بهشت یعنی آن
بهشت می در آید ترا و رواه ابن ماجه و عن الحسين بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من مسلم و لا مسلمة تصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فید که هاپس یا میکند آن مصیبت را و ان طال عهد ها و اگر چه دراز بود زمان آن مصیبت فجدت لذ لك استرجاعا پس نو
بید میکند آن واقع را نصیبت استرجاع یعنی قول الله و ان الله الیه راجعون الاجد الله تبارک و تعالی له عند ذلك کما انکما نوسکند خدای تعالی ثواب راز و احدث استرجاع
فاعطاه مثل لجوها یوم اصیب بها پس بد خدای تعالی او را مانند اجروی در روزی که رسیده شده است آن مسلمان آن مصیبت رواه احمد و البیهقی فی شعب
الایمان و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انتطح شع لحکم فلیست رج و فقی که بگسلد و ال نعل یکی از شما پس بید که استرجاع
کند شع بکبرشین معجمه و کن مملد و ال نعلین فانه من المصائب زیرا که گستن و ال نیز از مصیبتها است و عن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء و رواه
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه و سلم يقول ان الله تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء که زوجة ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که
گفتی تعالی عیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدك اما اذا اعابهم ما یحبون حد و الله عیسی بدستیکه من را بخریدند ام پس از تو که می را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست

میدارند از نعمت شکر میگویند خدا را و انصاف به ما میگویند و احتساب و صبر و اوجون برسد ایشان چنانکه خوش میگذرانند از انبلیت امید ثواب میدارند و
میکنند و لاهل و لاعقل و حال آنکه نیست ایشان را بر داری و آهستگی و عقل و تدبیر این تا کی مفهوم احتساب و صبر است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل خلاص و
طلب رضای حق تعالی باشد نه علم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که در لاهل و لاعقل نیست چنانکه فرموده فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا
لهل و لاهل و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب را ایشان را و حال آنکه نیست علم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیه من حلمی و عقلی
میدهم من را ایشان را از علم خود و عقل خود که اقل و ممکن است که گفته شود که معنی لاهل و لاعقل آنست که مدبوش شدند و رفت عقل ایشان از نسبت صدمه مصیبت و با وجود
آن صبر میکنند و احتساب بنمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثم و الله اعلم و واهما را و است کردن بر دوش
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پیوستگی امتحان و قنای دنیا است
و جز آن از فوائد و عده در آن دعاها و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که به تبع میرفت و سلام میداد
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد بابل قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر اینها علیهم السلام منکر شده اند از بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت کبر
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقها رحمه الله
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشایخ گفته است
قبور موسی کاظم و یاق مجربست در اجابت دعا و راجع الاسلام امام محمد غزالی گفته بر کاسه او کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای شمرده و مقصود حصه نیست آنچه خود دیدم
و یافته است گفته و سیدی احمد بن رزوق که از عظام فقها و علمای مشایخ و یا مغربست گفت که در شیخ ابوالعباس خضری زمین پرسید که امدادی قومی است یا امدادیت من
گفتم قومی میگویند که امدادی قومی تر است و من میگویم که امدادیت قومی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در جمعی از این طایفه بیشتر
از آنست که حصه و احصا کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب سنن ابوالفوارس سف سالج که سنن ابوالفوارس و حنفی این باشد و در کتب این را و تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بر اثر آن و احوال ایشان است و ارواح کاطان و فزونی در حجاب حق ثابت است چنانکه در آیات بود و یا بیشتر از آن و اولیا
کریمات و تصرف در کوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا غنا و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در
جلال حق و بعد از حیات پس اگر داده شود مرادی را نیز بی وساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در دنیا باشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و
تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نعم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است دلیل بر آن و شرح شیخ ابن حجر عسقلانی کی در شرح حدیث ابن
الیسود و النصاری اتخذه و اقبر را بنیایم صاحب گفته است که این بر تقدیر نیست که نماز گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتحاد مسجد در جوار
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی به بقصد تعظیم قبر و توجیه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و نوازی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قبر و مجاورت آن روح پاک را
حرمت نیست در آن و در آزار یا چیزی یا بدست خلق باین سخن و تمام کرد و این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جاد و قصصه قلمی بدر و الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که در
بجانب قبر پیش از آنکه مقابل روی بیت بایستد و سلام دهد و مسح کند بر ابدست و بوسه دهد و آنرا و منحنی نشود و روی نجاک نمالد که این عادت نصاری است
و قرأت قرآن نزد قبر کرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد کرده نیست و صد الشهد که یکی از مشایخ خفیه است قبول محمد افکرده و قوی بهم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که
مکره و قرأت قرآن بجهت دعا و محافظت لباس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره نجا که ملک بدست یاست و فرقی نیست در میان جرد محافظت در ظاهر و است
از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابن حجر که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص و نیت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و واضح آنست
که میرسد میت و در بعضی روایات آمده که بخواند نیت و یا زده به نقل بوسه بعد از آن بشنید و زیارت و جمیع فاضل زیارت از رویهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه
و همچنین است تعارف در زمین شریفین زادها الله تعالی و کثر غایب و بی آیند و روز جمعه بطلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود بر میت
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر آنچه داده میشود در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در زیارت و یا مادر عامه ناس از منیع زیارت
روز جمعه و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و دیگر و است بی سپر کردن فوراً بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از نسبت بعد از فتنه او
عالم تا بهفت روز و تصدق از نیت نفع میکند ابی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن حدیث صحیح خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد به
مکر صدق و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کند از وی یا نه و الله اعلم الفصل الاول عن زیارة
بضم بافتح را که از شاه میر مجاهد است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیحتکم عن زیارة القبور و نمی کرده بودم من شمارا پیش ازین از زیارت کردن
قبور فرمود و هاپس زیارت بکنید الآن و آن علم اول را منقح انداخته اند که سبب نیت قرب عبادت بود و خوف آنکه بکنید و بکنید آنچه در جاہلیت میخواستند و میگویند

در بعضی روایات
نویسند

اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند و درسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند برهنی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کنا و خدای تعالی زنان زیارت کننده و آنگاه که فائده ما بجهت میگویند که در و این حدیث پیش از رخصت است و الله اعلم و نهیمکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بود دم شمار از نخا و داشتن گوشتهای قربانیها بالا می آید فامسکوا ما بید الکم پس نگاه دارید آن تا وقتی که ظاهر شود و شمار را یعنی تا آنکه خوش آید شمار را و قرار گیرد برای شما بران و سبب نهی از نخا و داشتن لحوم اضاحی زیاد و بر سبب و احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تقصید هشتاد پس باید تصدق کرد و نگاهداشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماذ رخصت کردند که نگاهداشت تا آنوقت که خوش آید و نهیمکم عن التنبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بود دم شمار از نخا و داشتن نمید کرد در مشک فاش و بوی الا سقیة کلهما پس نبوشید الا ان در بهشت چو مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیة ظریف است و سبب در نهی کردن غیبه جز در مشک آن بود که مشک سرد میزد و آب پاپس گرم نمی شود و تیز و تند نمیکرد و نبیذ دران و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند نمیکرد و پس شاید که نمکر دود و حرام شود و بود دم مردم قریب العدا و تحريم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از آن که امر تحريم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماد پس در هر طرف که بجنبه فحشاء و زنا و غیره تنبذ نیست و مسکونته خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکورا و نوشیدنی میچستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظرف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و با نر داشته نشد مگر در مشک و در آخر تجویز کرده شد و هر ظرف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظرف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی غیبة آنست که خرمایا یا خوراک و کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و نبوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر کرد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشرار تفصیل ترازین معلوم خواهد شد و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال زاد رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر امه فبکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریه کسی را که در آن حضرت ایستاده بود و نهی چندان کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در کردید آمدند فقال ساذنت و لبی فی ان استغفر لها پس گفت طلب از من که می پروردگار خود را آنکه طلب از زمین کنم برای ما در خود ظلم بود پس اذن کرد و نهی فرمود و ما فاسا ذنبت فی ان از خود قبرها پس طلب از من کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبرها را فاذن لی پس اذن داده شد مرا افزود و القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را و رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول و می سجانه و تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان يستغفروا للمشکین و الاکثان اولی قری و قول و می سجانه و تعالی و لا تسأل عن اصحاب الجحیم بر قرارت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین بلکه تمامه آباء و اعمات آن حضرت صلی الله علیه و سلم تا آدم و ایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا اگر ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قدرت بوده و در پیش از زمان نبوت یا آنکه نبی گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آن حضرت و بدعی وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند از آن بعد و طرق و این علم که یا مستور بود و از متقدمین پس کشف کرد و آنرا حق تعالی بر متاخرین و اندیخص بر جمعه من یشاء یا شامن فضل و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه مسائل تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از مشبه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم مخفی دراز کرد و درهم در اینجا باید بگریست و الله اعلم و عن بريدة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر و ان حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی قبرها این کلمات السلام علیکم اهل الدیار و من المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل سرایان مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا معنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا رجوع داراست و از نام نانی که آنرا معصوم و فضائی باشد و استعمال در منازل احیاء و در اموات نیز اطلاق کردند و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسدگان و پیوسته کنیم و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیاید بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا با قبور قریب و وقت بیت که رخصت بود که با هم رویم میرسد آن وقت که ما هم رویم فقال الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبو بالمدنیة که شست آن حضرت بقبرها که در مدینه بود و فاقبل علیهم و وجهه پیشانی شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم یا ماز و شارا انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مانید ما در پی شما میرسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشة بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشة از آن حضرت میخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع میبویحده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم یا قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان و اناکم ما توقعون و غدا مؤجلون و آمد شمارا چیری که وعده کرده شدید شما فرمای قیامت مدتی معین صلت داده شده آید شما و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسدگان کنیم اللهم اغفر لاهل بقیع الخ و قل خذ یا مایة لیل بقیع عرقه را و بقیع العرق بجهت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقه یعنی حجره و قاف نام نوع دفعی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود و رواه مسلم و عن عائشة قالت

کیف اقول و هم از عائشه است گفت و پرسید از آن حضرت چه گویم و چه خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواهد عائشه ازین پرسیدن که چه گویم مذایت
قبور و این ولالت دارد و بر جزایز ایت مرئسا را در آن حدیث لعن پیش از خصیت بود و قال قولى کنت آن حضرت بک السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و
یرحم الله المقدمین منا و للتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش و و مذکان را از ما پس ماندگان را و اتان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم و عن محمد بن النعمان
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است و عالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال کنت آن حضرت من ذابو
قبر ابویه او لحد هام فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را هر هفته غفوله و کتب بر آفریده شود و در آن کس راه نوشته شود و در دیوان اعمال کی
کنده بر پدر و مادر و بر بکسب بانی که در پدر و مادر صد حقوق و بر بقیع و همچنین باز نیکنده بایشان صد عاق و در بعض روایات فقیه بود و دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است
رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل او و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور
فزور و هافاها تزهده فی الدنیا و تذکر الاخرة پس بدینیک قبر و دیدن آن بانی رغبت میکرد اند و دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است
اینکه تعلق بدنیاست و یاد میدهد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر هست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبر بصفعت عبرت و عبرت باید بود و داخل و ذلیل
نباید بود و بیت بر زمین که همی میگذری ساکن رو که میروست و خطو حاست و قد و د است و خود و این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر
آرام که عاده و رواه ابن ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زورات القبور و روایت است از ابوهریره که آن
حضرت گفت لعنت کند خدای تعالی زمان زیارت کننده را که در زیارت جریع و منزع و نوحه و بکا و ندب بسیار میکند رواه احمد و الترمذی و ابن حنبل
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و کنت ترمذی که این حدیث بود پیش از آنکه
رخصت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور و زیارت قبور فلما رخص دخیل فی رخصته الرجال والنساء و پس هر که که رخصت کرد آن حضرت
در آمدند در رخصت و مردان و زنان و قال بعضهم املکوه زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آن حضرت مکروه نداشت زیارت قبور مرزنانا
لقلة صبرهن و کثرة جنهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری از ایشان پس رخصت نزد این بعضی مخصوص بر مردان خواهد بود و تم کلامه تمام شد کلام تمام
و تا اینجا هم کلام او بود و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله کنت عائشة بودم من کمی در آمدن خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر
خدای صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود در وی و انی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی دور از بدن و اقول انما هو زوجی و ابی
و میگویم بل خود آما اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدن آن خانه را که آنکس من بسته شده است بر من
جامه های من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن آن عمر که بیکان بود و رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است قهرام
میت تر زیارت وی خصوصاً صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مرزبان

کنند کان خود را بر اندازد ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله

علی خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و اتباعه

جمعین هدایة الطريق الحق

و محیی علوم الدین و لاجل

ولا قوة الا

بالعظیم

بعون الله تعالی و المنة که صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمه مشکوة شریف که از تصانیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی است در بند بر مبنی در کارخانه محمد حبیب
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب غلام فنام ذوی المجد و الاحرام فخر الحاج حاجی شیخ عبدالوهاب ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه
المستغرق فی بحار رحمت الله الملك المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله له و نهایت سعی و اتمام در تصحیح آن نموده و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شهر

ذو القعدة الحرام سنه سحری نبوی یکیزاد

دو صد و هفتاد و هفت فی

